ش ۲۸

[illegible] ...یم

...ت والارض وجعل الظلمات والنور الذی ...

...لا هو منایس ... غفور شکور الغافر الذنوب لعباده المغفور ...

...لا غفلات اذا البعث ... البقاء والطهر والقصور وعید المشرکین

وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ... النوع العذاب ...

...یوم ینفخ فی الصور وعلی آله واصحابه وخلفائه ...

...بدان ای طالب حق و سالک راه مطلق که میگوید فقیر حقیر سالک ...

...همیشه در نیاز به زینت ... این فقیر حسینی عفی الله تعالی عنه ولوالدیه درین

رساله که نام ایمن هدایت للاعمی کرده شد تا اعمی در تیه ضلالت

دو چر حیرت گرفتار ست و راه گم کرده است خواننده و شنونده را راه

رود درین کتاب هژده باب نوشته امید است که هر عارف و صادق که ...

کتاب

کتاب مطالع غایته اصول و فروع توحید و معرفت بدانند و از عقاید شریعت

بیرون نبرد و من الله التوفیق بالاتمام باب اول گفتار خویش از حسینی کشمیری شنو

گفتار هدایت است تقریر شنو جز شرع محمد تو نیابی راهی در شرع روا لکل ای

پیر شنو راهیکه صراط مستقیم است این است بااعتقاد که ره هدایت است ار شنو

در بیان آنکه از اجمال تفصیل ظاهر شود و از وحدت بکثرت و از چه بعد باب دوم

در بیان جامعیت انسان که جامع است از همه اشیا باب سیوم در بیان ایمان باب چهارم در بیان

معرفت حق تعالی باب پنجم در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقت که

از وجه شرایع و سنن و نوافل و اوراد و ادعیه و اسمائی ست باب ششم در بیان بهو شریعت و طریقت

و حقیقت و حقیقة الحقیقت که از وجه نفی و اثبات باشد باب هفتم در بیان شریعت

و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقت که از وجه فنا و بقا باشد باب هشتم در بیان

نبوت و ولایت و احوال آن باب نهم در بیان کرامات و کهانات و استدراج و حقیقت

نیت و احوال آن باب دهم در بیان علم و حقیقة آن که علم ظاهر چیست و باطن چیست

باب یازدهم در بیان توکل و حقیقة آن باب دوازدهم در بیان وجد و سماع

و حقیقة آن باب سیزدهم در بیان تغنی و مزامیر و آواز خوش شنیدن و حرمت

آن و احوال آن باب چهاردهم در بیان حسن و جمال و حقیقة آن باب پانزدهم

در بیان باغ و گلزار دیدن و احوال آن باب شانزدهم در بیان عجائبات طریقت ...

ای توحید همین است درین سخن تو [illegible] رباعی توحید همین خدا بگویم ای مرد جهان
ذاتش نبود صفات هم مظهر آن ؛ نه مظهر او آدم نگر دو جهان ؛ در مظهر او ذات
صفا الست عیان رباعی دانی چه بود نسبت اصلی با دوست ؛ از مغز صفت آمده
ما چو پوست ؛ در پوست بسی حقیقت مغز ببین ؛ این نکته چو آگه
دگر نه همه اوست ؛ پس بباید دانست که ذات حق تعالی نه عین صفات
است و نه غیر صفات و صفات او نه عین ذات است و نه غیر ذات و صفات
نه عین اسم است و نه غیر اسم و اسم نه عین مظهر است و نه غیر مظهر [illegible]
ذات حق تعالی است و خلقت او صفت او است و خالق اسم او است
و مخلوقات مظهر اسم و صفات و ذات او است همچنین ذات حق تعالی
غفار صفت او است و غفار اسم او است و مغفور مظهر اسم و صفات
و ذات او است همچنین بر صفت و اسم و مظهر برابر است با ذات حق تعالی
اگر کسی گوید که مظهر عین ذات است کافر گردد اگر اسم را عین ذات گوید
باز کافر گردد اگر گوید صفت را عین ذات گوید باز کافر گردد و اگر
غیر ذات گوید باز کافر گردد اگر اسم را غیر ذات گوید باز کافر گردد و اگر مظهر
غیر ذات گوید باز کافر گردد چنانچه قرآن را حفظ [illegible] و ذات [illegible] قال [illegible]
و سیاهی عین قرآن گفتن کفر است و غیر قرآن گفتن نیز کفر است چنانچه
ذکر این بالا گذشت همچنین مظهر و اسما و صفات و ذات حق تعالی را یکی دانستن کفر است

و جاهل

جاهل که بوجود اصرار قائل شدند میگویند که همه او است و در میان خدا و [illegible]
فرق نکردند و مظهر او و اسماء او و صفات او و ذات را یکی دانستند و خطاء
عظیم افتادند زیرا که ترک [illegible] حال نکردند و منتهی نشدند در کفر مرتد شدند اگر کسی در علم
و حالات باطنی که سلوک است بقدر حال در توحید در آید مبتدی را گویند که همه
علم و متوسط گوید که همه او است و منتهی که بکمال وحدانیت رسد مظهر و اسماء و صفات
و ذات را فرق کند و موافق عقاید مجتهدان باشد چو گمراه [illegible] توحید و معرفت
و علم و تجلیات علمای ظاهر و باطن که بکمال رسیده اند متفق اند [illegible] میگویند
مظهر صفت هدایت حق تعالی انبیا و اولیا نو خصوصا حضرت محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم و آل و اصحاب او و جمیع خلفای راشدین و اتباع ایشان هستند و مظهر صفت
ضلالت او کافران و مشرکان و منافقان و اهل ضلالت و بدعت و اتباع ایشان
هستند و مظهر صفت قهار او مقهوران اند و مظهر صفت غفار او
مغفوران اند و مظهر صفت معز او عزیزان اند و مظهر صفت مذل
او ذلیلان اند و مظهر صفت خافض او پست شده کانند و مظهر صفت
رافع او بلند شده کانند و مظهر صفت رزاق او مرزوقانند
و مظهر صفت فتاح او مفتوحانند و مظهر صفت خالق او مخلوقانند
و مظهر صفت قابض او مقبوضانند و مظهر صفت باسط او مبسوطانند
همچنین مظهر اسما و صفات عین ذات نیست و غیر ذات هم نیست
بدانکه صفات حق تعالی اسمای او نه عین ذات و نه غیر ذات همچنین هر صفت

باصفت دیگر نه عین ست و نه غیر و همچنین ست اسم با مسمی و اسم با صفت
نه عین ست و نه غیر چنانچه اسم رحمن نه عین رحیم ست و نه غیر رحیم چنانچه
چه کلام نه عین سمع ست و نه غیر سمع و همچنین قرآن نه عین توریت
و نه غیر توریت وکذالک الانجیل والزبور وسایر الصحف والالواح
بدانکه همه صفتهای حق تعالی یکیست فی الحقیقت در نمی آید تحت عدد
فاما تاثیر او معدود ست تا اگر کسی گوید که قدرت حق سبحانه و حیات او دو
چیز اند یا دو عدد اند کافر گردد نعوذ بالله منها چنانچه اجماع کرده اند
اهل علماء سنت و جماعت که صفات حق سبحانه و تعالی معدود و متضاد و
و متناقض نیست هر که گوید که هست کافر گردد چنانچه رضا نه عین سخط
و نه غیر سخط است و سخط نه عین رضا است و نه غیر رضا و همچنان
لطف نه ضد قهر ست و قهر نه ضد لطف همچنین تذلیل و تعزیز و انعام
و انتقام نه عین هست و نه غیر یعنی نزدیک حق تعالی یکیست اما در مظهر
حق تعالی هست و انواع آثار انها از دم ظاهر میشود و ضدیت در آثار هست
اینچنانکه بود که آب باران یکیست و در همه جا یکسان **و انزلنا من السماء ماء**
لنحیی به [illegible] بلدة میتا اشارت بر انست چون بر زمین [illegible]
موافق حبوب [illegible] و اثمار حبوب ظاهر میشود و در میان [illegible] خار [illegible]
تلخ و [illegible] و در زرد [illegible] الوان آثار ان ظاهر میشود
رباعی یک مغز نهان [illegible] در همه پوست یکی [illegible] با الله [illegible] است
∴ در میوه اگرچه صد حلاوت دارد ∴ یک آب نهان با همه [illegible]

در دست

در دوست **تمثیل** دیگر باد ارادت حق تعالی و صفات او فی الحقیقت یکیست
منور و معطر و خوشبوی تر ست و اگر آن باد از جانب ریاض ایمان و اسلام
و عرفان و ایقان می بیاید خوشبوی آن زیاده معلوم میشود و اگر آن باد
از جانب مزبله و نجس و کفر و شرکت و نفاق و بدعت و ضلالت
و همچنان ظاهر میشود و از شومی مزابل و نجس بوی بد آن ظاهر
میشود و همچنان آتش را که حرارت او صفت او هست و با او هست که
اگر شکر را و در عود اندازند بوی خوش ظاهر شود و اگر نجس اندازد
بوی بد ظاهر میشود و تبدیل صفات آتش از مظهر ظاهر میشود که از صفات
ان الله تعالی لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون
عبارت است از ان هست **تمثیل** اگر در آب قند می اندازند تر شیرینی
او ظاهر میشود و اگر [illegible] تلخی در [illegible] می اندازند تر تلخی او ظاهر
و اگر حنظل تلخ می اندازند تلخی او ظاهر میشود همچنین اگر رنگ
سیاه می اندازند سیاهی او ظاهر میشود و اگر سرخ یا زرد
و مانند آن می اندازند موافق رنگ ظاهر میشود دیگر از عبارات
[illegible] ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
عبارت است از انست که همچنین صفت فانی حق سبحانه و تعالی همه
[illegible] و خلق [illegible] نیز [illegible] امر کردن او هم [illegible] که امر
او بجا آرد نور [illegible] هر که بجا نیارد [illegible] کرد که فی کان

لیظلمهم ولیکن الناس انفسهم یظلمون یعنی بدان است و انچنان
بود که بهشت همه نور و صفاست و خوب و زیباست اما در بهشت
شجره نهست که دران نهی فرمودست چنانچه حضرت ادم علیه السلام را حکم
شد که ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین پس نزد شجره
گشتن نار کردد و نهی استادن نور علی نور کردد و همچنین
نور در نورست و اگر کرد نهی کردن نار توان کرد چنانچه حق سبحانه
و تعالی ان درخت را دو خصلت داده که کرد کشتن ان نار
کردد و دور بودن ازو نور علی نور کردد سوال اگر کسی بگوید حق
تعالی نیکست و بر بندکان نیکی خواهند کرد ما چرا بر ما
و بر مردم جواب حق تعالی فرمود کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه
لا یحب المسرفین از خوردن و اشامیدن بنده را چاره نیست که
حفظ النفس خواهد بودن ازان نیست و ابی رزق مقدر
خواهد رسید و کسی نیست که دانه رزق از کسی بخورد پس اگر
کسی از وجه حلال حاصل کند و قوة ان صرف بر طاعت و عبادت
کند نور علی نور کردد و اگر کسی از وجه حرام حاصل کند و قوة
ان در غفلت و معصیت صرف کند نار در نار کردد و همچنانکه
بود که انگور در اصل پاکست و لذیذ و خوشاب و سرکه حلالست و اگر بجوزد

نور او کرد

نور او کردد و قریب درکاه شود چنانچه هر که شراب و عرق میکند
حرامست و بخورد نار او کردد و بعید درکاه شود چنانچه حق تعالی
در انگور حرمت و ضلالت نهاد همچنان در ضوابر بنده کان هدایت
و ضلالت نهاد که قرب و بعد و لطف و قهر و جمال و جلال عبارت
ازانست پس هر که امر حق سبحانه و تعالی را بجا ارد ایمان ازاو پدید
امد و رضا ولقای حق تعالی حاصل شود و بعید درکاه کردد
همچنین خصلت در ایمان و در طاعت و عرفان رضای حق تعالی
نیست و خصلت در کفر و شرک و نفاق و عصیان و بدعت و ضلالت
سخط حق تعالی است چنانچه خصلت زهر قاتل که هلاکت جان است
و خصلت شکر راحت جان است همچنین حق تعالی نور و ظلمت در
میان نهاده که وجعل الظلمات والنور عبارت ازان است
و خصلت ظلمت کفر و شرک و نفاق و بدعت و ضلالت است
و اثبات ان ظاهر از حق تعالی است و خصلت نور ایمان و اسلام و عرفان
و طاعت و اتقا است و اثبات ان قرب حق تعالی است اما فایده است در
انست که از ایمان نور پیدا میشود و از کفر نار پیدا میشود

و اگر کسی بجای نیازی و کفر اهرا
سو نبید و دوزخ و عقاب و بعد
حق تعالی حاصل شود و بد

٨

انها که نور هستند نتیجه ایشان بهشت و لقاء حق تعالی است و آنها که نار
هستند نتیجه ایشان دوزخ و محجوبیست پس نور ضد نار است و نار ضد نور
و نور نار را محو شود و نار نور را محو شود و آرام ناریان در نار است و نوریان
را عذاب است و آرام نوریان در نور است و ناریان را عذاب است چنانچه
گناه کردن ناریست و عبادت کردن نوریست شیطان که از نار است عبادت
کردن دیگران او را عذاب و زحمت است و وسوسه می‌کند تا گناه کنند گناه کردن
دیگران او را راحت است میل می‌دهد همچنان حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام و تابعان او که نوری اند عبادت کردن دیگران
ایشان را رحمت است و گناه کردن دیگران ایشان را زحمت است
چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هرگاه که گناه می‌دیدند
رخساره مبارک ایشان سرخ می‌شود مادام که از گناه توبه
نکند و وقت دیدن که عبادت و کار ثواب می‌کرد حضرت شاد و خوشحال
می‌شد بود در راحت مراقبه دیدن که نور ضد نار است
و نار ضد نور است و شرح این طویل است و در [illegible]
معلوم توان کرد **نظم** زهر مار آن مار را باشد حیات . گر رسد با دیگر

باشد ممات

توبه نمیکرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آرام نمیگرفت ۱۲

باشد ممات **نظم** نزد مردان بود بو باشد ممات نزد خوکان بجز باشد حیات
بیت جامع دانست که بحث ذات و صفات و اسماء و مظهر و راز نیست اما غافلان
را مقصود کافیست چون که علم و درک تا که در مظهر و اسما و صفات و ذات
کرده می‌شود از محجوبیست و حقیقه مظهر و صفات و اسما و ذات از محجوبیت
بیرون نیست که آن علم عین روحانیست و روحانی که سائل و مسئول
از نزدیک است ولیکن روشن تر **نظم** از این بگویم تا مردمان
فهم کنند و آن این است که آدمی را صفات بسیار است از الجمله
سمع و بصر هر دو ضد اند این هر که نیاید که از گوش دیدن و
از چشم شنیدن اما نه عین اند و نه غیر چنانچه اگر از گوش آواز
شنوا از احساق [illegible] باشد و جا [illegible] و از چشم نبیند
[illegible] داند که خبر نیست [illegible] و [illegible]
[illegible] نداند و اگر کسی از چشم ببیند [illegible]
[illegible] و اگر ببیند و شنود [illegible]
خبر نیست و اگر [illegible] بلا فاصله در [illegible] خبر نیست و اگر [illegible]
[illegible] فلان خبر است همچنین [illegible]
نه عین است و نه غیر چنانچه روح عین قلب هم نیست و نه غیر قلب است

و قلب عین نفس هم نیست و غیر نفس هم نیست و نفس عین جسم هم نیست
و غیر جسم هم نیست و صفت هر یکی نه عین است و نه غیر عین و معدن صفات
قلب و نفس و جسم روح است و روح اصل است و اینها همه فرع اند و فرع را عین
اصل گفتن خطا است و اصل را عین فرع گفتن هم خطا است و حکمت
اصل و فرع دانستن کمالیت است و حکمت ذات و صفات و اسما و مظهر
دانستن کمالیت انسان است و محمدیت و هر که در این دانش [illegible]
کند در کفر و ضلالت و الحاد در آید دیگر آتش در سنگ [illegible]
و پنهان بود و خود دید خود را بود و خود را خود مینمود [illegible]
آتش خواست که خود را ظاهر کنم و اسرار کون و مکان و صفات [illegible]
خود روشن سازم [illegible] هیزم جسم آدم متجلی شد و اسرار و صفات [illegible]
و دود است ظاهر گشت و هر جهان [illegible] جلوه ذات و صفات او است و ظاهر
تر است از آفتاب [illegible] مثل نوره کمشکاة فیها مصباح [illegible]
[illegible] که این دود و زبانه را اسرار و صفات
آتش است از هیزم جسم پیدا می شود [illegible] اسرار و صفات
[illegible] و توحید [illegible] انا الحق [illegible]
و [illegible] که این هیزم جسم و دود و زبانه تعلق به ذات

آتش است ١١

آتش است و مظهر آتش زبانه است و مظهر زبانه دود است و مظهر دود هیزم است
پس آتش روح است و اینهمه فرع اند یعنی آتش اصل است و زبانه بجای روح است
و دود بجای نفس و هیزم بجای جسم دیگر حق تعالی چون بحر است بیکران
پس آن بحر خواست تا لذت کون و مکان را ظاهر کنم آب آن بحر
در جمیع نباتات محیط شد و ظهور خود در میوه الوان و گل و ریحان
ظاهر کرد پس مظهر آب نباتات است و مظهر نباتات شاخ و برگ و گلها
و مظهر گلها میوه است پس آب اصل است و اینها همه مظهر اند و مظهر [illegible]
[illegible] که فرق در میان لذت میوه و میان بوی گلها
و فرق بکنند میان [illegible] که کفر و ایمان است بکنند و فرق در میان
[illegible] که طاعت و معصیات است بکنند اگر کسی بگوید آدم را مظهر
[illegible] گفتند و مخلوقات دیگر چون [illegible] مظهر [illegible]
آدم را دو روی است یکی بجانب اعلی و دیگر بجانب اسفل [illegible]
[illegible] است و شیطانی و [illegible] و ملکیت و روحانیت و رحمانیت است
[illegible] مخلوقات را صفتی است چنانچه شیطان را شیطانیت است و حیوان را
حیوانیت است و ملک را ملکیت است در ذات آدم هم شیطانیت و هم حیوانیت
و هم ملکیت و هم روحانیت است و هم رحمانیت است و هم رحمانیت [illegible] ١٢

آدم افضل است بر همه مخلوقات کرو ما فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
عبارت ازین است کما قال النبی صلی الله علیه وسلم قلب المؤمن اکبر من العرش
واوسع من الکرسی و فضلوهما فلق الله تعالی اگر کسی میل بوی کند و
از امر حق تعالی روی گرداند صفت حیوانیت و شیطانیت او غالب گردد و
روحانیت و ملکیت او مغلوب شود و رفته رفته بجائی رسد که این صفات را ندارد
نو بلکه ایمان هم نیارد و اگر کسی میل بجانب عقبی کند و از دنیا روی گرداند
و انقیاد حق و داند بکند صفت ملکیت و روحانیت او غالب گردد
و شیطانیت و حیوانیت او مغلوب شود و امتیاز همه صفات در انسان حقیقت
رحمانیت و اگر کسی میل بمولا کند و از دنیا و عقبی روی گرداند و از همه صفات مذموم و
محموده روی گرداند یعنی مذموم صفت شیطانیت و حیوانیت و محموده ملکیت
و از شیطانیت و حیوانیت و ملکیت بر آمده بروحانیت در آمده انسان
کامل شود و اگر کسی روی بجانب حق تعالی بیارد و بصفت ما زاغ البصر و ما طغی موصوف
شود بصفت رحمانیت متصف شود و مظهر جمال و جلال گردد و این را انسان کامل گویند
از انجهت انسان از مخلوقات بزرگتر و شریفتر است سوال اگر کسی بپرسد که خود را
بشناس که [illegible] خود شناسی است و بعد از آن خداشناسی که من عرف نفسه فقد
عرف ربه عبارت ازان است جواب خود شناسی بر دو وجه است وجه اول آنکه

من بنده

من بنده مخلوق و مرزوق و مقدور و مملوک حق تعالی هستم و عاجز و
ضعیف از همه وجوه که و خلق الانسان ضعیفا عبارت ازان است و در رنج و
زحمت آفریده شدم لقد خلقنا الانسان فی کبد اشارة بران است و حق تعالی
خالق و رازق است که خالق کل شیء و رازق کل حی صفت اوست و غالب است
والله غالب علی امره عبارت ازان است و قوی از همه وجوه که انه قوی عزیز
عبارت ازان است و وجه دویم آنست که آدمی مظهر جلال و جمال است و چنانچه
حدیث قدسی بران ناطق است که لا یسعنی فی الارض ولا فی السماء ولکن
یسعنی القلب العبد المؤمن التقی النقی در شان اوست پس بباید دانست که
شرح این دو صفت طویل است اما در بیت ابیات معلوم توان کرد چنانچه خود
[illegible] گوید بیت برچهره شوارم از بسمل رنگ برهر زدار دهشت [illegible] اسل فرنگ
[illegible] که بآخر از بود [illegible] و [illegible] الفنک [illegible] و در ضد [illegible]
[illegible] گوید بیت جلوان جهوی از جمال [illegible] بود [illegible]
[illegible] شناس [illegible] شاه [illegible] جهان
[illegible] وجود خویشم [illegible] از وجود خویشتم جدا
[illegible] در وجود خود [illegible] جان جان [illegible]
[illegible] باطن ظاهر او چگونه باشد و باطن او چگونه باشد [illegible]

شاخ و برگ و گل و میوهٔ او صفات وی است اگر خواهد که خود را اظهار کند در زمین هستی
خود پنهان شود و از نیستی او صفات او ظاهر میشود پس زمین هستی
او پیدا کننده ذات ست و پیدا کننده صفات و ظاهر شد از صفات و باطنست از ذات
پس صفات نه عین ذات است و نه غیر ذات همچنین ذات حق تعالی یکانه است از یکا
فکی او کثرت صفات ظاهر شد و از کثرت صفات او کثرت عالم ظاهر شد ملت
و از کثرت عالم کثرت ادیان و ملت پیدا شده و از کثرت جهل کثرت علم که
العلم نقطة کثرها الجاهلون عبارت از آنست که هستی خدای که قطره
علمیست از جهالت کثرت فارغ گشت و هیچ الآن کما کان یکون
در امور دی کان ما کان فی یکون ما یکون مکشوف شده و از کثرت ماضی
و مضارع و مصدر و حال وارسته نظم نی ماضی مضارع مصدر حال
اینجا نی علم نه ادراک نه قیل قال است اینجا نی دهر نه عصر نی [illegible]
نی عشق نه عرفان نه ذوق نه حالست اینجا نی فوق نه تحت [illegible]
[illegible] نه پس نه اندک بسیار ست اینجا نه [illegible]
نه کیف نه کم [illegible] است اینجا این در حق [illegible]
[illegible] در امور [illegible]
[illegible] محکم شده او را چنین حکم است که [illegible]
[illegible] دو جهان و اشیاء دو جهان و مخلوقات دو جهان و حرکات

وسکنات

وسکنات و غیره و شر ایشان در علم خداست جل جلاله و علم خدا صفت خداست
و صفت خدا قدیم است و غیر مخلوق است و هر که مخلوق گوید کافر گردد و
دو جهان و اشیاء دو جهان و مخلوقات دو جهان و هر حرکات و سکنات و خیر و شر
ایشان قلم را الهام شد از حق تعالی که اکتب قلم در نوشتن آمد و آنچه نبود
ظاهر گشت و قلم و لوح محفوظ و عرش و کرسی و آسمانها و زمینها و بهشت و دوزخ
و دو جهان و اشیاء دو جهان و هر حرکات و سکنات و خیر و شر ایشان که کار
[illegible] مخلوق است و از ایشان علم و درک و وهم و فهم و عشق و معرفت و یقین
و حالت و کشف و کرامت و خوارق عادت که ظاهر می شود آن نیز مخلوق است
و هر که غیر مخلوق گوید کافر گردد و سخن مختصر آنست که الهام حق تعالی که بقلم شده
[illegible] و آنچه نوشته شد مخلوق است و لفظ کن از حق تعالی است غیر مخلوق است
[illegible] مخلوق است فرق میان خالق و مخلوق [illegible] عارف
[illegible] علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین حاصل شده [illegible] از
علم الیقین [illegible] که از علم الیقین خطرات مختلفه [illegible]
[illegible] اهل تصوف که بوجود [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] از خود [illegible]

هیچکس را در خود در نمی‌خود دل زو نفیسی نیست جز الا الذی و قول حکما و صوفیه که مخالف
آیت و حدیث و عقاید شرع است آن نیز باطل است والله تعالی اعلم اینجا بسیار
کسانی میگویند که او شر نیز چون که صفت خدا را صفت خود دانستند و صفت خود را صفت
خدا دانستند که خدای تعالی در صفات خود متصرف است و بنده را نیز سوی که متصرف باشد
چنانچه سید الانبیاء والاولیاء و سید اولوالاحوال محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
او را چنین حکم شد که قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله
سوال اگر کسی گوید که فاعل حقیقی خداست که فعال لما یرید علیه است از آن است و هر چه
کاشت و سلکها در جهان است انتهیه فعل حق است و هر نیک و بدی که هر دو در عالم
خود میکنند بهانه بر عام نهادی جواب این توحید عام است و فهم اگر وصی
فاعل حقیقی است اما فاعل را مفعول می‌باید تا فعل او ظاهر شود و پس فاعل حقیقی
خداست و مفعول حقیقی روح است و محلها الانسان صفت اوست و خلقت آدم علی صورته
در شان اوست و لباس روح نفس است و لباس نفس جسم است و لباس جسم
[illegible] برای روح [illegible] آفرید اول خیر و شر و دویم عقل سلیم اختیار [illegible] خیر و شر
بچهار وجه است عام و خاص و خاص الخاص و اخص الخواص عام که از میزان عقل
بجوهر امتیاز اسباب حیوة و ممات و راحت و محنت خود کرده می‌شود و از [illegible] اجتناب
نمود و خود را مقید کند و خاص آنست که از میزان عقل بجوهر جهد امتیاز اسباب

درجات بهشت و درکات دوزخ کند و از اسباب شر اجتناب نماید و خاص الخاص
آنست که از میزان عقل بجوهر خود امتیاز اسباب صفا دل و کدورت
آن کرده می‌شود و از اسباب کدورت اجتناب کند و باسباب صفا اختیار کند
و اخص الخواص آنست که از میزان عقل و جوهر خود امتیاز
اسباب قرب و بعد حق تعالی کند و اسباب بعد اجتناب کند و اسباب
قرب اختیار کند پس هر که را عقل داده اند و جاهل است که بنده
فاعل مختار است و مذهب اهل سنت و جماعت این است
هر که و را این داند ملحد است و هر کرا عقل نداده اند او
حیوانی صفت است نه قرب است نه بعد او را و نه بهشت و نه
دوزخ نه ثواب و نه در عقاب داخل است چونکه ازین گفتار
معلوم می‌شود که حق تعالی کفر کافران را خود میکند و خود
[illegible] دوزخ می‌برد آید این اشکال است [illegible] زنا میکند و
خود [illegible] میکند از صوفیان جاهل اینچنین معلوم می‌شود
هر که نیک و بد که هر دو در عالم خود میکنند بهانه بر عام نهاد
یعنی معنی این است که خود خواست که خود را ظاهر کنم الخ
می‌خواهد میکند و می‌شود که فعال لما یرید اشارة بر این است
یعنی کننده است آنچه می‌خواهد و آفریننده است آنچه می‌خواهد در کار تخلیق

ما یشناء و تحیت و عبادت از آن است که در بیند فی الخلق ما یشاء و عبادت

از آنست و در هر شیکی بنگر که هست آفریده اوست و از خواست او است

نه که خود را می کشد و بهانه بر عالم نهاد و این توحید که از حالت

مبتدی و متوسط است این است و توحید که از حالت منتهی است

آن موافق آیات و حدیث و عقاید و شریعت است و در بین ربانی

همه ظاهر می شود تو خود میکنی آنچه میکنی غیر کجاست اما صفت معرفت آن

نه خواست که چه او هم علیم است علیم است اعیان لیکن صفت او دی

مضطر برجاست از آنکه خود تو گشت عین این همه شیئی هم از تو شده این

با همه شیئی این همه حق کس نیست که از دست تر این بنده و انه مخلوق و خالق

خبر باید که بشنو مثل چند تو ای مرد خدا از که هر تنه کمال او و دوی

طی کرد و در آئینه بو بیند خود را عکس است ز ذات جمال نور

اندرون دود که ز آتش آشکارا کرد که دود بود چو آتش الی

عارف حق در پیر تو خورشید اگر ذره بر قصد دوست ز ذات اگر

دید در یک آب است صفات بحر قعرش ذات است که آب چون

باغی دیگر چو سیاهی کاغذ قرآن است از آن کاغذ از سیاهی اصطلاح دوست

هر که گر بگو برای او منم غیر خدا صد وال برو حرف است هر یکی آنکه کی بخواند

که خدا را باید از خویش برون ای ز خود بیچون حق و آنکس که بخواهد که

خود را برسم

فوائد

گرفتار برسم از جلوه برون بیچون حق هر چیز که بینی بدانکه از حق آن است

ز تو چون فکر راند و آنکه بکنند فهم سخن و آن حسین که زخم محبت چشید

قطره همی ببینا بود و انس که از صفت قهار حق تعالی و مقبل و منوّر

و متقی و مانند آن از حق تعالی پناه باید گرفت و در وقت پناه خشوع

و خضوع بغایت پیدا شود و نیاز مندی ظاهر گردد که انما یخشی الله من

عباده العلماء عبارت از آنست که قال النبی صلی الله علیه وسلم انی اعلمکم

هو اخشیکم بالله اذا تجلی الله لشیء خضع له من عرف الله

خاف الله چونکه در میان جلال و جمال حیران بماند و از همه وجوه و نیاز

نیاز حق تعالی آرد چونکه برابر نوده نیاز مندان حق تعالی است که الله

الصمد عبارت از آن است و در عین نیاز افکنده که با حق تعالی آرد

و عجز عبارت از آن است که بجز نیاز از حق تعالی و عظمت او معلوم کردن

و نیاز مندی و عجز خود بحق تعالی بیان کردن که العجز عن الادراک ادراک

عبارت از آنست عجز و تقصیر از جانب است لطف احسان او

بسیار است لطف کن لطف به فرد مسکین تا بباید کلم ز تو تسکین

بسیار که صادق را از ابتدا تا انتها عذر و نیاز و افکنده که بقدر

چو صدم مرتبه که راه رجا این است و اگر عذر و نیاز و افکنده که

پیدا نشود عجب و غرور پیدا شود و شیطان است پناه اگر چه لا اله هم توحید است

مرید باشد و موفق بجا حاصل شده باشد چونکه شیطان را موافقت و توحید
بسیار است اما علم الله نوازد و بس بباید دانست که دنیا زاهل دنیا حصول
دنیا است و دنیا زاهل آخرت حصول درجات عالیات است و دنیا زاهل
الله حصول لقاء مولا است پس بعد از هشت دنیا مقام تسلیم است
یعنی گردن نهادن در هر امر باری که اسلام حقیقی و دین خالص
آنرا گویند که ان الدین عند الله الاسلام عبارة از آنست
الا لله الدین الخالص اشارة بر آنست و بعد از آن
مقام تسلیم مقام تفویض است یعنی احوال ظاهر و باطن را و احوال
دنیا و آخرت با خدا سپردن که وافوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد اشارة بر آنست و بعد از مقام تفویض مقام 19
رضا است و بالاتر از مقام رضا هیچ مقام دیگر نیست چونکه مقصود
همه اولیا و انبیا خوشنودی خدا است چون خوشنودی خدا
شد همه چیز حاصل شد که رضی الله عنهم و رضوا عنه عبارة از آنست
و رضاء حق تعالی حاصل شود مادامیکه از بنده راضی نباشد در هر
امر چنانکه رضا او ترا با تو باشد رضا او ترا با او رساند رضا را
او دلیل و صلة او است رضا او نزد قربت او است باب دویم
در بیان جامعیت انسان که جامع است از همه مخلوقات و بز

رگوار است

دبزرگوار است از همه موجودات قال الله تعالی ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی
نیست آفریدن شما و نه انگیختن شما مگر مانند یکنفس چه ابو البشر آدم علیه السلام را آنچه
در نفس او بود در نفس دیگران نیز هست کما قال النبی علیه السلام المؤمن کنفس واحد این
چنان بود که سیاهی یکیست و از آن حروف بسیار و عبارة بیشمار حاصل شود باز هر دو
یکیست مگر آن ما انزهست هدایت و ضلالت در وی همه کس است بیت یک قطره سیاهی از
حروف بسیار و زان حروف معانیست اظهار اما اگر کسی مظهر هدایت حق شود از ۲۰
ضلالت میکند و از آن اجتناب کند که نیست کرا او الکرا لند که ومن یهدی الله
فما له من مضل عبارة از آنست و اگر کسی مظهر ضلالت حق شود ضلالت را بر هدایت
دانسته افمن زین له سوء عمله فراه حسنا عبارة از آنست و یحسبون انهم مهتدون
اشارة بر آنست که نیست او را براه آرد که ومن یضلل الله فما له من هاد و اگر کسی را
هدایت و ضلالت هر دو با هم باشد که خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا اشارة
بر آنست که از سعادت را هدایت داند و ضلالت را ضلالت دانسته را خر
توبه نصیب او شود که عسی الله ان یتوب علیهم ان الله هو التواب الرحیم آدم
مظهر ذات الله و صفات اوست و مظهر نه عین صفات است و نه غیر صفات و صفات
نه عین ذات و نه غیر ذات و آدم مظهر جلال و جمال حق و خلیفه حق است که انی جاعل فی الارض
خلیفة عبارة از آنست و خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف است از جمیع موجودات
و از همه مکنونات و مجمع غرایب عجب و منبع عجایب شهوة لا یحاسب است و خلاصه همه عالم

جسمانی و لطیفه عالم روح و امر ربانیست که قل الروح من امر ربی عبارة از اینست و جامع
حقایق علوی و کامل دقایق سفلی هم اوست و مخلوق از ویست و قدرت ربانی کی قال الله تبارک
و تعالی لما خلقت بیدی و محرم اسرار سبحانی هم اوست چنانچه حدیث قدسی بران
ناطق است که خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا اشارة بر آنست ۲۱
ادم جهت برزخ جامع صورة خلق حق در دل لامع منقشی دقایق جبروت مشتمل
با حقایق لاهوت العزیز حق تعالی چهار عنصر که آب خاک باد و آتش است [illegible]
جز او فریده جمادات و نباتات و حیوانات و نیز این همه جز از آب افریده شده که
وجعلنا من الماء کل شیء حی اشارة بر آنست بقول فرشتگان این جز از آب
افریده انسان که و الله خلق کل دابة من ماء و عبارة از آنست و آدم مرکب است از همه
جزها جنانچه جماد است جمادات و نبات است چون او است و حیوانات ناطق بود دم
و در حیوانیت او دو صفت است صفت بهیمی و صفت ملکی اگر صفت
بهیمی او غالب است از همه حیوانات بدتر است که اولئک کالانعام بل هم اضل عبارة
از آنست و اگر صفت ملکی او غالب است از همه مخلوقات بزرگوارتر است و مکرم
تو که و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر اشارة بر آنست و بر جا اشارة
برتیا و حجرة بهرا او افریده شده است و لشرف لقاء الله تعالی حق تعالی فرمود که فمن کان
یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا عبارة از آنست بس آدم را دو روی است
یکی بجانب اعلی که ملکیت است و دیگری بجانب اسفل که بشریت است اگر جانب اعلی او
کند صفت بشریت

و دنیا و آخرة مور

کند صفت بشریت او را اخلاق ذمیمه است مغلوب شود و صفت ملکیت او را اخلاق حمیده است
غالب شود و از ملکیت بر روحانیت انتقال کند و از روحانیت او بر رحمانیت بوند
و بصفت این آیت موصوف شود که فاینما تولوا فثم وجه الله و این حدیث نیز در شان
او شود که ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیه و اگر جانب اسفل او میل کند اخلاق ذمیمه او
غالب شود و حمیده او مغلوب و بصفت بهیمی و مقهور گردد و بهیمیت او بطبع شیطانی پیوندد
و محبت دنیا و لذت نفسانی و کفران نعمت پیشه او شود و بصفت این آیت موصوف شود که
و ویل للکافرین من عذاب شدید الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة و این حدیث
نیز در شان اوست که الدنیا جیفة و طالبها کلاب پس حق تعالی عجیب بجانب اعلی میل کند
آدم کامل است از همه چیز و خیر بهتر است از همه اشیا هر دو جهان و بزرگوار است از انجا آدمی
تا تحت الثری است و انجه و رای ایشان که مظهر ذات الله و صفات اوست چنانچه حدیث نبوی
بران ناطق است که قلب المؤمن اکبر من العرش و اوسع من الکرسی و افضل مما خلق الله تعالی
یعنی دل مومن بزرگتر است از عرش و گشاده است از کرسی و فاضلتر است از هر چه افریده
است خدا تعالی یعنی هر مخلوق را صفتی است خاص چنانچه حیوان را حیوانیت و جن را جنیت
و ملک را ملکیت و بشر را هم حیوانیت و هم جنیت و هم ملکیت و هم روحانیت و هم رحمانیت است که
هر مخلوقی را صفتی است و آنهمه صفات در وی آدم است چنانچه مظهر حق است و نیز حدیث نبوی
بران ناطق است که قلب المؤمن حرم الله و حرام ان یلج فیه غیر الله و قلب المؤمن عرش الله یعنی
دل مومن حرم خداست و حرام است انجه در او در آید بجز خدا و آن غیر از خدا و دل مومن عرش است و نیز
حدیث نبوی بران ناطق است که ان الله خلق آدم علی صورته بیت ان پادشاه اعظم در بسته
بود محکم تا که در ادم پوشیده دلق ادم بیت یقین میدانکه ما چندین عجایب برای چه ای خدا انسانها بام

باب سیم

فرستادیم آدم را بصحرا جمال خویش در صحرا نهادیم **باب سیم** در بیان ایمان قال
الله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله یعنی ای آنکه بشکل ایمان آورده اید
و زبان بخدا و رسول او ثابت باشید در ایمان حقیقی یعنی در وکلای آنکه بشکل ایمان آورده اید
از حیثیت بران ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان و با ایمان او روعا باید و تصدیق
آرید بطریق تحقیق از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است
که فرمود با آیت الذین آمنوا آمنوا اشارة بر آنست که در طرفة العین نفی وجود بشریت کرد
و اثبات واجب الوجود جل جلاله باید نمود که وجود دیگر ذنب لا یقاس ذنب و عبارت
از آنست که از حضرت سید الطائفه جنید بغدادی قدس سره منقول گشت که فرمود که نیم سال است
ایمان آورده ایم در ایمان تازه کردن هنوز در بند آنیم **نظم** دمی که بی حق زدن غفلت است
بخود مشغول بودن کفر راه است تا بر دم کشد بنده راهی سوی ظلمت از خودی برهی
فقد کفرت بنفی خویش گشتی زود که جز حق در حقیقت نیست موجود الیمان
الایمان نور فی القلب المؤمن یری به الحق و الباطل و الانقیاد الی الحق و اجتناب عن الباطل و
ان الکفر ظلمة فی القلب الکافر و المنافق یری بها الحق فی الباطل و الباطل فی الحق و الانقیاد الی
الباطل و اجتناب عن الحق کما قال الله تعالی الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون ایمان را اظهار رکن است و از جانب حق تعالی و آن هدایت
و توفیق است و دو از جانب بنده و آن اقرار بزبان و تصدیق بدل است و از هدایت
و توفیق مقدم قرار اول از هدایت یعنی کشنده که پیدا کرد اقرار جز تعیین کرد ...
و یحبونه عبادة از آنست و اقرار و تصدیق مقدم بنده است که فاذکرونی اذکرکم

اشارة بر آنست

اشارة بر آنست و از آن حق قدیم است غیر مخلوق و از بنده حادث و مخلوق است پس اقرار و تصدیق
مثال دانه تخم که در زمین دل باخلاص بکار نرود قبس فاستقام بمحبت مطلوبات گویند از دود ... کنند
و از خس و خس که کفر و نفاق باشد پاک ساخته شود و از حرکت حسد و عجب و ریا و کینه و بخل و طمع و مانند آن
حفاظت کنند و از سقف عبادات ریاضت و ذکر و افکار معمور کنند و از دست انقیاد امر
و اجتناب نهی پرورش دهند تا بعد از مدتی چند شاخ و برگ او که عشق و محبت و ذوق و حالت و یقین است
و معرفت و کشف و کرامت و خوارق عادات ظاهر شود و اگر تسقیه او کم شود شاخ و برگ او
خشک شود و اگر زیاده کنند او نیز زیاده شود و چون شاخ و برگ او زیاده شد و بعد از مدتی
چند شکوفه او علم است و توحید که حقیقت است ظاهر شود و چون ظاهر شود باید که تسقیه او زیاده
کنند تا میوه او که قرب حق است حاصل شود و چون حاصل شود کمال ایمانست **کما قال** الله تعالی
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین باذن ربها یعنی آیا نمی بینی که چگونه زد مثلی خدای تعالی
مر کلمه را که کلمه توحید است مانند درخت پاک که بیخ او ثابت است در زمین
دل مؤمن و شاخهای او در عالم ملکوت که قرب حق تعالی است میدهد میوه خود را در
هر وقتی باذن پروردگار خود یعنی زاهد و عارف سالک را بقدر ریاضات و مجاهدات و حفظ
در هر وقتی توحید و معرفت حق تعالی که ثمرات آن حاصل میشود بقدر ترک جاه و ترک هوا و
حق قرب میسر میشود بعضی ایمان مراد از قرب حق تعالی است و کفر مراد از بعد حق تعالی است و
گفته اند که ایمان مراد از شکست نفس است که و یحذرکم الله نفسه عبارت از آنست و

٣٥

وکفر مراد از نفس پروریست چنانکه حدیث نبی علیه السلام بدان ناطق است که النفس هی صنم الاکبر و صنم الاصغر آن زو مار اوست کما قال الله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه یعنی ایا نمیبینی ای محمد کسیرا که هوای خود را بخدایی خود گرفته و آن بیچاره بنده او گشته خدا هستم چنانکه حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بدان ناطق است الهوی ابغض من جمیع الالهة مثنوی نفس کافر را بکش مومن بباش ∴ چونکه گشتی نفس ایمین مباش ∴ غیر کشتن نفس را ایمان مدان ∴ نفس پرور کافرست اما نهان ∴ در دو سه بار بازی نار رباش ∴ ظاهرست کلنگ ار باطن خار رباش ∴ نفس کشتن کار شیر افکن است ∴ نفس کشتن پیشه خود کن حسین ∴ تا بیابد دین ایمان تو زمین ∴ پس بباید دانست که نفس تو بر هر چه جز حق عاشق خواهد آن معبود تست چنانچه بزرگان گفته اند هر چه در بندانی بنده آنی هر چه محبوب تست بحقیقت معبود تست کما قال النبی صلی الله علیه وسلم کل ما شغلک عن الله فهو معبودک یعنی هر چیز که مشغول کرد الله ترا از یاد کردن خدای تعالی پس آن چیز معبود تست ایضا ما شغلک عن الله فهو صنمک کما قال الله تعالی ولکل وجهة هو مولیها یعنی هر کسی را جهة و قبله است که او روی دل بدان جانب میکند پس هر کسی را قبله است و روی دل بقبله خود اورده و از قبله حقیقی مانده مگر مردان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی نمیگردانند و در بحر شهود مستغرق شده قوله قبله سلطان بود تاج و کمر ∴ قبله ارباب دنیا سیم و زر ∴ قبله صورت پرستان آب و گل ∴

قبله معنی پرستان

٣٦

قبله معنی پرستان جان و دل ∴ قبله دنیا دوستان باشد قبول ∴ قبله بد بسیرتان کار فضول ∴ قبله تن پروران خواب خورش ∴ قبله اهل دانش پرورش ∴ قبله عاشق وصال فی زوال ∴ قبله عارف جمال ذو الجلال ∴ باب چهارم در بیان معرفت حق تعالی قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون یعنی نیافریدیم پریان و آدمیان مگر تا مرا پرستند و از پرستش مرا بشناسند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی کسی بشناخت نفس خود را بس بتحقیق بشناخت پروردگار خود را یعنی مراد عبادة و ریاضة و از زهد و تقوی و علم و عرفان و سایر عبادات مقصود شناخت الهی حاصل نمیشود تا مادام که خود را نشناسد و خود شناسی حاصل شود تا مادام که عبادت خالصا لله نباشد [illegible] فرعون چون تمام عبادت میکرد آخر خدا شناس نشد و دعوی انا ربکم و همچنین اکثر عباد [illegible] میکنند و خود شناس نشود و علم الهی نتیجه عبادت است حاصل نشود استدراج و تجلیات شیطانی جلوه میکند و دعوی انانیت میکند و کافر گردد اگر چه از وی چیزهای عجایب و غرایب ظاهر گردد چنانچه از فرعون و دجال و شیطان ظاهر گشته کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من ازداد علما ولم یزدد هدی لم یزدد من الله الا بعدا [illegible] عمر او و عبادات کافر یعنی هر که زهد کند بغیر علم که از آن خود شناسی نگردد مجنون می شود و آخر عمر با نمرود کافر بر اگر کسی از علم و زهد خود شناس

نشود فرعون وقت و دجال زمانه مقدار خود شناختی تو حق شناسی کردی
مقدار خود شناسی حیرت میسر آمد مقدار حیرت خود فانی شوی تو از خود
مقدار فانی از خود فانی تو مظهر آمد مقدار اظهر تو حق را قریب کردی
مقدار قرب حق را جانی تو مظهر آید پس بباید دانست که خود شناسی بر دو
وجه است وجه اول بدانی که من از قطرهٔ آب گندیده بمقدار آفریده شده ام کما قال
الم نخلقکم من ماء مهین انشاء قدر است پس از نطفه بعلقه پس از
علقه تعظیم پس از تعظیم بلحم و عاجز و ضعیفی خود مشاهده کنند
و خلقنا الانسان ضعیفا معاینه ببینند که نخ و ز نجاست خود ظاهر
و باطن مکاشفه شود که لقد خلقنا الانسان فی کبد عبارة از
چنانچه نقل است که شیخ شقیق بلخی در راه میرفت و شاهزاده را جانب
او را ملاقات شد شیخ با وی هیچ التفات نکرد و شاهزاده در خشم شد گفت
مرا نمی شناسی فرمود آری خوب می شناسم اول قطرهٔ آبی بودی در
پدر بعد از راه بول بیرون آمدی باز از راه بول در رحم مادر رسیدی
در آنجا خوراک تو خون و بلغم بود و باز از راه بول بدنیا آمدی
چون عمرت باخر رسد گوشت و پوست تو کرمان خورند و استخوانهای
تو پوسیده شوند باین طریق می شناسم شاهزاده خلعت خود شناخت
و در پای شیخ افتاد و عذر خواست و مرید شد و وجه دویم بوده که بدانی امانت

حق تعالی

حق تعالی که خود نیست آسمانها و زمینها نتوانستند برداشت از جهت
عاجز و مسکین چون او شود در عبادة و ریاضت و اذکار کوشش
کنند و مکر شیطان ملاحظه کنند و ظلم نفس و جهل خود مشاهده کنند کما
قال الله تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
یعنی بدرستی که ما عرض کردیم امانت که طاعت است یا معرفت بر آسمانها
و زمینها و کوهها پس سر باز زدند از آنکه بر دارند امانت را و برداشت
آنرا آدمی که بدرستی که آدم است ظلم و جاهل و ظلوم و جهول را معنی ها
بسیار است از آنجمله این معنی است ظلوم یعنی نفس خود را فنا می کند در هویت
حق و ملاحظه خود نمیکند و جهول است یعنی نیز غیر او را نشناسد بقول لا
اله الا الله نفی هویت میکند نیز گفته اند که آدمی را چندانکه ضدیت که در
مخلوق ندارد و نقش بر صفات حق تعالی در خود او میگنجد
خود دیگران نمیگنجد چنانچه جمیع اشیا در خود آدم میگنجد و در خود آدم
خود میگنجد چنانچه حدیث قدسی ازین ناطق است که لا یسعنی فی الارض
ولا فی السماء ولکن یسعنی قلب العبد المؤمن التقی النقی یعنی
نمیگنجم در زمینها و نه در آسمانها ولیکن میگنجم در دل بندهٔ مؤمن
متقی و پاکیزه و نیز حدیث قدسی است که یا ابن آدم خلقت الاشیاء لک و

۲۹

و خلقتک لی یعنی ای بنده آدم جمیع اشیا را برای تو آفریدیم و ترا
برای خود یعنی مظهر ذات و صفات حق تعالی جز آدم نبود بیت
آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم پوشیده دلق آدم ناگاه بر در آمد
و در خود شناسی نیز دو وجه است اول آن که در را از قدر وسعت خود توان یافت
و صانع را از صنعت می توان شناخت و در عظمت حق تعالی محو
باید شد و هیچ صنعی از عرش تا تحت الثری بزرگتر و شریفتر از وجود خود
نداند کما قال النبی صلی الله علیه و سلم قلب المؤمن اکبر من العرش و اوسع من الکرسی
و افضل مما خلق الله تعالی یعنی دل بنده مؤمن بزرگتر است از عرش
و گشاده تر است از کرسی و بهتر است از انچه خدای تعالی آفریده پس اورا
خود فرو باید شد و سیر کونا کون حاصل باید کرد و چون باطن پاک
کرد در دل آدم است باید دید بیت یا رب چه خوش است بی دهان خندیدن بی واسطه
چشم جهان را دیدن بنشین سفری کن که بغایت خوب است بی منت پا گرد
جهان گردیدن و وجه دویم آن است که هر دو جهان را در خود مشاهده کند
و خود را آینه ذات الله و صفات او معاینه ببیند کما قال النبی علیه
الصلوة و السلام قلب المؤمن مرآة الرب و هر اشیا که در دو جهان است تجلی
یا مظهر خود داند و او ببیند و هر اشیا که نزد عیان ببیند بیت یکمغز نهان
می نگرم در همه پوست یک روی عیان در همه آینه همه اوست در دیده هر که جلوه دارد

۳۰

یک آب نهان با هزار لون است که در روست و نیز محققان گفته اند که معرفت حق تعالی
بر سه وجه است عام و خاص و خاص الخاص عام را علم الیقین است که از
اسرار الهی و جلوه نامتناهی مکاشفه می شود و خاص را و خاص الخاص را
حق الیقین است که اینان عاجز و زبون و ضعیف که در ادراک ذات حق تعالی
بس همین است که حقیقت ذات میسر نشود و بغیر از عجز ادراک چاره نبود یکی حقیقت
یا تبکی الیقین اشاره بر این است و حضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
رضی الله عنه فرموده که العجز عن الادراک ادراک و نیز بزرگان دین
فرموده اند کلما ظننت انی وجدتک فقدتک و کلما ظننت
انی فقدتک وجدتک یعنی هر وقتیکه گمان می بریم که ترا یافتیم
یافتیم خدایا پس آن زمان نیافتیم خدایا و هر گاه که گمان می بریم
که نیافتیم خدایا پس آن زمان یافتیم و نیز حضرت ابراهیم
ادهم جا کرده که الهی من عرفک لم یعرفک فکیف حال من لم یعرفک
یعنی الهی کسی که بشناخت ترا نشناخت ترا پس چگونه باشد حال کسی که نشناخت
ترا پس معرفت صفات است و معرفت ذات و معرفت صفات بقدر تزکیه
نفس و تصفیه دل و تجلیه روح در دنیا حاصل است چونکه صفات بذات
مرکشد و صفات عین ذات هم نیست و غیر ذات هم نیست و معرفت ذات
را هیچ فرد از افراد انبیا و اولیا وهم و فهم و ادراک نمی توانند کرد

ذات و دیدار ذات میسر نیست بغیر از ممات که فمن کان یرجوا لقاء الله
فان اجل الله لآت عبارت ازانست چنانچه در خبر است که روایت میکند
ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که گفت روزی
حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم نوبت در خانه من بود نیم شب
حضرت علیه الصلوة والسلام نشسته بود و من خفته و چشم من بالا روی
آنحضرت بود و من خواب میکردم ناگاه اشک مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر روی من افتاد و من بیدار شدم گفتم یا رسول الله این گریه برا
چیست اگر از برای ترس دوزخ است دوزخ حرام است کرده شماست
واگر برای بهشت است الحلال کرده شماست حضرت علیه الصلوة والسلام
فرمود نه که برای لقاء خدای تعالی است که دیدار ذات میسر نیست بغیر از
ممات پس انجا از سر انصاف نظر کن که آنچه یافته بوده همو یافت و آنچه
دیده بود همو دیده و آنچه معلوم کرده بود همو معلوم کرد که بار اشتیاق
مولا بسیار داشت که دیدار ذات میسر نیست بغیر از ممات که فان اجل
حق یاتیک الیقین اشارت برانست و نیز در خبر است که حضرت موسی
علیه السلام در ابتداء نبوت انوار صفات الله از درخت دید و حق تعالی
فرمود یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک و چون در انتهاء نبوت رسید
فرمود قال رب ارنی انظر الیک فرمان آمد قال لن ترانی

زموسی هر زمان

زموسی هر زمان فرمادانی است زحق دایم ندای لن ترانی است پس بباید
دانست که مشاهده حق تعالی که در دنیاست نسبت بمشاهده که بعد
از مرگ است محقر است و مشاهده که بعد از مرگ است نسبت بمشاهده که
در بهشت است محقر است که این مشاهده بجز تمثیل معلوم نمی شود تمثیل
انچنان بود که شعاع آفتاب که از آینه یا از آب عکس آن در سقف خانه
دیده می شود آن مشاهده در دنیاست و بغیر سقف که در آینه یا آب دیده می شود
آن مشاهده بعد از مرگ است و بغیر واسطه در آینه یا در آب دیدن آن مشاهده
در بهشت است که الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب عبارت ازانست پس بباید دانست
که علم الیقین بانوار صفات حق تعالی تعلق دارد و عین الیقین
بانوار اسرار حق تعالی دارد و حق الیقین بانوار ذات حق تعالی دارد
وانچنان بود که مردی باشد که از دور دود می بیند که صفات آتش است
دانسته می شود که آتش انجاست که دود بی آتش نمی باشد این را
علم الیقین گویند و نزدیک آتش شدن و زبانه دیدن که اسرار آتش است
این را عین الیقین گویند و درون آتش درآمدن و همرنگ آتش شدن
این را حق الیقین گویند. که بود یار جدا جدا مانده من تو رفته خدا
مانده. تو او نشود ولیکن از جهد کنی جائی برسی که تو توئی برخیزد

باب پنجم. در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقت

باب پنجم

که از وجه فرایض و سنن و نوافل و ادعیه و مستحبات اول شریعت عبارتست
از ادا و معبود دانسته که اجتناب از نواهی و اتقیا و امر است و ملازمت
طاعت حق است و طریقت عبارتست از لذت طاعت و اوامر
یافتن و حقیقت عبارتست حکمت امر و نهی یافتن و حقیقت الحقیقت
عبارتست در حکمت حاکم را دیدن که از امتثال بهره کو چنانچه در لذت
طاعت و اوامر ملک و بشر شریک اند و در حکمت اشیا و علم الله و مشاهده
و تجلیات ملک بیگانه اند زیرا که حق تعالی فرموده که انی جاعل فی الارض
خلیفة پس بلفظ خلیفه خود گفتن معلوم می شود که افضل و اکرم
و اشرف از همه مخلوقات است این دانستند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک
الدماء گفتند و چون حق تعالی ایشان را معلوم کرد انبیوا فرمود لا علم لنا ۳۳
الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم بر آوردن و قدر نکند در
و حرکات و سکنات که در صفت اسمای زمینی و دانستن آن و
در ثواب و عقاب داخل است آن در لوح محفوظ است و حکمت اشیا و
و مشاهده و تجلیات حق تعالی آن در عرش و کرسی و لوح محفوظ و علم
حضرت موسی علیه السلام را از حق تعالی حکم شد که از حضرت خضر علیه السلام
تعلیم از علم لدنی بگیرد معلوم کن کسی قیاس نکند که حضرت خضر افضل
از حضرت موسی و حضرت موسی علیه السلام پیغمبر اولوالعزم است اگرچه حضرت خضر نبی است

اما دانش مهتر

اما دانش مهتر موسی بهتر است از دانش حضرت خضر و دانش حضرت
خضر از لوح محفوظ است که قدرت دو جهان و مخلوقات دو
جهان و خیر و شر ایشان در آن است و دانش حضرت موسی دانش
ذاتست که قادر را از قدرت معلوم می شود و علم تجلیات و مشاهده
ذات و صفات پس دانش لوح محفوظ شیطان را نیز بود وقتیکه معلم
ملائکه بود اما علم الله نداشت آن دانش را چه اعتبار از این جهة
۳۴ حضرت موسی بهتر است از حضرت خضر که و لقد فضلنا بعض
النبیین علی بعض اشاره بر آن است و تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض اشاره بر آن است چنانچه گفته اند که حق تعالی را دو کتاب
است یکی علم الکتاب و دیگر ام الکتاب و علم الکتاب آن در لوح محفوظ
است پس لوح محفوظ و آنچه درو نوشته شده آن همه مخلوق است
ام الکتاب که آن در علم خداست و صفت اوست و قدیم است
حق تعالی است و غیر مخلوق است چنانچه قرآن و صحیفه منزل و کتاب
از اینجا خود قیاس کنید که دانش مخلوق بهتر باشد یا دانش غیر مخلوق
این چنان بود که پادشاهی مریض باشد و پیش طبیب فرمان
شود و طبیب علاج او بکند و به شود پس طبیب از پادشاه بهتر
نباشد مرض حضرت موسی آن بود که روزی حضرت موسی علیه السلام

خط میخوانند و سخنهای بلند و حقایق و دقایق موقوف و توجیه بیان
میکرد یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکسی باشد که در روی زمین
از تو دانا تر باشد موسی علیه السلام گفت نمیدانم در همه عالم از خود
دانا تر کسی بود دانستن حضرت موسی علیه السلام مرضی پیدا شد و برای شفای
آن مرض فرمان حق تعالی شد که از برای طلب دانستن پیش بنده ما که خضر است
برو چون برفت از او معلوم کرد و شفا یافت   در خبر است که در
زمان حضرت موسی علیه السلام هیچ سال باران نشد و علما و فضلا و زهاد
دار بنی اسرائیل دعا کردند و حضرت موسی علیه السلام نیز دعا
کرد قبول نشد فرمان حق تعالی شد که از برخ در خواست کنید تا دعا
کند قبول کنم کسی گمان نبرد که برخ از حضرت موسی بهتر باشد
جهت آنکه در شان او حق تعالی میفرماید که ضحکی فی کل یوم ثلث
مرات اینچنان بود که باد شاهی را مسخره خوشحال کند اما
بهر تقرب مقربان نرسد سخن مختصر این است که از سخنهای
قصه سفینه و قتل غلام و بستن جدار که حکمت الهی حضرت
موسی علیه السلام ندانست قصور در دین و ایمان او نشد و حضرت
خضر که دانست دین و ایمان او نکرد زیاده نشد این دانستن
و نادانستن برابر است اما اهتم مهم انبیا و اولیا و مومنان

الست که

الست که اسباب قرب و بعد حق تعالی نداند کرد که بسیار دانستن دین زیاده
تر قرب حق تعالی بیشتر والله اعلم چنانچه حضرت سلیمان را دیو و پری
و وحوش و طیور و باد و آتش مطیع بود و بساط چهل فرسنگ
در هوا با در و آن می شد و زبان مرغان و لغت موران مفهوم
او بود و با ذاتچه از عالم اسرار و مشاهده و تجلیات است حضرت موسی
علیه السلام را بود و حضرت سلیمان علیه السلام تابع شرع حضرت موسی
علیه السلام بحکم توریت بود و همچنین حضرت خضر علیه السلام تابع
شرع موسی علیه السلام بحکم توریت بود پس از اینجا قیاس کنید که
تابع از متبوع بهتر نباشد چنانچه جمهور علما گفته اند که از علم
و عقل و از همه صفات حمیده اولیا و انبیا علیهم السلام بهتر
اند و از همه انبیا اولو العزم بهتر اند و از همه اولو العزم حضرت
رسالت پناه صلی الله تعالی علیه السلام بهتر اند در همه صفات
دیگر در خبر است که در زمان حضرت موسی علیه السلام بنده بعبادت
حق تعالی بود و علم الله و حکمت اشیا کما حقه ندانست فرمان
شد که ای موسی در فلان بیابان بنده است سلام و تحیت ما بر رسان
چون حضرت موسی نزد او برفت سلام و تحیت رسانید آن
بنده گفت ای موسی تحیت حق تعالی خواهم حضرت موسی علیه السلام

حیران شود که گفت سبب چیست گفت در میان ما و او جنگ است
موسی علیه السلام حیرانی زیاده شد گفت سبب جنگ چیست گفت یا موسی
تو منصف شو که حق تعالی خود را کریم و رحیم خواند که غافر الذنب و
قابل التوبة پس دوزخ را برای چه آفرید اگر دوزخ را آفرید هر که بتر
کند او را در دوزخ اندازم و هر که نیکی کند او را در بهشت دارم
این معامله است پس چه حکم گفتا برای چه بود از این جهت میان ما و او جنگ است
بهتر موسی علیه السلام ساکت شد و مناجات کرد وحی آمد که ای موسی اگر میخواهی
که میان ما و او صلح کنیم سبب صلح آنست که بیند چوب بر دوزخ
و بر او سوار شود و بطریق سوار چند گام براند تا در میان ما و او صلح
شود و دیگران مشاهده کنند پس حضرت علیه السلام همچنان کرد و بطریق سوار
چند گام براند پس آن درویش خود بخود میگفت که ای بار خدا
یا میان ما و تو صلح شد و آشتی کردیم که برای این جهان بنده آن
ظالم دوزخ درکار است پس آنکه بنده واصل حق بود و توحید
داشت اما علم الله نداشت که علم الله فاعله برابر شده کان
است که پیغامبران نبودند و تا بجان خاص ایشان پس آن بنده گستاخ
حکمت دوزخ نشد آنست و در بوته دوزخ چو مرا بگداز
منت دارم که بیغشم سازد از این جهت اولیا و مکمل و ملک مقرب ۳۷

بمرتبه انبیا نرسد

بمرتبهٔ انبیا نرسند اگرچه تربیت و تعلیم علم از ایشان یافته اند چنانچه
در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از حضرت جبرئیل
علیه السلام آموخت کسی خیال نکند که حضرت جبرئیل بهتر باشد از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و تعلیم علم جسمانی و روحانی از جبرئیل
علیه السلام بود و تعلیم علم روحانی از حق تعالی بود که جبرئیل
علیه السلام آنجا بیگانه است و آن از الهام ربانی بود که جبرئیل علیه
السلام آنجا بیگانه بود که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل عبارة از آنست چون خلوت جای سازی با جلیل
بر بسوزد در نگنجد جبرئیل چنان بود که شاه زاده را پرورش
از دایه باشد و چون آن شاهزاده بزرگ شود و چون صلاح آن دایه دیگر
باشد و چون صلاح شاهزاده دیگر دیگر بیضه باشد از شاه باز پس
آن بیضه را ماکیان پرورش کنند تا بزرگ شود پس سیر شکار آن
شاه باز دیگر باشد و سیر شکار آن ماکیان چیز دیگر باشد همچنین نسبت
است میان معلم هم پیغامبران علیهم السلام همچنین سیر و شکار
هم انبیا و تابعان خاص ایشان در عرش و کرسی و لوح و قلم و
بهشت و دوزخ است پس که متعبد گفتم بهشت و دانش لوح
و قلم شود محجوب گردد چنانچه اگر کسی را از ملک و بشر خبر لوح محفوظ

و دانش هفت آسمان و زمین و غیر آن معلوم می شود و حکمت اشیا و مشاهده
و تجلیات حاصل نشود ناقص است و ملک را درج حکمت اشیا و مشاهده راه نیست
و بشر را هست مادامیکه بر دانش هفت آسمان و زمین و لوح محفوظ
قانع شود و مطلوب نگردد چرا که در دانش ایشان تفرقه عظیم است
دان جمعیت دور است و از جهد دور است اینچنان بود که شهود حق تعالی
در وقت حساب چیز دیگر است و در یافت چیز دیگر است چونکه کلام بحرف
و صوت پیدا شود شنیده نشود در یافت و منافقان و کافران اینجا در دوزخ
می برند چنانچه حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان
فبای آلاء ربکما تکذبان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام ۳۹ فیؤخذ
همچنین شهود ملائکه با بشر که بی واسطه حق تعالی ایشان را فرمایند و ایشان
معلوم کنند که و یفعلون ما یؤمرون عبارت از آن است پس اگر بجمیع اشیا شهود
ملائکه حاصل شود بملکیت رسید و از شهود خاص که در وی روحانیت
و جسمانیت دور است اگرچه خبر عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و زمین
داشته باشد اینچنان بود حضرت موسی علیه السلام در کوه طور با حق تعالی
گفت و شنود این مشاهده ملکیت بود و چون از ملکیت برانسانیت
ترقی کرد گفت رب ارنی انظر الیک فرمان آمد که لن ترانی و شهود ملائکه
محدود در علوم است و شهود روحانیت و جسمانیت احد در احد است و قرب ملکه

چیز دیگر و قرب

چیز دیگر و قرب انسان چیز دیگر است چنانچه در عقاید آورده که هیچ ملائکه فی عالم
دیدار حق تعالی نمی بیند مگر حضرت جبرئیل علیه السلام یکبار از نبی خود قیاس کنند
که شهود ملکی چیز دیگر است و شهود انسان چیز دیگر چنانچه حق تعالی چون بجلیست مکرر آن
و شهود ملائکه لذت آب چشیدن و دیگری که بکلی مست و شهود ایشان آب محیط است
در جمیع نباتات خصوصی و در اشجار و میان و لذت آب در میوه‌ها گوناگون
و بوی گلها و الوان رنگها فایض است که آدم مظهر ذات و صفات و جمال و جلال
حق تعالی است که و حملها الانسان صفت اوست و نفرموده که و حملنا حملها الملک
ملک و حملها الجان پس صفت انسان میکند که انه کان ظلوما جهولا یعنی ظالم
۴۰ که بر نفس خود ظالم می گردد از هستی خود فنا می شود و در هویت حق تعالی بقا می
یابند و چون بقا می یابد جاهل است که یعنی بغیر از حق تعالی هیچ چیز نمی بیند و از دانش
هفت آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ رد کرده
و خلاصه عیوب است و عالم کبیر ما ورا ایشان است و چون رو بگرداند انسان گشت یعنی
حق تعالی که سمی الانسان انسانا لانه انیس و عبارت از آن است و فضلناهم علی
کثیر ممن خلقنا تفضیلا در شان اوست یعنی فضل دادیم آدمیان را بر بسیاری
از خلق آفریدیم فضل دادن این است که اگر ملکی را خبر لوح محفوظ باشد و ملائکه آسمان
خبر کنند و ملائکه آسمان بملائکه زمین خبر کنند و در زمین منتشر شود و دیوان
نیز معلوم کنند و ایشان بمصاحب خود خبر کنند که چنین باشد یا کاهن خبر کنند
و ایشان بعوام الناس و عوام الناس چنین ان را الهام الله میدانند و کاهن را راست

که هیچ انبیا نند و علم غیب که خاصهٔ خداست از پیر و مردمان باد کنند و گویند که شنوند
که باد کنند همه کافر شوند و اگر اشرار لوح محفوظ باشد ایشان قرار کرده مطلوب او شود
او بشر نعید [illegible] کاه کرده و چونکه قرب حق تعالی را در این گو برآن قرار کرده مطلوب
جز ما است و نشان مطلوب او شدن آن باشد که اظهار کنند و بر مخلوقات خود بگوید
فخر خود را نمود مخلوقات او شیخ خود را بزرگان دیگر فضیلت نهند بلکه بر انبیا و بر علم
غیب دخل نمودن کافر شود نعوذ بالله منها چون علم غیب خاصه حق تعالی است اگر
کسی بگوید که اگر حق تعالی کسی را خبر کند که این کار شود یا نشود پس فاما حکم
چون باشد گوییم اگر کسی را حق تعالی از خبر خبر کند و در آن وقت حق تعالی چنان
خواسته باشد وقت دیگر خواست دیگر باشد که کل یوم هو فی شان صنعت او
چنانچه در شان کافر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که حق تعالی بجبرئیل
علیه السلام فرموده و جبرئیل بحضرت علیه الصلوة والسلام رسانید و حضرت
صلی الله علیه وسلم بکافر فرمود که فردا تو هم مرده باشی آنگاه زنده [illegible]
علم غیب خاصهٔ حق تعالی است که کسی نمیداند بجز خدا که قل لا اقول لکم عندی
خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک [illegible] انست
ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت [illegible]
برابر است عیب را هرگز ندانند [illegible]
[illegible] مصطفی هرگز نگفته تا نگفته جبرئیل جبرئیل هم نگفتی

نگفته کردگار

تا نگفتی کردگار و سر اینکه قرب حق تعالی باشد او در قید ناسوت مقید نشود خصوصاً
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و خلفا و ارشدین و صحابه و تابعین
علیهم الرضوان که اشرف اند بحق بعد از ایشان که بزرگان بوده اند در
احوال عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و زمین مقید شده اند چونکه تا ثابت
بحث احوال انبیا و خلفا راشدین نیاوردند و صوفیان جاهلان ناقص
حالی بزرگان را افضل بر انبیا نهند کافر میشوند ذلک ما باید که مرتبه ولایت
یک است اما در درجات فرق است و انبیا را هم ولایت است و هم نبوت که نهایت
اولیا بدایت انبیاست و نهایت انبیا را نهایت نیست همچنین همه انبیا قرب
حق تعالی بوده اند اما در قرب فرق بوده است که و لقد فضلنا بعض النبیین
علی بعض عبارت از آنست که مرتبه نبوت یکسانست اما در قرب فرق است چنانچه
حضرت سلیمان علیه السلام پیغمبر مرسل بود و پادشاهی مثل آن کسی را نبود
در [illegible] شاه که لاینبغی لاحد من بعدی عبارت از آنست و حضرت عیسی نیز
پیغمبر مرسل بود و اولوالعزم اور اسوزنی حجاب راه شد و وصلی که از تفرقه
بجمع حاصل است نیز دیگر است و وصلی که از جمعیت بتفرقه حاصل است
چیز دیگر است و شرح این هر دو دراز است و آن حالیت نه قالیت و هیچکس را
نرسد که فکر احوال انبیا بکند چنانچه فکر ذات حق تعالی ممنوع است همچنین
عقل را در خلوت خانه راه نیست علم نیز از حال شان آگاه نیست

و هرکه عارف کامل است خود معلوم میکند که حال مقربان درگاه جز قرب درگاه ذوالنون
و شهود حق تعالی که از اجمال بتفصیل است جز دیگرست و شهود که از تفصیل
باجمال است جز دیگرست و شهود که ملائکه از تفصیل باجمال است که از عدد باحدیت
و شهود ان از اجمال بتفصیل است که از احد بعدد است و شرح این طویل است
در کتاب منازل المسافرین نوشته شده بس بجا باید منازل دانست که شریعت
بجای تخم است و طریقت بجای شاخ و برگ است و حقیقت بجای گل است و
حقیقت الحقیقت بجای میوه است بس اگر تخم نباشد شاخ برگ و گل و میوه کجا
ظاهر شود اما توحید و معرفت حق تعالی که در شریعت است ان جز دیگرست ۲۷
بغیر از بی ایمان نمانند جز دیگرست و در طریقت و حقیقت و حقیقة
الحقیقت بجای میوه است بس اگر تخم نباشد شاخ برگ و گل میوه کی ظاهر
میشود اما توحید و معرفت حق تعالی که در شریعت است ان جز و است بغیر از
این این نماند جز دیگر همان نماند جز دیگرست و در طریقت و حقیقت و حقیقة
الحقیقه جز دیگرست و شرح این طویل است در باب یکان گفته شد
الغرض ادای فرایض و قرب فرایض جز دیگرست و ادای سنت و قرب
سنت جز دیگرست و ادای نوافل و قرب نوافل جز دیگرست و از ادای اسما
و ادعیه و اوراد و قرب آن جز دیگرست قرب فرایض بهتر از قرب سنت و قرب
سنت بهتر از قرب نوافل و قرب نوافل بهتر از قرب اسما و ادعیه و اوراد و بس بود انست که ادای فرایض و سنن و نوافل

سبب رضا

سبب رضای حق تعالی است و دیدار او است و از ادعیه و اسما و اوراد و حرج است
اگر نفسانیت باقی باشد بلکه بیم زوال ایمانست نعوذ بالله منها اگر چه اسم اعظم
برای چونکه در جز آن تصرف کرده میشود و حکمت ان نزد نفس یک
ان شود که اسما و ادعیه تصرفات بسیار است چنانچه بلعم باعور را اسمای و ادعیه
و علم بسیار داشت و اسم اعظم میدانست آخر از دنیا با نفسانیت بی ایمان رفته که
فمثله کمثل الکلب در شان او است و اسما و ادعیه را در تصرف باید تا حرکات و سکنات
بغیر اذن الله نکنی و اگر بکنی بیم زوال ایمانست بود نعوذ بالله منها چنانچه بزرگ
۲۸ گفته اند که سیف ظاهر است و سیف باطن اگر سیف ظاهر را کسی بی کشتن گناه
کبیره بود و کافر گردد و اگر سیف باطن بغیر اذن الله کسی تصرف بکند
باده ضایع کند بیم زوال ایمان بود نعوذ بالله چنانچه بلعم باعور
بی ایمان شد چنانچه قران شمشیر است با غلاف مخمل از زیادت
بر نفس استعمال کنند در رویات روشن تر شود ادعیه و اسما
شمشیر برهنه اگر ان شمشیر را برهنه را بدست نابالغ طریقت
نشود ادعیه و اسما را بخوانید در اذکار و افکار کوشش نکند بس
بباید دانست که قرب فرایض و سنن انبیا را و خواص تابعان
ایشان نیز باشد و قرب اسما و ادعیه و اوراد و ملائکه مقرب را باشد
و بعضی از علما عوام ملک را نیز باشد زیرا که عروج و نزول اسما

و سیاحت عالم ملائکه را اقربت اسما و ادعیه است که عالم صغیر است
و سیر عالم کبیری که ورای عرش و کرسی و هفت آسمان و زمین است
بغیر از اسما و ادعیه است این است توحید حقیقی و علم الله و تجلیات
مشاهده نامحدود است پس انبیا را همه قرب میسر است اما حصول ایشان
افتقار کرد که بقرب فرایض و سنن قانع شدند و حق تعالی نیز
چنان خواست و حضرت سلیمان را علیه السلام قرب فرایض و سنن
و نوافل و ادعیه و اسما او را داهم بود اما عشق او بادشاهی
کبیر شود و نباشد که لا ینبغی لاحد من بعدی عبارة از انست
و حضرت عیسی علیه السلام را قرب نوافل و اسما و ادعیه او را دلبود
بقرب فرایض و سنن قانع گشت بوزن او حجاب او شد و نکاح ۲۹
حجاب او شد و خفت در زیر سر نهاد در حجاب او شد و حضرت محمد رسول
الله صلی الله علیه و سلم از همه انبیا میراث وسیع بود در قرب فرایض و سنن
کمال یافت و در قرب نوافل نیز کمال یافت در قرب اسما و ادعیه
و او را نیز کمال یافت که هم بادشاه وقت بود و حبیب محبوب
رسید تجلیات ذات است که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم عبارة از انست و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
رمی اشارة بر انست و هم فقر و همت بود که الفقر فخری عبارت

از انست ولی

از انست ولی نیاز از همه که الفقر لا یحتاج الا الی الله لفقه است و فقر تام
الفقر اذا تم هو الله کلام اوست و لذت فقر چشیده که از ترک مراد النفس
فهو فقیر [illegible] حال اوست و از فقر بی نیاز دون حق شده که الفقراء
ضحکهم عبادت و مزاحهم تسبیح [illegible] مشاهده ذوق او محتاج است پس باید دانست
در علم [illegible] حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و شریح او ترجیح حضرت امام اعظم
رضی الله عنه علم و حال که نا کون و نفی و اثبات کو نان بوده و فنا
و بقا اکونا کو نه که در شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقة
کمال داشت و در میان متقدمان اهل سنت و اهل تصوف و حکمی
اختلاف افتاد زیرا که اگر کسی در هر چهار طریق که گفته شد کمال یافت
در حال کمال نیافته اگر کسی در حال کمال یافت در نفی کمال نیافته و اگر در نفی
کمال یافته در اثبات کمال نیافته و اگر کسی در اثبات کمال یافته در فنا
کمال نیافته و اگر کسی در فنا کمال یافته در بقا کمال نیافته و اگر کسی در همه
کمال یافته در علم ظاهر کمال نیافته و اگر کسی در علم ظاهر کمال یافته در علم ذات
و صفات و تجلیات و مشاهده حق تعالی کمال نیافته و حضرت امام اعظم رضی
الله تعالی عنه در همه کمال یافته بود زیرا که او در علم ذات و صفات و تجلیات
مشاهده حق تعالی از روی عقاید تحقیق و تجربه کرده و از ابجل از علم ظاهر
و باطن نگردانید چنانچه گفته است رایت ربی فی المنام سبعین مرة

باب ششم در بیان

باب ششم در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقة که از
وجه نفی و اثبات باشد اما در شریعت دانی که همه از وست و طریقت
دانی که همه اوست و در حقیقت همه او بینی و در حقیقة الحقیقة
نه خود باشی نه خدا یعنی هیچ خواهی نباشی و بغیر خدا هیچ نباشی و در جای
بجای بس در شریعت که همه از وست دانستنی بود بس ملحد و موحد را که
در اینجا اگر موافق مطلق و محقق بر شریعت نباشد کافر گردد نعوذ
بالله منها بس ملحد چنان بود که داند که اینجا طلب نمی باید و صوف
و عشق نمی باید و ذوق همه ادیان و ملت از آن حق است و از آنکه
ادیان و ملت حق را جو یابند بهر دینی که حق را که بجوید بهمه
که معتکف دیرم که ساکن مسجد یعنی که ترا هم طلبم خانه بخانه مقصود ۵۱
منم از کعبه و بتخانه تو بودی مقصود تو بی کعبه و بتخانه بهانه بس [illegible]
و بتخانه را یکی داند و ظاهر و باطن چنین الاعتقاد کند و اعتقاد
دیگر مخالف شرع پیدا شود کافر گردد نعوذ بالله منها اما راه
موحد چنان بود که اگرچه همه از وست اما گل با خار برابر
نیست اگرچه از یک شاخ ظاهر میشود که خار مضر است و گل نافع
و مرده با زنده برابر نیست و گرمی با سردی برابر نیست و تاریکی
با روشنی برابر نیست کما قال الله تبارک و تعالی و ما یستوی

الاعمی و

الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و ما یستوی الاحیاء و لا الا
موات پس بیرون شرع قدم ننهند و درون روشنائی ایمان و اسلام و عرفان
و ایقان بکوشند و از ظلمت کفر و بدعت و شرک و ضلالت دور شوند و دانند که گرچه همه
از وست اما گل با خار برابر نیست اگرچه از یک شاخ ظاهر شود دان نافع است و این
مضر اگر باران بر همه جا می بارد و دو کارست رنگارنگ میوه ها گوناگون از باغها و نخج
ظاهر میسازد و [illegible] زمین شوره خس و خاشاک ظاهر میکند اگرچه همه از وست اما میانه
حق باطل فرق می باید کرد اگرچه باران و رحمت بر همه جا می بارد از گل و شوره زمین خار
آورد و همچنان حق تعالی در باغ دل مؤمنان و عاشقان و محبان و عارفان گلهای
۵۲ رنگارنگ اسلام و ایمان و میوه ها گوناگون عرفان و ایقان بار آرد و در زمین شوره که
دل کافران و منافقان و اهل ضلالت و بدعت خار کفر و شرک و خس و خاشاک بدعت و ضلالت بار آرد و اگر
همه از وست اما میان مشروع و نامشروع و مؤمن و کافر فرق باید کرد مؤمن که فرق نباشد یکی
بیت کس [illegible] هم چو کافر [illegible] گرچه در یک شاخ باشد [illegible] دود
چون آتش یکی باشد [illegible] گرچه از آتش [illegible] اما در طریقت را موحد را که همه او دانند
در اینجا هم ملحد و موحد بسیار باشد اگر موافق مسئله اعتقادیه شریعت نباشد کافر گردد
نعوذ بالله منها اگرچه از [illegible] ظاهر شود اما راه ملحد چنان باشد که [illegible]
کفر و ایمان و طاعت و عصیان و شک و ایقان و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها
و زمینها و بهشت و دوزخ و جمیع مخلوقات و موجودات و معلومات و مدرکات را نشود که همه

او است و معصیت طاعت دانند و طاعت را معصیت هر چه هست اند دو عالم
آن همه هست کفر شرک بدعت عصیان اسم او است زهد تقوی طاعت ایمان اسم اوست ذوق
ذوق عشق همه عرفان همه است از خود و از غیر خود یکیست و اگر کسی از احوال کفر و عصیان
بر سر بگوید که اوست و اگر از اسلام و ایمان پرسد بگوید که اوست و هر سوی در دو عالم که [illegible]
کفر و گاه بصورت ایمان و گاه بصورت فسق و گاه بصورت زهد و صلاح [illegible] و در هر سوی [illegible]
همچنین انجاست او را بر رویی دارد وجود را گاه بصورت حق و گاه بصورت کاذب و گاهی
مبتدی و گاه منتهی و گاهی کافر و گاهی مؤمن و گاهی زاهد و گاهی فاسق و گاهی ناقص
و گاهی کامل منکه هستم مسلم کافر همی در وجود دم نیست جز [illegible] ۵۳
منم در هر زمان [illegible] مخلص منم [illegible] نقص کامل منم [illegible]
در هر زمان [illegible] اگر کسی از احوال انبیا و اولیا پرسد بگوید که اوست و اگر از احوال اهل کفر و ضلالت
و بدعت پرسد بگوید که اوست و میان حق و باطل فرق نمیکنند و [illegible]
نقل است که درویشی بود در همین مقام بند شده بود روزی از روزها خواست که جامه [illegible]
اما استعداد آن نداشت در خواست کرد که از یکی دزدی بدزدم و بپوشم چون همه اوست [illegible]
پس [illegible] دزدید و بپوشید صاحب آن جامه خبر یافت گفت [illegible]
او گفت ما و تو و جامه همه [illegible]
بود دست که این درویش [illegible] مقام بند شده است چوبی در دست گرفت و او را زدن آغاز
کرد درویش گفت چرا میزنی او گفت ما و تو و چوب همه [illegible] و [illegible] خود را میزند

انجا نیز نیست

انجا نیز نیست بسی را اینجا همچنین خرابیها میشود که در مشروع و نامشروع فرق نمیکنند
و نیک و بد را امتیاز نتوانند و خود را از همه دانند [illegible] موحد دانند [illegible] در الحاد
نه کافر نه مسلمان نه ملحد نه جهود نه عاشق نه عارف نه جاهل نه عالم نه یهود [illegible] کفر و ایمان
فرق نمیکنند زهر را و تریاق را برابر دانند از شریعت بیرون قدم نهند و از متابعت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اعراض کرده [illegible] همه اوست [illegible]
و الحاد و عین کفر کرده نعوذ بالله منها خاک راه شریعت باش [illegible]
خاک راه شریعت بود [illegible] از ضلالت [illegible] خاک راه شریعت [illegible]
تو دانم [illegible] اما راه موحد [illegible] پنهان بود که [illegible] ۵۴
چه هم [illegible] اما فضیلت [illegible] شریعت باقی است [illegible] در آیینه
[illegible] آیینه عین او [illegible] در شعاع آفتاب [illegible] آفتاب نمیشود
[illegible] در جمیع [illegible] و جعلنا من الماء کل شیء حی [illegible] او است و در میوه [illegible] و گل
[illegible] خس و خاشاک و خار [illegible] جلوه [illegible]
[illegible] در میان میوه‌ها [illegible] امتیاز
باید کرد [illegible] بیرون شریعت [illegible] اختیار خود نکنند و در اقوال و افعال و احوال محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم راسخ باشد [illegible] که دوای درد مشتاقان است [illegible]
[illegible] از ضلالت [illegible]
[illegible] اصحاب النار و اصحاب الجنة [illegible]

۵۵

کنزا ما در حقیقت که همه دیو ناو است و در اینجا بغیر مظهر او هو هو جون این بسیار اکر موفق
مسئله معتقد یعنی شریعت نباشند کافر کردد چونکه در ذات و صفات حق تعالی چیزی سوا
کند که مخالف شرع و قول مجتهدان باشد اما مظهر ذات بود که انوار صفات حق تعالی
طی نکرده باشد و همه یکی دانند و بینند و قهر را همچو لطف دانند و لطف را همچو قهر دانند
و دانند نیز را همچو انوار و هدایت را همچو ضلالت دانند و رحمت را همچو لعنت
دانند چنانچه شیطان ... دانست و شیطان در اینجا ملعون گشت چنانچه از
اوهام و ادراک باطل بود میگوید   لعنت این است رحمت است از تو بنده
از تو است قسمت از تو دوزخ این است بهشت از تو آدم این است شیطان
این تو چون بندیم خلق را لعنت طلب لعنتش بردام [illegible]
لعنتش را همچو رحمت بنوشت بنده لعنت منم افکنده است سنگ کو
را نه دوستی نه دوست این نظر کن تو که این از ذات الحق است که ترا
سنگی زند معشوق است به که از غیر که آن از دست [illegible] شیطان
از همه [illegible] در معنی سنگ کو همه [illegible] است که سنگ زدن از خود را کو
است و گوهر رفتن بخود خواندن است چنانچه کسی که [illegible] انداز
زدن و چوب میرانند که رحیم عبادة [illegible] است و کسی که [illegible] انواع
و اکرام و افشان کنند چنانچه نقل است که بزرگی میگوید گناه کردن به خوب
است که در وقت حساب بلا واسطه گفت شنود با حق تعالی میشود و حضرت

شیخ جنید رحمة

۵۶

شیخ جنید رحمة الله تعالی شنید و گفت که گناه از گفت شنود کرده است
با عتاب برتر است از دوزخ که کافران را نیز است و گفت شنودی که
از لطف است بهتر است از بهشت که انبیا و اولیا را است و نیز در خبر است
چون طوق لعنت در گردن شیطان شد این اضافت بجانب حق تعالی کرد
و گفت از تست و بس این همه توی و بس از بیچاره خود ابا کرد و از فرمان حق تعالی
و از خود نور دید با وجود جمال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین و گفت
با وجود که حق تعالی در ذات او گفت که ابی و استکبر و کان من الکافرین و غیره
حق تعالی را شنود و کبر کرد و چون ذات حضرت آدم علیه السلام او واقع شد
با وجود جمال او نیز میدانست که این همه از خدا است و بخود اضافت میکرد
و کلمه ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
گفت بنده عاجز محتاج است از کمال حیا با نقصان بگریست و توبه
او قبول کردند چونکه از ذلت بخود اضافت کرد که حیا و ایمان بکند
وجود ذلت آدم علیه السلام از نسیان بود نه عمداً که ولقد عهدنا الی آدم من قبل
فنسی و لم نجد له عزما العزیز دیگری گوید که شیطان عاشق خدا بود و
بغیر از معشوق سجده کردن روا ندانست از حسن اعتقاد دعوای وفا او
بود بصدق شیطان که عاشق است و کذب حق تعالی که ابی و استکبر و کان
من الکافرین در وفات او و کذب همه انبیا خصوصاً حضرت محمد رسول الله

صلی الله علیه وسلم وعلیهم اجمعین که عداوت او امر فرموده اند و متابعت او
منع کرده اند قال الله تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا اشارة
بر آنست الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین علما قائل اند که ازین
اعتقاد کفر لازم می آید و اگر کسی بگوید که در سجده کردن آدم علیه السلام
شیطان را امتی نبود ازین اعتقاد اثبات صدق شیطان و
کذب رحمان کرد کان من الجن ففسق عن امر ربه در ذات اوست و جمیع
انبیا علیهم السلام که آغاز هر کار و هر عبادة به تعوذ و تسمیه امر فرموده اند
که جناب کبریا از افعال شیطان و متابعت او بجوار حق که شیطان ملعون
کرده شده و دور از رحمت حق مانده و بعید درگاه گشته که رجیم عبارت
از آنست که اگر کسی گوید که شیطان در وقت نفخ روح آدم علیه السلام
سر روح معلوم کرد ازین اعتقاد انکار قرآن لازم می آید قل الروح
من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان
فرا است که انی جاعل فی الارض خلیفة عبارة بر آنست و عرش
که قلب المؤمن عرش الله تعالی اشارة بر آنست که شیطان در وقت
غضب و لعنت اسرار روح معلوم چون بکند و این حدیث نیز در شان
روح است که ان فی الجسد ابن آدم مضغة و فی المضغة فؤاد و فی الفؤاد قلب
و فی القلب روح و فی الروح سر و فی السر خفی و فی الخفی نور و فی النور هو بالله

هویت حق تعالی

جا بلکه هویت حق تعالی ظاهر باشد چو شیطان باشد که در وقت غضب
هویت حق تعالی اصلاح کند چنانچه روح گنج اسرار خداست نفس چون
گنج خانه و جسم چون قلعه اگر بیرون درون قلعه از جاسوسی دیگر
وسیله جز جاسوسی کند عجب نیست که حقیقت روح نیز نموده آثار او موجود
باشد که بهر انوار صفات حق تعالی کرده باشد و فرق کند میان حق و باطل و از صفت قهر
باشد و لطف چو یابد همچنین از صفت ضلالت حق که از ان باشد و هدایت چو یابد
همچنین از لعنت که از ان باشد و رحمت چو یابد و از اسباب راندن که از ان باشد
و از اسباب خواندن چو یابد چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرمود
که اللهم انی اعوذ بک منک یعنی من غضبک و قهرک و سخطک و من
صفات مضلک تمثیل این چنان بود که پادشاه را که لطف و قهر صفت
جبلیت اوست اسباب قهر او بکند که مخالف پیغمبران اوست خود مقهور
و گردد و هر که اسباب لطف او بکند که انقیاد امر اوست خود مرحوم
و مغفور گردد اما در حقیقة الحقیقت که نه خود باشد و نه خدا و نه عین
و نه غیر خدا باشد و نه غیر خدا که آدم مظهر صفات حق تعالی است مظهر نه عین
صفات است و نه غیر صفات و صفات نه عین ذات است و نه غیر ذات حق تعالی
در دنیا مستتر شده بغیر از مجاز و سالک را احوال و واقعات مختلفه رسد
مشاهده ذات و صفات بسیار میباشد کاهی بهم او در دو جهان میبینم کاهی همه خود نهان

میبینم

کاش چنانچه در چراغ ما بینیم کم گشت ظلم که چیزها می‌بینیم که از خود در عین خدا می‌بینیم
که عین خدا از خود جدا می‌بینیم کاین نور خودی ز نور خدا است عیان ظلم گشت دلم
چیزها کی بینیم این چنان که آتش در عین زبانه است و در غیر زبانه و زبانه
و زبانه در غیر دود است و در عین دود و دود و در عین هیزم است و در غیر
هیزم و هیزم مظهر دود است و دود مظهر زبانه و زبانه مظهر آتش اما آتش
که هیزم صفت است و دود و زبانه که صفت و اسرار آتش است از جانب خود
میدانند پس از این احوال مختلف پیدا شوند بعضی احوال بسبب تربه گردد و بعضی
احوال بسبب نحو این چنان بود که ذره‌ها در شعاع آفتاب پدید می‌شوند
ظهور و بود ایشان از شعاع آفتاب است اما نمی‌دانند که ظهور چنین ... از
حالت یا از شعاع آفتاب در میان چراغ بمانند و احوال مختلف
یکدیگر پیدا شوند چنانچه بعضی گویند که این چنین ظهور از جانب
ماست و بعضی گویند که از جانب آفتاب است و اختلاف در دو صفت
در میان پیدا شوند چنانچه جبریه و قدریه دو مذهب اند یکی میگوید
ما در حرکات و سکنات که هست از خود است ما قادر بر علم هرچه میخواهیم میکنیم
و یکی میگوید اختیار نداریم فاعل حقیقی خدا است اگر مارا در دوزخ
اندازد ظلم است و این هر دو مذهب باطل است و مذهب اهل سنت و جماعت
گفته‌اند که بعضی چیزها هستند که از جانب خدا است و بعضی چیزها هستند که از جانب بنده

فصل در بیان

فصل چهارم در بیان ایمان و ایمان را چهار رکن است دو جانب حق تعالی است
و آن توفیق و هدایت است و دو از جانب بنده است و آن اقرار و تصدیق
کننده فاعل مختار است آنچه از دست او بیاید از خیر و شر در آن ثواب و عقاب
در اصل خواهد بود و در مذهب بر مذهب‌ها وارد این چیزهاست و اتفاق دارند ملت
بنده گمراه شوند و دیگر آنکه رزق را کسی مقرر است کسی نمی‌تواند از رزق
اما کسی که در کشتن را بخورد از ثواب حاصل کند از جانب حق تعالی مقرر رزق است
و از جانب بنده خوردن و دیگر آنکه بغیر از رزق تمام شدن کسی نمیرد اما اگر کسی
کسی را بکشد گناه حاصل کند از حق اتمام رزق است و از بنده کشتن همچنین الحرام رزق
مقرر است میخوریم اما از بر نفس خود حلال بحرام میکنیم و گناه حاصل میکنیم و آن
رزق از وجه حلال هم میرسید از نفس ما است که بر ما ست ان الله
لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون عبارت از آنست که
... در ملت اصل ... و چیزها ... رشید ... و در ذات و صفات حق
چیزها گفته‌اند که مخالف شرع و آیات و حدیث عقلی و نقلی و خبر تواتر و
اجماع امت ... و اگر ... بر مذهب‌ها و عقاید باطل ایشان اختیار کنند
گمراه شوند و از روش اهل سنت و جماعت و از عقاید ایشان دور است و آنچه حق
... موافق تحقیق اهل سنت و جماعت گفته‌اند درست است و آنچه خلاف
گفته‌اند آن چیز باطل است و بدانکه اهل سنت و جماعت در علم ظاهر و باطن ...

یافته اند در شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقت حق و باطل
و باطل معلوم کرده اند اگرچه اصل این اختیار کرده اند و فرموده اند و تحسین مذهب دیگران
اگر علم ظاهر کمال یافته اند و از علم باطن کمال نیافته اند و اگر علم باطن کمال یافته
اند از ظاهر نیافته اند که علم قران و حدیث و فقه است ازینجهت بغیر از چهار مذهب
مذهب نیست اگر بزرگی که صاحب سلسله باشد او را نرسد که مسئله وضع
کند یا مذهبی پیدا کند چونکه در علم ظاهر و باطن کمال نیافته است که او را لازم است
که تابع مذهبی باشد پس تابع از متبوع بهتر نباشد چنانچه نقل است که امام محمد غزا
لی رحمة الله علیه در علم ظاهر و باطن کمال یافته بود باز از مسئله بعضی از علم
ظاهر و باطن عاجز آمدند و اجتهاد او دران قصور یافت و امام حق تعالی علیه
اکثر در خطر او میرسید که مذهبی از ما هم میبود بهتر بود که ناگاه بجمال مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در واقعه دید که حضرت علیه الصلوة و
السلام در باغ عجایب و غرایب نشسته بودند و میفرمودند که ای محمد غزالی
درین باغ چهره بسیار گنج او نهاده باشد محمد غزالی گفت بسیار یا رسول الله پس
پنج گنج از ان طرح انداخت هر چند طرح میزد درست نمی آمد و عاجز شده گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم چهار گنج راست می آید و پنجم راست نمی آید
آنحضرت علیه السلام فرمودند که ای محمد غزالی بخاطر تو جمع دار که چهار مذهب تا
قیامت راست و درست لیکن پنجم راست نمی آید که در علم ظاهر و باطن ایشان در

یافتند

یافتند دیگری کسی را نمی رسد که اجتهاد او بالاتر از اجتهاد ایشان باشد
پس اول ایشان حضرت امام اعظم رضی الله عنه و شاگردان او و بعد
از ان حضرت امام شافعی رحمة الله تعالی و امام مالک رحمة الله علیه
و امام احمد حنبل رحمة الله تعالی در غرایب الفواید و در کشف المحجوب
آورده اند که حضرت امام اعظم رضی الله عنه استاد بسیار کس
از مشایخ طریقت بود چون ابراهیم ادهم و فضیل بن عیاض و
داود طائی و بشر حافی و عبد الله بن مبارک و غیره چونکه علم و
حال گوناگون و نفی و اثبات گوناگون و فنا و بقا گوناگون داشت
و علم ذات و صفات حق تعالی و علم تجلیات و مشاهده کمال داشت از بیخته
شریعت محمد رسول الله را جمیع داد که اصول و فروع شریعت و طریقت
و حقیقت است از الهام ربانی و از خبر رسول صلی الله علیه و سلم که هو
سر امتی بود کسی را نرسد که در اجتهاد او دخل کند و بالاتر از اجتهاد او باشد
چنانچه حضرت خضر علیه السلام روایت میکنند که از حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام که چون حضرت عیسی علیه السلام از آسمان چهارم بر زمین آید مذهب حضرت امام
رضی الله عنه بگیرد و دیگر آنست او آنست که چون قیامت قایم شود هر که
بمذهب امام اعظم باشد از سر تا پای موی ایشان بشمرند و از هر موی یک عاصی
در بهشت درآورند چنانچه در تذکرة الاولیا آورده که حضرت امام اعظم

رضی الله عنه ستوده خدا و رسول او بوده و بعد از زبان ایشان ستوده و بهم

علما مقبول و صفت او تواند کرد که ریاضات و مجاهدات او و خلوت

و مشاهده او نهایت نداشت و بسیار مشایخ را دیده بود و با امام جعفر

رضی الله عنه صحبت داشت چنانچه بر سر روضه حضرت رسول

صلی الله علیه و سلم رفت و گفت السلام علیک یا سید المرسلین

از روضه مقدس مبارک جواب آمد علیکم السلام یا امام المسلمین

چنانچه نقلیست که در اوائل عزیمت عزلت کرده اند و توجه بخدا حق

داشت و روی از خلق گردانیده بود و صوفی پوشید تا شبی بخواب دید که

استخوانهای پیغمبر صلی الله علیه و سلم از لحد گرد میکرد و بعضی را از بعضی اختیار

میکرد از بیم هیبت بیدار شد یکی از اصحاب ابن سیرین را پرسید گفت

که تو در علم پیغامبر علیه الصلوة والسلام و بحفظ سنت او بدرجه بزرگی

رسی چنانچه دران مشرف شوی و صحیح از سقیم جدا کنی یکبار دیگر

رسول صلی الله علیه و سلم را بخواب دید و فرمود که یا ابو حنیفه ترا از سبب اظهار

سنت من ظاهر گردانیده اند قصد عزلت مکن و انس بن مالک رضی الله تعالی عنه

روایت کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که در امتی من مردی باشد که نام او نعمان

بن ثابت و کنیت او ابو حنیفه هو سراج امتی و صفت ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه

در توریت بود و نیز انس بن مالک گفت که ابو حنیفه را چنانچه دیدم

کر اگر دعوی

کر اگر دعوی کردی که این ستون از زر است دلیل توانست کرد و حضرت امام

شافعی رحمة الله علیه گفت که جمله عالم عیال ابو حنیفه اند و واقعه چنانچه نقل

است که صوفی ناقص خلل بروی حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه

طپانچه بزد امام برو نگریست صوفی گفت چه مینگری که فاعل حقیقی خدا است

تفرقه داری یا جمع امام گفت جمع دارم اما می نگرم که چگونه لعنت بر تو باید

صوفی گفت چرا امام گفت از آنکه اراده تو بود در رضا تو و در امتحان تو

صوفی گفت درین کار اراده حق تعالی نبود امام گفت که بود فاما اول

از کدورت دل تو نیت بدید آمده است و بران عزم درست کرده و ان نیت و

عزم را کوشش هم کرده اگر اراده و رضا حق تعالی موافق نیست نیت و عزم

و کوشش تو باشد در عمل آید و گر نیاید پس بنده را مواخذه از آنست که مقدم

بنده است که اول نیت و عزم و کوشش از آن او است بلکه بدعا از خدا میخواهد که این

شود چنانچه در خبر است که در خلافت امیر المومنین حضرت عمر رضی الله تعالی

عنه دزدی را گرفتند و حضرت عمر فرمودند که دست او را ببرید دزد گفت یا عمر

دزدی ما اراده حق تعالی بود دیا عمر فرمود که زبان او نیز ببرید که او در حال

دست و شرح طویلست در مفتاح القلوب در بیان قضا و قدر نوشته

شد در انجا باید مطالعه کرد از ینجهت صوفیان ناقص حال چیزها پید اکنند

که حرج ایشان و عوام الناس در دین باشد که نه از علم ظاهر کمال یافتند نه از

ونه از علم باطنی اگر ازو عجایب و غرایب در حالت حیوة و مماة ظاهر
شود آنرا اعتبار نیست کما قال النبی علیه السلام ولو رایتم رجلا یمشی
فی البحر ویطیر فی الهواء او وینزک سنة من سنن رسول الله صلی الله
علیه وسلم واعتقد بغیر اعتقاد فهو ملعون چنانچه نقل است در تذکرة الا
الاولیا که بزرگی بود و سیر او بشهر کافران افتاد وانجا کافری بود در اب
دردین خود بهر گرش اوم آمد انچه از دعا او را امید وان بزرگ انجا
آمد چند گاه بر بنا بود کان کافر از عالم برفت او را سوختند و خاکستر
او جمع کردند هر زحمت زده و یا مبتلا به بلا که می آمد از ذره خاکستر او شفا
میبافت و ان بزرگ را حیرانی زیاده شد و در همین عجب بود که حضرت رسا
لت پناه صلی الله علیه وسلم در واقعه دید و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم را ازین حال سوال کرد حضرت فرمود که اینهمه که او را دیدی اثر صدق
بود و تمام عمر دروغ نگفته اگر مومنی را باشد اینچنین برو با صد چندان
باشد پس عجب نباید دانست که اگر کسی مخالف شرع باشد اگر ازو عجایب و غرایب
وخوارق عادات در حالت حیوة و در حالت مماة ظاهر آن استدراج است یا
تجلیات شیطانی است وجنونیت که انچه در دنیا حاصل کرده است بعد
از ممات همراه اوست چنانچه حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بدان
ناطق است کما تعیشون تموتون کما تموتون تبعثون کما تبعثون تحشرون

چنانچه زنده کا

چنانچه زنده کار فیض میدهند مردان [illegible] مردان زنده هم شوند چنانچه زنده
میشوند مردان چنین میشوند پس یقین دانید که اگر از تجلیات شیطانی یا
جنونیت و یا از استدراج در حالت حیوة از کسی چیزهای عجایب و غرایب
ظاهر در حالت حیوة مماة نیز از قبر او ظاهر میشود که از تجلیات شیطانی تعلق او است میشود
و عوام الناس میدانند که بزرگان دینند چنانچه حفاظ قفان و کافران بزیارت
بتخانه میروند و بعضیها آنچه مقصود ایشان است حاصل میشود تا ضلا
لت ایشان بیفزاید که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا عبارت از ظلمت
باب ششم در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقت الحقیقت که از وجه
باب ششم در بیان
فنا و بقا باشد اینچنین شریعت عبارت است از عالم ناسوت و طریقت عبارت است
از ملکوت و حقیقت عبارت است از عالم جبروت و حقیقة الحقیقت
عبارت است از عالم لاهوت این چهار علم اصطلاح علما ظاهر و باطن است
پس در شریعت که آن ناسوت است انقیاد امر الهی و اجتناب از نواهی
لازم است و اگر کسی را درین هر دو نقصان باشد در طریقت که آن ملکوت
است راه ندهند و در طریقت که آن ملکوت است تزکیه نفس و تصفیه
دل و تجلیه روح لازم است اگر کسی را درین نقصان باشد در حقیقت
که آن جبروت است راه ندهند و در حقیقت که آن جبروت است عشق و
محبت و یقین و معرفت و ذوق و حالت لازم است اگر کسی را درین

نقصان باشد و در حقیقت الحقیقت کران لاهوت نیست راه ندهند و در
حقیقت الحقیقت کران لاهوت نیست علم اقدس تجلیات نیست و الهام
ربانی لازم نیست اگر کسی را درین نقصان باشد در مقام مغفور و
ممحو در راه ندهند و نقصان لاهوت آنست که در الهام و وسوسه تجلیات
شیطانی و رحمانی فرق نباشد چنانچه در خبر است که حضرت ابراهیم خلیل الله فرزندرا ......
علیه السلام در خواب دید که قربانی کن پس آن روز را توقف کرد که مبادا
وسوسه باشد و الهام نباشد آن روز را ترویه گویند و روز دیگر نیز همچنین
دید آنرا عرفه گویند یعنی دانسته شد که الهام است پس حضرت ابراهیم علیه السلا
م در عین نبوت در الهام و وسوسه کوشید ما یا نکه خوشه چینان خرمن
عرفان ایشان هستیم ما را کوشیدن فرض عین است و در حقیقت کو ٦
آن جبروت نیست نقصان آنست که عشق شیطانی و رحمانی در اینجا است
و در یقین و معرفت اوهام فاسده و خیالات باطله در ذات متعالیه باری تعالی کرده است
شود و از آن عقاید فاسده و عزایم باطله که مخالف شرع باشد پیدا شوند چنانچه
نقل است که حضرت ابراهیم ادهم را گفتند که جوانیست که تمام شب بیقرار و بی آرام میباشد و گریه
و زاری میکند و افغان بسیار میکند و تمام شب نمیخوابد ابراهیم گفت مرا
آنجا برید چون بردند زیاده از آن دیدند حضرت ابراهیم سه شب مهمان او بود
بغیر از آب نمیخورد چون تفحص کرد آنجوان لقمه شبهه میخورد ابراهیم گفت الله اکبر

اینجوان

اینجوان شیطانیست جوانرا بخانه خود مهمان برد و ابراهیم از فرد و از لقمه حلال
روی جوانرا بغیر از آن لقمه میداد تا چهل روز جوان آنجا بود جوانرا عشقش نماند
و سوز و گریه و افغان هیچ نماند و بی قراری و بی آرامی جمله برفت جوان ابراهیم را گفت
آخر با من چه کردی که سوز و گریه با من نماند ابراهیم گفت آنحالت شیطانی
بود و شیطان از لقمه شبهه میدرآید و چیزها پیدا میکرد که اوهام باطله و خیالات
فاسده در ذات متعالیه حق تعالی بود چون لقمه حلال در باطن تو رسید آن راه شیطانی
مسدود شد آنچه اصل بود ظاهر گشت این نقل در تذکرة الاولیا است کما قال
النبی علیه السلام لا تأکلوا من اخباز الملوک فانه عجین من دم مسکین یعنی
٦٨ نخورید از نان ملوک پس به درستیکه آن نان آمیخته از خون مسکین است که دل
را از آن سیاه میشود و حالت شیطانی پیدا میشود پس باید دانستن که حالت عشق
شیطانی که گفته شد یک نوع گفته شد و گرنه در عشق شیطانی نوعهای بسیار است اما
عاقلان را اینمقدار کافی است در طریقه که آن ملکوت است نقصان آنست که استدراج
و کرامت هر دو مختلط است اینجا فرق کردن بغایت مشکل است و بنهایت دشوار مگر
بعنایت الهی و از تربیت پیر کامل کرده شود و نشان فرق کردن آنست که موافق
شرع باشد قولاً و فعلاً و حالاً و اعتقاداً و گر مخالف شرع باشد راه استدراج
گرفته باشد و در شریعت که آن ناسوت است نقصان آنست که در امر الهی کاهلی نماید
و بدعت را اختیار کند تا از موحدی ملحدی پیدا شود و جنونیت حاصل شود و جه

و شیطان او را از چیزها خبر کند و الا لوکان [illegible] است و از ملحد چیزها را [illegible] دانند
که نور است چونکه نور و نار یکی نکنند و رنگهای این بسیار است و چیزها الاو از
شیطان بشنود و داند که الهام است و از بن همه پیش شیخ خود که ضال و مضل [illegible]
شیخ گوید که راه یافتی و از ظلمت شیطانی گذر دون [illegible] ظاهر [illegible] کنند و
واقعها کنند و گریه بسیار کنند و رقص [illegible] دانند که حال از رحمانی است و حال شیطانی
از آن است که اخلاق ذمیمه و صفات [illegible] باقی باشند و شرح این طویل است در باب وجد
و سماع نوشته در آنجا باید دید پس باید دانست که اگر کسی از نقصانهای این چهار طریق
که گفته شد خلاص یابد بعد از آن در مقام مغفور برسد و در مقام مغفور حق
و حکمت الهی دانستن باشد و نجات یابد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون عبارت از آن است و چون نجات یابد در مقام محمود رسد و در آنجا 69
حکمت شریعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مشاهده کند و کمال عزت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم معلوم کند چنانچه مقام محمود که خاصه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است چنانچه فرمود که من رانی فقد رای الحق [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم کافران و منافقان نیز [illegible] فرموده که صورت ظاهر من
که انا بشر مثلکم بلکه صورت شرع من که صورت اصل من شرع من است کما قال النبی
علیه السلام من احیا سنتی فقد احیانی از مجتهد حضرت امام اعظم و مجتهدان
دیگر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صورت شرع دیدند و کمال عظمت خدا و رسول

خدا مشاهده

خدا مشاهده کردند و دیدند و از علم ظاهر و باطن کلام الله شریعت تا انتهاها که
که مقام محمودی است حق و باطل معلوم کردند و دیگران را فرمودند پس هر که از قول
مجتهدان اهل سنت و جماعت بگذرد او خود گمراه است و شیطانی از مجتهد
هیچ بزرگ کامل را نرسد که مسئله وضع کند و هیچ بزرگی نیست که تابع مذهبی نیست
که مذاهب اهل سنت و جماعت چهار باشد از اینجا خود قیاس کنید که تابع از متبوع بهتر نباشد
درین باب از گوش جان بشنوید و از دیده دل نظر کنید و آن اینست
که معرفت حق تعالی چون بحری است بیکران و قعر او عمیق پس حق تعالی سدی از الحمد که
ده در میان آن دریا که تا خلق با آسانی بگذرد و بمنازل رسند که بهشت و لقا است
و آن قرآن است و آن سد را پیش با بود بسیار از انرا است کرد تا کسی غلط نشود
71 و آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است و طرح آن سد محکم است
و آن خلفاء راشدین اند و آن سد را آرایش خوب و زینتها دلکش کردند
و آن مجتهدان اند پس هر که از قول خدا و رسول او و خلفاء الراشدین و قول
مجتهدان بگذرد او خود غریق دریا گردد و در قعر او بسر کرد و دوزخ است این است راه
صراط مستقیم که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم عبارت
از آنست و آن اینست که معرفت حق تعالی چون درختی است نهایت و دو شاخ او
درخت سرسبز که یکی شاخ هدایت دیگر شاخ ضلالت و نهایت شاخ هدایت بهشت
است که اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین اند و میوه او که دیدار حق تعالی است و مظهر اینست

حق شده است چنانچه جمیع انبیا و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و خلفاء الراشدین
و جمیع تابعان ایشان هستند و نهایت شاخ ضلالت دوزخ است که اصحاب الشمال ما اصحاب
الشمال اند و میوه‌ها ان فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم است و مظهر ضلالت حق نشده است
چنانچه شیطان و کافران و تابعان ایشان که الله تعالی گفته لاملأن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین
عجبا از نیست یعنی شاخهای خود را از بهشت و ضلالت افتاده‌اند و بعضی شاخهای خود را بهم دیگر
در آمیخته‌اند و برآمیزند این غلط عظیم است که هیچ فرق نمی‌توانند کرد الا ما شاء الله تعالی
اما شیطان این یقین ظاهر است که عذر گناه بهتر است از عجب طاعت که عجب طاعت که بدتر است
از گناه پس گناه از شاخ ضلالت است عذر که پیدا آمده شاخ هدایت است در آمده و طاعت از شاخ هدایت است
چون عجب پیدا شود شاخ ضلالت در آمده و همچنین اسلام از شاخ هدایت است اگر کسی در اسلام حلال را حرام داند
اعتقاد کند و یا بر اعتراض از قرآن و سنت را بدعت داند و اعتقاد کند از شاخ هدایت است
بشاخ ضلالت در آمده اکثر شرح این هر دو شاخ را بهم میدیدم در آمیخته میشود اما عاقل آن را
است و فرق شاخهای هدایت و ضلالت حق سبحانه و تعالی ظاهر گردانیده است بر رسول خود و خلفا
و علمای مجتهدین پس هر که از قول ایشان و متابعت ایشان بگذرد او گمراه است
این شرح آیت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم
یتذکرون یعنی آیا نمی‌بینی که چگونه زد و مثل زد خدا تعالی کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است
مانند درخت پاک که بیخ او ثابت است در زمین دل مؤمن و شاخهای او در ملکوت آسمان

قرب حق است میدهد

قرب حق است میدهد میوه خود را در هر وقتی باذن پروردگار خود یعنی از
ابتدا تا انتها سالک را بقدر ریاضت و مجاهدات و حوصله در قرآن
و ترک ما سوای جانب حق تعالی میسر است و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء
یعنی و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است مانند درخت ناپاک که چنان بیخ او بر
کنده گشته از روی زمین که نیست او را ثبات و استحکام ثابت میگرداند خدای
تعالی آنان را که ایمان می‌آورند بسخن راست و محکم که کلمه لا اله الا الله محمد
رسول الله است در کلمه زندگانی دنیا و آخرت است و فرو گذارد خدای تعالی ظالمان را
تا بکلمه توحید ره نیابند نه در دنیا و نه در وقت نزع و نه در وقت سوال منکر و نکیر
و میکند خدای تعالی آنچه میخواهد از بهشت فرو میبرد او ضلال جمعی هر کرا خواهی بخوان
و آنکه را ارادی براند چه علم حکم است کسی را چاره جز تسلیم نیست پس بباید دانست
که نزول و تأویل آیات و حدیث متشابهات مجتهدان در یافتند خصوصا
حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و شاگردان او و بعضی آیات و حدیث
را بالهام ربانی و عنایت سبحانی یافته و بعضها را باجتهاد خود ما را نرسد که در تأویل
آیات و حدیث متشابهات در آییم چونکه در علم ظاهر و باطن کمال نیافتیم و در زلال لغزش
و بحث های بسیار است و اگر در تأویل آن در آییم گمراه می‌شویم چنانچه خدای تعالی میفرماید

فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند
ربنا و ما یذکر الا اولو الالباب یعنی اما آنکسانیکه در دلهای ایشان کجی است و تباهیست
پس متابعت میکنند چیزیرا ازان بایشان که مشابه است یا عقاید فاسده و غرایب فها
باطله یا اوهام فاسده کرد در تجلیات و مشاهده حق تعالی است یا ادراک یا طلاک دا
ذات پاک حق تعالی است کرده می شود و نمیدانند تاویل آیات متشابهات مگر حق تعالی
و دیگر میدانند که باشند در علم یعنی علم الله که حقیقت اشیا میدانند میگ
بیند که گرویدیم آیات متشابهات را که آیات متشابهات نیز در بر و در دکار
ماست که صفت جلال و جمال از ان اوست و بعضها را مظهر جلال کرد و بعضها را مظهر جمال
کرد و پند پذیر نشوند مگر خداوندان عقول و صافی کمال چنانچه آیات متشابهات از جا
ی فرموده انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و جای فرموده
و انک لتهدی الی صراط مستقیم و جای فرموده لیس علیک هداهم
و لکن الله یهدی من یشاء ضدیت مرآیات فذکر ان نفعت الذکری
یعنی هدایت خاص الهیست و ان هدایت غیر از حق کس نیابد که هو اعلم بمن
ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین اشارت بر انست پس هر کرا ان هدایت یافت
دل انکس نرم شد و انکسار اقوا جذب هدایت روشن ساز دکر تو هدایت بانع بینید
دان تو همچو شمشیریست که تعلقات کفر و شرک و غفلت و عصیان بمبر اغا انکه

لاتهدی

لاتهدی عبارتست که شمشیر گفتار تو دل سخت کافران را که فی الحجارة او اشد
قسوة اثر نکند ان نفعت الذکری عبارتست که شمشیر گفتار تو اثر بکند
دل از مرا که ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و این همه از آیت فمن شرح
الله صدره للاسلام تا و من یضلل الله فما له من هاد روشن است و در آیت
دو آیت نیز روشن است که و ما انت بهاد العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یومن
بآیاتنا فهم مسلمون و آیت و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ضد است مراین
قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله یعنی و ما رمیت عبارتست
از مقام محمود که ید الله فوق ایدیهم اشارتست و حضرت رسالت عبده و رسول
خداست کسی که چنان بود که عین خداست لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا
ما شاء الله خطاب احد و آیت و استغفر لذنبک و للمومنین و المومنات
ضد است با آیت استغفر لهم او لا تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم
آیت اول در شان مومنانست و آیت ثانی در شان منافقانست و لا
نطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم عبارتست همچنین آیات قرآن
آن متضاد ند که الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین
یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ای الذکر القرآن و کسی را که حق
تعالی الهام نکند در تاویل آن در امدن کفرست و افتادند و ملت خود بخود تاویل
کردند و گمراه شدند ، اگر کسی گوید که از الحاد معلوم است که این گمراهند

کویم که تفسیر من صفت ایشانست و دیگر من لم یکن قلبه منورا بنور الایمان
لا تلین بصوت القرآن و لا یوثر موعظة اگر دل ایشان منور بنور ایمان بودی از نور
برحق معلوم میکردند و باطل را اختیار نمیکردند و علماء اهل سنت و جماعت
از نور ایمان حق را دانسته و باطل را باطل کرده و الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات او
لئک اصحب النار هم فیها خالدون پس بباید دانست که آیات متشابهات حق تعالی مقربان
درگاه خود را از تاویل آن خبر داده خصوصا حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه
و مجتهدان اهل سنت و جماعت را که آنچه فانی بنیان بسیار کردند و آنچه خالی بود
المجتهدین را گفتم که کلموا الناس علی قدر عقولهم عبارت از آنست و آنچه
و آنچه لایق گفتن نبود پنهان داشتند چنانچه در تصوف سلطان العارفین ابا
یزید بسطامی قدس سره حالات و واقعات بسیار داشت خصوصا نفی و اثبات و در فنا و بقا و الهام
و وسوسه و در تجلیات و مشاهده که سالک جانب ... تا
الفقها مجتهدین از حال آن و خواب آن پوشیده پس اگر کسی در فنا کمال یافت در اثبات
نیافت چنانچه حضرت بایزید در این مقام بود دیگر ... سی سال ... گفت ... خدا
دو سال کم یعنی ... صفت که حق تعالی را است ما را نیز هست بغیر از دو صفت که یکی او قدیم
و دیگر صفت خالقی این گفتن او از وجه خامی بود چنانچه سمیع و بصیر است از آن بنده حادث است
و مخلوق که ما دام که چیزی بوقوع نیاید بنده نشنود و نبیند خواه ظاهر باشند و خواه باطن
وحق تعالی

وحق تعالی پیش از آن قادر اند و بوبیند و بشنود که صفت قدیمست اینچنانچه لو
کمالی باشد که از نو گفتن عبارات معنی آن را محیط است از همه صفات و اگر کسی
در اثبات کمال یافت و در فنا کمال نیافت چنانچه بایزید بسطامی در این مقام
در این مقام فرموده که مرا چندین سال اینحال بود که در رضاء ما موافق رضاء
حق بود یعنی آنچه حق تعالی میخواست ما نیز میخواستیم بعد از آن برعکس شد که رضا
که رضا خدا موافق رضا ما بود این گفتن از جهت آن کمالی است که در فنا حاصل شده بود
و خبر فنا داشت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده اند که قل لا
املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء و دیگر و لا تقولن لشیء انی
فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله چندین آیات و حدیث موافق این
در مقام بقا است نه اولیا علی کرم الله وجهه میفرماید که عرفت ربی
بفسخ العزائم پس حضرت بایزید خود را ندیدند و محو مطلق شده بودند از
خدا دیدند و در عالم بقا در فنا آمده بود اینچنان بود که گیاه وجود آدم اگر از
از روی جمیع مطلوبات دنیا و آخرت قطع شود و آفتاب تجلی بر وجود جلوه
کند و از تربیت هستی خود خشک شود و میوه از روح حاصل کند و از خود خود
شود پس با اراده الهی حقیقی بر جانب که روان شود گیاه وجود آدم از
دل جان بدانجانب روان شود و خود را در میان نبیند و داند که اراده او
اراده منست و اراده من اراده او پس اگر کسی در فنا کمال یافت در بقا

غدا

کمال نیافت او نیز در نقصانست چنانچه حضرت سلطان بایزید در بقا
کمال نیافته بود و نقصان بقا او آن بود که میفرماید که فردای قیامت
همه خلائق در زیر لواء حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خواهد بود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در زیر لواء ما این نقل در
تذکرة الاولیا آورده است تو در او در حال کم گرد همه چیز را دید و خدا را
در همه دید که این سخن بر او رد و چون در او سط مقام بقا رسید سبحانی ما
اعظم شانی گفت و چون در انتهاء مقام فرمود که تا وادی لا اله الا الله
را قطع نکنی بوادی محمد رسول الله نرسی و عظمت حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام و شرع او ابد تحقیق کرده فرمود که اللهم ارنا الاشیاء
کما هی و ارنا الحقیقة الشرع کما هی چنانچه در تذکرة الاولیا نقلست که
شیخ بایزید بسطامی گفت که سی سال در ربوبیت او بریدم و سی هزار
سال دیگر در عصا و حدانیت او بریدم و سی هزار سال دیگر در فردانیت
او بریدم چون نود هزار سال ابیات به نظر کردم بایزید را دیدم و در هر چه دیدم که
بودم و خدا او و ذات او چیز دیگر بود پس چهار هزار سال بادیه را قطع کردم
و نهایت رسیدم پس چندان دران بی نهایتی برفتم که گفتم بالاتر ازین کسی
نرسیده است و برتر ازین کردم ممکن نیست چون نگه کردم سر خود را در پای نبی
دیدم پس معلوم شد که نهایت اولیا بدایت انبیاست و نهایت انبیا را غایت نیست

نیست پس روح

نیست پس روح من در همه ملکوت بگشت و بهشت و دوزخ بدو نمود و او
چه پیش آمد هیچ التفات نکرد و بجان هر پیغمبر که در رسید سلام کرد و چون
بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم رسید صد هزار دریای آتشین
بی نهایت و هزار حجاب از نور دید و اگر باول دریا قدم نهادی بسوختمی
و وجود خود را بباد داده می لاجرم از هیبت و وحشت چنان مدهوش شدم
که هیچ نماندم هر چند خواستم که میخ طناب خیمه حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم را بتوانم دید زهره نداشتم تا آنکه بحق رسیدم بقدر حال زهره داشتم
بحضرت رسول اکرم علیه الصلوة والسلام رسیدن زهره نداشتم یعنی هر کس
بقدر خود بحق تواند رسید که حق با همه هست اما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم در حرم خاص است نمیتوان رسید الا ما شاء الله لاجرم تا وادی
لا اله الا الله قطع نکنی بوادی محمد رسول الله نرسی پس بایزید گفت الهی
هر چه دیدم من بودم و تا منم از منی بتوان راه نیست و از خودی خود در گذر نیست
مرا چه باید کرد فرمان آمد بخلاصی تو از تویی تو در متابعت دوست ماست اکتحل بعینی
هست دیده را بخاک قدم او اکتحال کن و در متابعت او مداومت نمائی

تا توانی دیده دل الهی | اکتحال از خاک او هر دمی
خاک راه او مسیحا بنده باش | تا توان امروز او بنده باش
بنده گو خاک پای او کند | تو یقین دان گو بوصل حق رسید
حق رسیدن چیست همراه او شدن | از دو عالم دامن او گیر و بگذر
اصل فرع شرع دیدن بر دوام

تابع شارع نشده باید ملام پس حضرت بایزید بسطامی بوده ستوده از
همه مشایخ بود چنانچه حضرت شیخ جنید بغدادی قدس الله سره میفر
ماید که بایزید در میان ما چنانست که حضرت جبرئیل علیه السلام در میان
ملئک پس از ابتدا تا انتها، جز با از حالات و واقعات او را بیدا اند نیست
از استغراق که آن مخالف شرع بود او را اعتبار نیست مادام که در انتها
بحال نیافت که علماء ظاهری و باطنی که بکمال رسیدند متفق اند ال
همچنین از بزرگان ماضی چیزها بوقوع آمد که آنرا ظاهر کردند اهل الله
و گفتند و نوشتند اگر موافق آیات و حدیث نبوی و قول خلفای اربع
و مجتهدان اهل سنت و جماعت باشد غلط است باشد والا از هیچ باور نیست
که بکمال نیافتند اگر کمال میافتی متابعت ظاهر و باطن حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدین و علماء مجتهدین سعی میکردند چنانچه در خبر است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نماز میکرد در سر انگشتان پای خود و حضرت
بایزید خواست که این نماز را نیز بگذاریم نتوانست شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
را در خواب دید فرمودند که ای بایزید این نماز خاصهٔ من است تو نتوانی گذارد که دنیا
اوسط است زیرا که اگر کسی معلق نماز میگذارد آن نیست و اگر بر قدم گذارد آن نیز
اسان نیست که خیر الامور اوسطها اشارة برانست یعنی ترک دنیا کرده یاد خدا
کردن آسان نیست اما در میان دنیا بوده و یاد خدا کردن محالیست

گرچه میان دریا

گرچه میان دریا جا و بدغرق کشتی باشد اما از دریا بسوی نرود و نیز
نقلست حضرت امام اعظم رضی الله عنه چون تمام مسائل را جمع کرد درون کعبه
داخل شد و دو رکعت نماز گذارد در یک رکعت نصف قرآن را خواند بر یک پای سری
انگشتان استاده و در رکعت دویم برپای دیگر برپای سری انگشتان بود چون
تمام کرد نماز را او دعا کرد که بار خدایا اگر من زیاده مسایل بر ما حفو کن فر
مان آمد که یا امام المسلمین بالا نگر چون بالا نگریست لوح محفوظ را دید که
همه مسائل جمع شده نه کم بود و نه زیاد فرمان آمد تر او تابعان ترا بخشیدم تا قیامت
پس ازینجا قیاس باید کرد که حضرت امام اعظم رضی الله عنه متابعت ظاهر و باطن
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کرد که دو رکعت نماز بسری انگشتان پای خود
گذارد و حضرت سلطان العارفین نتوانست تاب متابعت ظاهر گذر عیال
و طلب کسب حلال نیز نتوانست و نیز نقلست که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره خواستند متابعت حضرت رسالت را بکنند در خوردن نان جوین خوردن گرفت
اما موافق طبیعت او نشد چون درین حال بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را
در واقعه دید که حضرت پیش میرفت و نقش قدمهای مبارک از پس ظاهر شد حضرت خواجه
بهاء الدین خواست که قدم خود بر بالای قدم نقش حضرت بنهاد تا یمن آن بمن رسد چون
بنهاد نقش قدم مبارک حضرت علیه السلام تبدیل میشد فرمود که ای بهاء الدین
نتوانی قدم بالای قدم من نهاد ترا معاف کردی نتوانی متابعت در خوردن این

٨١

هر چه خواهی بخور نان جوین منافع تو نیست و نیز نقلست که حضرت امام اعظم آتش
میخورد مثل آب شده از تنگنای یکبار فرو میبرد و میگفت تا خانه یاران او کی
ضایع نشود و نیز حضرت داود طائی روایت میکنند میگوید کسی سال
شاگرد حضرت امام اعظم بودم ظاهر و باطن مربع نشسته و پای دراز کرده
ندیدم در بیست سال نماز بامداد را بطهارت نماز خفتن میگذارد
پس من بیچاره ستایش او نتوانم کرد ستاینده حضرت رسالت پناه
بود که هو سراج امتی فرمود و کسی را چاره نیست در ستایش او که ظاهر
و باطن تابع حضرت است و هیچ کس نتواند که ظاهر و باطن حضرت رسالت
صلی الله علیه الصلوة والسلام متابعت کند چنانچه در خبر است که آنحضرت
میفرماید که آدم و همه پیغمبران فخر بمن آرند و من بکسی مرادم که نام نعمان است
و کنیت ابو حنیفه سنتهای مرا زنده کند و او چراغ امت منست و از نور علم
او شریعت من روشن شود و بدعت و ضلالت نیست شود و ظاهر باطن متابعت
من کند کسی نتواند که ظاهر و باطن متابعت الا ابو حنیفه که نام او نعمان است
و علم ظاهر و باطن مرا رواج کند چنانچه نقلست که بزرگی را در خربوزه خوردن
حضرت صحیح نشد بعضی گفتند که بی پوست خورد و بعضی گفتند با پوست
خورد آن بزرگ خربوزه خوردن ترک کرد که متابعت حضرت علیه السلام بدست
نمی آید و نیز نقلست که بزرگی را در خربوزه خوردن اشکال افتاد که حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وسلم

٨٢

پناه صلی الله علیه وسلم خربزه را دو پاره کرده خورده یا پارچهای باریک
ریز میکرد تا که ندای رسید که موافق نقش پارچهای خربوزه پارچه کن
تا موافق متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شود و حضرت امام
اعظم رضی الله تعالی عنه ظاهر و باطن حضرت رسالت را تابع بود و در علم ظاهر
و باطن کامل بود و بعضی بزرگان در علم باطن کامل بود و در علم ظاهر نی
و بعضها در علم ظاهر کامل بود در باطن نی اینچنین بود که بعض
میوها هستند که ظاهر ایشان نالایق چنانچه بادام و پسته مغز و بعضها
ظاهر
هستند که باطن ایشان خالی یافت و باطن ایشان نالایق چنانچه زردالو
لو و آلو چاله بعضها هستند ظاهر و باطن ایشان همه خوب مثل کشمش
و سیب و امرود که ظاهر و باطن ایشان همه خوب است و این مسئله مجتهد است
که بهیچکسی نرسد بمسئله ایشان برسد چونکه منسوب اند و هم بزرگان تابع مذهب
و اگر مخالف مجتهد شود باشد از مذهب بیرون آید چونکه اصول شریعت و طریقت و
فروع شریعت ایشان تحقیق کرده اند و تحقیق کرده بر اصل است زیرا که علم باطن
خود و با علم ظاهر که علم آیات و حدیث موافق یافته اند از اعتقاد بدنام
کرده اند و آنچه ورای عقاید است آن الحاد و زندقه است پس باید دانست
که نفی و اثبات و فنا و بقا و حالات و واقعات و مشاهده و تجلیات آنچه اصل بود
مجتهدان اهل سنت و جماعت تحقیق کرده اند و در میان بزرگان اهل تصوف

و حکما اختلاف افتاده در مسئله نفی و اثبات که وجه حالات و واقعات چیز دیگر است و نفی
و اثبات و وصول آن از وجه عشق و محبت چیز دیگر است و شرح این طویل است
اما نظر آن بیان کنم و آن اینست که شیخ صنعان نفی و اثبات از وجه حالات
و واقعات بود و در آن کامل بود و از وجه عشق و محبت بوئی نداشت و چون شیخ
بوی عشق بمشام جان رسید از دست رفت و زنار بربست و خوک بانی اختیار
کرد و بت راست سجده کرد و ماننده این که شرح آن در منطق الطیر روشن است و فنا
و بقا که اصول آن از راه حالات و واقعات چیز دیگر است و شرح این نیز طویل است
اما نظیر آن بیان کنم و آن اینست که شیخ منصور را وصول فنا و بقا از راه حا
لات و واقعات بود و از راه عشق و محبت نداشت چون شمه از راه عشق و
محبت بوئی بمشام جان او رسید از دست برفت و فریاد انا الحق بر آورد چنانچه
در اسرار الاولیا آورده که تصنیف شیخ فرید الدین گنج شکر است فرموده که همشیره شیخ منصور
شبها بصحرا رفتی و بعبادت مشغول شدی و وقت مراجعت قدری
حق پر از شراب لبریز عشق و محبت بر سینه او دادی و او آن را نوش کردی و هیچ از دست
نشدی بلکه فریاد انا الحق بر آوردی شبی شیخ منصور عقیب او شد و صحبت بهر روزه
با خبر رسید منصور فریاد کرد که یا همشیره و نصیب من بگذار فرمود که ای منصور
اما تاب نتوانی آورد آخر منصور بی اختیاری کرد و قطره خورد و از دست شد
کان خود مشهور است که چه پیش آمد ... رها کرد و همشیره او فرمود که ای نامرد

تمت خوشحالی

و کسی چو حلاج هر سحر یک قدح از شراب اسرار و ظیفه من است من از دست نمی‌شوم و فریاد انا الحق بر نمی‌آورم
و لو از یک قطره از دست رفتی و فریاد سر انا الحق بر آوردی همچنین اکثر بزرگان ماضی
از وجه حالات و واقعات یا از وجه عشق و محبت چیز ظاهر شد یا بعد از این از کسی ظاهر می‌شود آن را اعتبار نیست
زیرا که تا بمرتبه تحقیق نرسیده در راه چیزها حاصل میشود اگر چه صاحب آن را اینها نا کنند و زیر چشم بیاورند و بعضی
ما زاغ البصر و ما طغی موصوف شود و اگر چه وصول آن بشطحیات ظاهر کند و عوام الناس گمراه شود و مردمان تقلید نا بینا شود
و این کی ... بر کردن شود که ظاهر کند چون که ظاهر کردن اسرار الهی کفر است کما قال النبی علیه الصلوة و السلام
افشاء اسرار الربوبیة کفر و احوال رسیدن بمرتبه حقیقت خدای تعالی در قرآن بیان کرده است و رسول صلی الله
علیه و سلم نیز فرموده و خلفاء راشدین و علماء مجتهدین تحقیق کرده و بیان کرده اند که مسئله
تقلید شریعت است کرم ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون
آن را اعتبار نیست و هر چه از این باشد گمراه و زندقه است کما قال النبی علیه السلام کل طریقة
ردها الشریعة فهو زندقة ... احوال از راه طریقت منکر نیستم اما از این
... احوال ناقص اند و طالبان ... حالات و واقعات بود و حالیکه
و حالیکه در عشق و محبت است نیز بود و حالت شیطانی و رحمانی نیز بود و پس از عمرها آن تجربه کرده‌ام در ...
نه‌ام چنانچه ... سلام در واقعه دیدم گفتم یا رسول الله راه بخدا چون است فرمودند
... و موافق شرع باشد کرد راه خدا اینست و از این قرب بی من است آنچنان بود که طفل شیر خوره را بوالعجایب
در جای افتد و چون بزرگ شود از آن حال پشیمان شود و باز بر زبان چیز گوید که دشنام و فحش باشد آن را اعتبار نیست
و طفل ... از کار دهان هیچ نمی‌دانند و هر چه بیاید در دهان اندازد و خیر و شر یکی دانند و فاعل حقیقی خدا را دانند

وفاعل مختار که بنده است نمیداند و همه را والدین او یهود و نصاری کنند و چون دوا [illegible] گویند که او است و فرق میان
آنست و بیگانه شوند که کفر و اسلام است و چون بالغ شود رفته رفته خود معلوم کند اما باید از فرمان شریعت
دور نشود تا هلاک نگردد چون طفل صغیر که بر امر شریعت پاک کننده است از بول و غایط و آلوده شرک و از
آلوده گی غفلت و عصیان نگاه دارنده است از جمله مضرات و هلاکت و شیر دهنده است از پستان قرآن و حدیث
و پوشاننده است از قبا مسائل و عقاید شریعت انبیاست پس ما علی الرسول الا البلاغ چنانچه شرط
من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال دادیم نشانها بلیغ
مقصود ولی کرمانی نیم تو باری برسی وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا
تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصاکم به لعلکم تتقون والله یدعوا الی دار السلام
ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد [illegible]
هزار صاحب [illegible] تا تو دیو جمال او کرا داشت [illegible] و آنکس [illegible] یافت دو [illegible]
و آنکس نیافت درد نایافت بس است [illegible] طالب را باید که در طلب حق مستقیم [illegible]
و نظر غافل و ملول [illegible] نباشد در رضا یافت [illegible] خود باشد [illegible] چنانچه نقل است که شیخ
ذوالنون مصری قدس الله سره العزیز [illegible] گفت که چهل سال بعبادات و ریاضات مشغول [illegible]
و هیچ فیضی و برکتی و حالتی پدید نیامد [illegible] بشب [illegible] در خواب رفت و گفت [illegible]
چهل سالست که من در عبادات و ریاضات مشغولم هیچ فیضی و برکتی و حالتی نیافتم
باین عبادات و ریاضات [illegible] امیدوار [illegible] شیخ [illegible]
سیر بخور و بعد از نماز خفتن بخسپ اگر دوست بصلح نیاید بعتاب بیاید [illegible]

شیخ یحیی اوده

شیخ یحیی اوده که بخورد و خواب برفت ناگاه حضرت رسالت را صلی الله
علیه و سلم در خواب دید گفت دوست سلام میگوید و میفرماید که مخنث
و نامرد باشد آنکه بدرگاه ما آید و زود سیر شود کار اصل کار در استقامت است
از طاعت او قبول نخواهد بود و توفیق طاعت ندیده ایم در طاعت مستقیم بود
به از کشف و کرامت است و سلام رهزن ذوالنون از حبیب ما گفته است
اگر دوست بصلح نیاید بعتاب بیاید و نیز در خبر است که روز حضرت
یحیی علیه السلام پارسائی را دید که عبادت با خشوع [illegible] علیه السلام
وضو و دعا از خدا [illegible] حاجت کرده [illegible] شود گفت شرم دارم که [illegible]
[illegible] که مرا اسلام داد و در طاعت استقامت داد و

باب هشتم

در ولایت و احوال آن [illegible] العزیز حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
[illegible] اکرم و اشرف است از جمیع انبیا و مرسل و اولوا العزم صلوات الله
علیهم اجمعین و اولوالعزم [illegible] مرسل [illegible] مشهور از نبی
[illegible] آنست که از برای تبلیغ قوم او [illegible] و ملهم شود و الهام یا خواب
[illegible] و تابع صاحب کتاب باشد [illegible] چنانچه یوشع موسی و شمعون
[illegible] علیهم السلام و مرسل آنست که وحی او بجبرئیل و فرشته دیگر [illegible] نیز
[illegible] اولوالعزم آنست که همه صفت که گفته شد [illegible] باشد اما اگر
[illegible] انبیا [illegible] کامل و صدیق و اصل مرتبه یکی از نبی [illegible] زیرا که [illegible]

نبوت نیافت بجز از چهل سالکی الا حضرت عیسی علیه السلام وآن از دولت
مادرزاد بود تا چهل سال هرچه شد که بود معلوم کردند واطوار قلوب واحوال
روح وتزکیه نفس وتصفیه دل وتجلیه روح بانجام رسانیده بودند وهفتاد هزار حجاب اگر
[illegible] حق تعالی است آنها طی کرده بودند کما قال النبی علیه الصلوة والسلام ان ١٨٧
الله سبعین الف حجابا من نور وظلمة [illegible] نوشته اند ومعصوم بوده
اند از گناه [illegible] شهوت بجز ظاهر میشد اگر او آنست که کویند نه گناه یعنی لغزش
در راه اما ولی را [illegible] نباشد وعصمت از گناه ولی را شرط نیست ومحفوظ
[illegible] ماندن آن و ولی تا ظاهر و باطن متابعت نبی نکند منتهی نشود ونه تابع
بمرتبه منتهی نرسد اگرچه از [illegible] کشف وکرامت وخوارق عادت
ظاهر کردد وان معجزه نبی است که متابعت ظاهر و باطن او میکند وان
[illegible] استدراج است چنانچه فرعون بود پس نبی تا چهل سال تجربه ظاهر
وباطن کرد که شریعت وطریقت وحقیقت است تا او وتابعان او در
اگر ولی کار کند بفعل خود که مخالف متابعت نبی باشد از او وسوسه کویند
زیرا که وسوسه والهام نزدیکند در غلط افتد وخواب والهام نبی بلاشک
حق است انکار کنند راست کند وتابعان نبی راست کرد واگر تابع [illegible]
رو کردانند کمراه میشود چونکه نبی تجربه کار است و ولی تابع است منتهی
بمرتبه یکی از اصحاب نرسد چه جای انبیا زیرا که از اولیا خطا افتد [illegible]

وباطن کرده

وباطن کرده میشود که این حالت مبتدی ومتوسط است چنانچه از حضرت سید عبد القادر
کیلانی رضی الله تعالی عنه مراد شد که در اوائل امر که نام مبارک او بی وضو میکرفت
سر او بریده میشد نام عزیزان دیکر چون بکریم که سخن دراز میشود وچون
منتهی شد دید بود در طوف خانه کعبه رو بخود میمالید ودعا میکرد ومیکفت خدا
وندا عبد القادر عاصی را ببخش نزدیکان را ایشان بود هرانکه کار ایشان [illegible]
١٨٨ سیاست سلطانی دارد انبیا وصحابه [illegible] وحشتناک [illegible] کتابت الله
تعالی وامر بار ظاهر نهشته زیرا که حوصله ایشان وسیع بود چون بحر واولیا امت
چون جو خورد شده که آب بیرون میجکد تا یکی در ناله باشی ودر تنک بی بحر جو تی
ای خموشی هیچ دریا باش اندر جست جوی اعلم ان النهایات اولیا بدایت الانبیا
[illegible] والعرفان والتوحید والایقان والقرب والمشاهده والتجلیات
[illegible] والربوبیه فی العالم والجد والعقل [illegible]
[illegible] ارباب قلوب مقرر است که [illegible] باوشاه است وتابع چون امر
[illegible] لشکر او ایشان بمرتبه باوشاهی خواهند رسید اگر چه جاه وحشم بسیار
[illegible] باشند از این دولت باشاهی [illegible] کمالات وواقف واز معجزه نبی است
[illegible] کفته اند که ان النهایات الانبیا بدایات الاولیاء فی الحکم الشریعت
[illegible] القرب والمشاهده زیرا انچه نبی در نبوت مامور حق تعالی شده است آنهمه
ولی را در کعبه [illegible] عمل باید آورد تا ولایت حاصل کند چنانچه در باب حضرت

رسالت پناه علیه الصلوة والسلام الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی خطاب رسید و حکم شریعت تمام شد تا ولی حکم همه قرآن و شریعت
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام در عمل نیارد و قبول نکند ولی نباشد
و دولت رسالت جامع شد و نهایات الانبیا بدایات الاولیا اتفاق
دارد پس نبی از ولی اکرم و افضل باشد و در این باب زیرا که افضل نمی‌بود و پس متبوع
نمی‌بود اگر وی را در خصوص کمالیت نقصان نمی‌بود و پس تابع بجهت متبوع از
تابع بهتر باشد و در این باب زیرا که اظهار معجزه نبی از اراده حق بخود است و یا خود
نبی است تا دلیل شود امت را او راه بیابند از آن و کرامت ولی از خود است و ولی
است و یا از دوری یافت باشد و اگر اخفی کند استدراج او شود و اگر اخفی
نکند از ضعف ایمان و یقین حاصل شود و دلیل شود او را بقرب حق تعالی
پس معجزه نبی هدایت امت است و کرامت ولی هدایت ولی است و نبی تابع
دیگر امت و ولی تابع خود است و دیگر آنکه گفته اند که الولایة افضل من النبوة
یعنی ولایة النبی افضل من النبوة لا ولایة الولی زیرا که ولایت ولی
بولایت خود است و خوف خاتمه دارد و ولایت نبی خود هدایت یافته است و وی
از خوف خاتمه ندارد اما محتاج هدایت دیگران است و ولایت نبی بکمال
نبوة یافته و ولایت ولی بکمال نرسید و اگر خواهد رسید که مرتبه نبوت باشد تابع
شد از نتیجه او مرتبه صحابی بر نرسد و صحابه بمرتبه انبیا نرسند و انبیا بمرتبه

مرسل کامل شد

190

رسالت
مرسل کامل شده و مرسل بمرتبه اولوالعزم نمی‌رسد و اولوالعزم بمرتبه حضرت
پناه صلی الله علیه وسلم نمی‌رسد که خاتم همه انبیا است و نبوة انجا ختم شد و لکن رسول الله
و خاتم النبیین عبارت از آنست که وی گونه کو نیم و در نعت او که زبان ما هم
خلایق کنک شده از کمالیت و افضلیت که بر همه انبیا دارد و خود ستوده حق
تعالی که لولاک لما خلقت الافلاک و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین در شان
اوست و ما ارسلناک الا کافة للناس خطاب بروست که بجمیع از انبیا بر همه
انس و جن مبعوث شد و بمرتبه دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی نرسید
و هیچ امت اشرف فاذکرونی اذکرکم و رضی الله عنهم و رضوا عنه و یحبهم و یحبونه
مشرف نشد بود کنتم خیر امة اخرجت للناس عبارت از آنست و خیر القرون
اشارة بر آنست و العصر یعنی سوگند عمر محمد لا ایت لعمرک یعنی بزندگی
انهم لفی سکرتهم یعمهون و در حق است که در کوه طور حق بموسی علیه السلام
[illegible] رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] و حضرت موسی گفت ارنی [illegible] در
[illegible] دیگران چو [illegible] انظر الیک [illegible]
[illegible] انت محبوبی [illegible] کستاخی بسیار کرد ای موسی تو حبیب منی و او محبوب
[illegible] حبیب و محبوب تفضیل بسیار است اینی مرتبه محبوبیت از همه مرتبه‌ها بلند باشد
[illegible] مرتبه خلت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و از مرتبه کلیم که فاخلع
نعلیک [illegible] و حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم خطاب آمد که [illegible]

91

تا کرد نعلین تو بعرش بر سر او آرام گیرد بعد ازین این اسرار شیخ عطار قدس
الله سره چنین فرماید که رفت موسی بر بساط آنجناب خلع نعلین آمدش از حق خطاب
چون بشنود یکی خبر از نعلین و دور داشت در وادی المقدس عرق نور باز در معراج
شمع ذو الجلال می شنود آواز نعلین بلال موسی عمران اگرچه بود شاه
هم نبود الخلع نعلین را این عنایت یافتم که بهر جاه او کرد حق با چاچ
کرد کلاه او چاکر شی را کرد مرد کوی خویش داد با نعلین بار امش سوی خویش
موسی عمران چو این نعمت بدید چاکر او را چنان قربت بدید گفت یا رب امت
او کن مرا دوازده مرسل دعا کرده موسی تا شوند از امت احمد تمام کرد ایشان را بلی
داشت این حاجت تمام لیکن عیسی یافت این عالی مقام
لقد همانی آیتی عشر نبیا انهم کانوا امتی پس معلوم شد که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم از همه انبیا بهتر هست زیرا که او اصل است دیگران فرع اوایل
او آفریده شده اند این همه نور او روشن است اگر کسی گوید که اول نور او
بود آخر چرا شد بادشاهان چون عزم رفتن جایی کنند اول ملک را
و مجال را زیر قدم نفرستند تا عمارت لایق او بکنند بعد ازان فراشان را بفرستند
تا بستر خوب بگسترانند بعد ازان طباخان را بفرستند تا نعمت خوب
آراسته کنند بعد ازان امرا و وزرا بیایند و بعد از همه کس پادشاه بیاید
همچنین حق تعالی بعد از آفریدن آسمانها و زمین ها فرشتگان را آفرید

تا زینت و منظوم

تا زینت و منظوم آسمانها و زمین ها باشد بعد از آن جن را آفرید تا بعد از
نظام فرشتگان این زمین را نظام دهند بعد از ان حضرت آدم
علیه السلام و پیغامبران دیگر فرستاد علیهم السلام تا نظام دین
و دنیا ایشان دهند بعد از ان حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم آمد که پادشاه پیغامبران است چنانچه شیخ نجم الدین رازی در
مرصاد العباد آورده که معرفت حق تعالی در زمان حضرت آدم علیه السلام
همچو تخم بود و در زمان پیغامبران دیگر علیهم السلام همچو آب بود
و در زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام همچو نهال بود چون
بالاتر ازین نباشد تا قیامت دیگر آنکه تخم را اول گیاه ظاهر شود
بعد ازان شاخ و برگ ظاهر می شود بعد ازان گل و میوه بعد از همه
میوه ظاهر می شود که بالاتر از میوه دیگر میوه نمی شود و بعد از انبیا
افضل و اکرم و اشرف حضرت امیر المؤمنین صدیق اکبر است رضی الله عنه
الحمد که بجای افضل جز افضل نتوان نشست که سید الصادقان
است بعد ازان حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه که سید العادلان است
بعد ازان حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه که سید العارفان است
بعد ازان حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه که سید المجاهدین است
و صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین از همه اولیا امت و خلق بهتر

۹۵

وشهدا و صلحا بوده اند اگرچه از ایشان کشف و کرامات و خوارق عادات
و عجایب و غرایب ظاهر نشده باشد که از امام احمد حنبل پرسیدند که
سبب چیست که از صحابهٔ رسول علیه السلام کشف و کرامات و خوارق
عادات ظاهر نشد چنانکه از اولیا امت و صلحا ظاهر شود فرمود که
ایمان صحابه ایمان کامل بود و حاجت بران نداشتند و ایمان
دیگران ضعیف اند که ازان قوت می یابند و محتاج اند بران اگر نیابند
بشود در ایمان ایشان خلل پیدا شود و صحابه را اوج ... ظاهر بود
و همچنان حضرت رسالت صلی الله علیه و السلام پیش و ان بود چنانچه بزر
رگان گفته اند که عالم کبیر انسانست و عالم صغیر انسانست عالم کبیر و دوال
و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و زمینهاست دران عالم آمد و توحید
حقیقی و تجلیات و مشاهدات و قرب حق و رضا او و عالم ملکوت
از عرش تا تحت الثری است پس انسان صحابه در عالم کبیر ...
نه در عالم صغیر و دانش عالم صغیر هیچ فایده نمیکند پس
کسی را میل بدانستن آسمانها و زمینها و سیران باشد عمر خود ضایع
کرده باشد چونکه ایشان فانی اند و هر یکی فانی باشد دانش آن و
سیر آن بیهوده است خواه از وجه خواستن فاسد شود خواه از
وجه ناخواستن زیرا که اسرافیل علیه السلام صور در دهن گرفته

ومنتظر است کرام

۹۴

ومنتظر است کرام حق تعالی که شود که آسمانها و زمینها را در هم زنیم
پس هر یکی در هم برهم زده شود دانش آن و سیر آن بیهوده باشد
او لم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من کل
شیء وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم یعنی نظر نکردند در ملکوت
آسمانها و زمینها و آنچه آفریده حق تعالی از هر چیز و انکه شاید نزدیک باید تحقیق
که نزدیک رسیده است فنا آنها یعنی باین عظمت و قدرت که حق تعالی ار
آسمانها و زمینها عجایب و غرایب از هر چیز یکه آفریده باز فنا خواهند شد که آنرا
اعتبار نگرفت و مقصود رضا حق تعالی است ولقاء او از دولت ایشان با
نسبت است فنا شود و نعمت انجها ز لقا اوست از ینجهت صحابه رسول علیه الصلوة
والسلام بهتر است از جمیع اولیا امت و جمهور علما بر انند که خیر التابعین حضرت
امام اعظم و اویس قرنی است پس هر که رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم بچشم خود
در حیات او ندیده است او بهتر است از حضرت امام اعظم و اویس قرنی که
... است که او را در زمان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بفرمانی
... ظاهر فرمان بردار میکرد و باطن ... میداشت او
منافق شود و بعد از رسول علیه الصلوة والسلام بسیار مخالفت کرده می شود اما
کافر نباشد ما دام که انکار سنت نکند و انکار سنت کفر بود از ینجهت اصحاب رسول علیه
الصلوة والسلام بهتر اند از همه اولیاء امت که مقصود ایشان ظاهر و باطن

خدا و رسول او بود برای رضاء خدا و هیچ نفع نیست در میان نبود و دیگر
زمان چیز دیگر ظاهر میشود که نفس را در آن شریک بود و ظاهر آن باشد یا باطنی که بلا
مخالفت بنهی کرده میشود و همچنان بود که در وقت جنگ لا و قتال هیچ نبود و
دلیری و نا دلیری برابر است همین نسبت است در میان اصحاب و غیر اصحاب که
ایشان دلاوران بودند که هم اطاعت خدا و رسول کرده اند و هم بار عیال
و طلب رزق حلال داشتند و غزاء ظاهری با کافران و غزاء باطنی با نفس
و شیطان و شب قیام و فاقه و فقر باختیار تمام بود و اولیاء و امت را اینهمه
بهم میسر نبود و در متابعت ظاهر و باطن عاجز بودند پس بجا آید که نسبت اگر کسی
عبادت کند برای حصول و نمایش آسمانها و زمینها و سیران و کشف و کرامات و خوارق
عادات و مانند آن پس آنکس عابد آن باشد نه عابد حق و عمر خود ضایع کرده باشد
چونکه اینهمه هوای نفس است نه طلب رضاء حق تعالی و هوای بعضی کسان را حق تعالی میسوزد
و از صلاحیت وصف احیت میراند که والله یعلم المفسد من المصلح عبادت [illegible]
نیست از طلب غیر حق تعالی که طلب ثواب و درجات است میراند که عنه [illegible]
علیه الصلوة والسلام من احب الجنة لغیره فهو مشرک بالباری لنفع [illegible]
دارد خدای تعالی را برای نیکوئی تا مرا نیکوئی بخشد پس آن نیکوکار شریک بود
طاعت از بهر جزا شرک خفی است طاعت از غیر خدا جمله نفع است مزد عبادت
کار مزدوران است و خاصان را از عبادت مقصود خدا است پس طالب را باید که

رضاء حق تعالی

٩٥

رضاء حق تعالی و لقاء او حاصل کند و رضاء حق تعالی و لقاء او در عبادت
استقامت است که فاستقم کما امرت و عین ثواب معنی عبادت از آن است
النبی علیه الصلوة والسلام الاستقامة من حصول الکرامة و نیز محققان گفته اند
کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی یطلب
الاستقامة وان النفس یطلب الکرامة یعنی شو طالب استقامت و مشو
طالب کرامت پس بدرستی که حق تعالی طلب میکند از شما استقامت را و بدرستی که
نفس طلب میکند کرامت را که خواهش حق تعالی طلب قرب است که والله یدعوا
الی دار السلام عبادت از آن است و خواهش نفس طلب بعد از حق است که ان النفس
لامارة بالسوء اشارت بر آن است و حق تعالی انعام کرد بر انبیا و اولیاء استقامت
بود که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم عبادت از آن است
الغرض عبادت از برای خدا کردن و خدا خواستن دو معنی دارد یکی خدا را
برای خود خواستن که آنرا سلوک گویند فاذکرونی اذکرکم عبارت از آن است
دوم دیگر خدا را برای خدا خواستن که آنرا جذبه گویند که یحبهم و یحبونه اشارت
بر آن است و نشان در میان این دو خواست آنست که هر که خدا را برای خود خواهد
بر بلائی که برو رسد صبر کرده میشود ولی لذت آن چشیده نمیشود و هر که خدا را
برای خدا خواهد بر بلائی که برو رسد لذت آن چشیده میشود که ضرب الحبیب
لذیذ عبارت از آن است چنانچه نقل است که چون حضرت ایوب را بلائی میرسید

٩٦

دعا میکرد او را خدا ایشان را داد زنان خورش [illegible] ایشان همه بره بلا را بر بلا ابلا میخواست
در بلا لذتی است پنهانی ناچشیده کسی که دارد هر که او لذت بلا دریافت
درد را بهتر از دوا داند   فعوذ من احب ما احبه فیصیبه البلایا
النبی صلی الله علیه وسلم البلاء للولاء ایضا اشد البلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء
ثم المومنین ایضا ما اوذی النبی مثل ما اوذیت یعنی لن رسیده باشد ایذا بینی
چنانچه در با ایذا رسیده ام قال الله تعالی وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر
فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین

باب دهم کرامت و کهانت و استدراج و جنونیت و احوال ان العزیز رحمه باب دهم در بیان

تعالی درون هر کس دو چیز نهاده است یکی روح دیگر نفس و هوا کل روح فرشته است که الهام
ملکه ملکی گویند که الهام کند بطاعت و عبادة و سایر حسنات و هوا کل نفس شیطان است
که انرا لمه شیطانی گویند که وسوسه کند بر غفلت و عصیان و بر بدعت و ضلالت و سایر
خطیئات قال النبی علیه السلام ما منکم من احد الا وکل به قرینه من الملائکة قالوا
ایاک قال نعم ولکن شیطانی اسلم بید یعنی نیست یکی از شما که مگر موکل کرده است حق تعالی
بر وی همنشینی از جن و همنشینی از فرشته گفتند یا رسول الله ترا هم فرمود که بلی ولیکن
شیطان من اسلام آورده است یعنی که شیطان و فرشته متفق اند لیکن شیطان اسلام
نیارد کافر کرد و نفس نیز همچنان باشد قال النبی علیه الصلوة والسلام النفس
هی صنم الاکبر   ای دل تو مطیع هیچ فرمان نشدی وز کرده گناه خود پشیمان نشدی

قاضی فقیه مفتی

قاضی فقیه مفتی دانشمند فی الجمله شدی و اما مسلمان نشدی الهوا ابو جمیع الالهة
قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه یعنی ایا می بینی ان بنده که الهی کرد
گرفته خدای خود هوای خود را آن بیچاره پندارد که بنده خدا هستم   هر چیز که از دو جهان
بنده آنی آنست ترا در دو جهان مونس معبود قال النبی علیه السلام ما شغلک عن
الله فهو صنمک یعنی هر چه که مشغول گرداند ترا از یاد کردن خدا آن بت است
الغرض چون سالک در رود در طریقت در اید او را سه وادی پیش اید فنای النفس
و فنای الروح و فنا فی الله بسبب دو فنای النفس دو چیز پیش آید یکی اعلا دیگر اسفل
اگر بجانب اعلی میل کند عروج است سه حال پیش اید ملکیت والروحانیت و رحمانیت
و اگر بجانب اسفل میل کند که دنیا است و راحت نفس است در آنجا نیز سه حال پیش آید
استدراج و جنونیت و کهانت استدراج آنست که لمه شیطانی او را وسوسه کند که موافق
شرع و شریعت بود آن کار دنیاست کار خدا چیز دیگر است و از حد شرع تجاوز کند
در ریاضات و مجاهدات شاقه بر خود لازم گیرد و اگر حق تعالی توفیق آن بوید
بانجام برسد که و چیز بیرد ثواب الدنیا تو تیر عبادت از انست که چیزهای عجایب و غرایب
ظاهر شود و مستجاب الدعوة شود چنانچه فرعون را حاصل بود و از روی غضب نه از روی لطف
که تمامی ریاضات و مجاهدات میکرد و از وجه استدراج چیزها حاصل شده بود از بهر آن پندار انا ربکم
الاعلی گفت و بعید در کار شد رفته رفته فاخذه الله نکال الاخرة والاولی در ذات
الایة قال الله تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون بدرستیکه زود باشد که درجه درجه

دانند که اندک شما ابدان نزدیک کردیم و بکریم ایشان را الاستدراج
اندک اندک نزدیک کردانیدن حضرت حق تعالی است بنده را بعذاب و عقوبت
و خشم خود من حیث لا یعلمون از نجا که نتوانند که آنچه بایشان میکنیم
عذاب و عقوبت است هر گاه ایشان گناه بیشتر میکنند عطا ایشان را نعمت
دنیا بیشتر میدهیم و هیچ بلا بایشان نمیرسانیم تا ایشان را توبه فراموش
شود قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا رایت الله انعم علی عبده و هو مقیم
علی معصیته فاعلم انه استدراج یعنی بنده گناه کند و حق تعالی با وی
نیکی کند و نگیرد و برا بر انکه استدراج اوست و مکر اوست و اگر بگیرد او را
بعذاب تا توبه کند عنایت اوست و عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
ما عمل المؤمن من خیر فیراه فی الآخرة و ما عمل الکافر من خیر فیراه فی الدنیا
بان یرفع عنه البلاء و یوسع علیه فی الرزق و ما عمل المؤمن من شر فیراه فی
الدنیا الامراض و الضیق فی المعیشة و ما عمل الکافر من شر فیراه فی الآخرة
النار پس پیدا شد که هر که از ریاضات و مجاهدات آراست نفس و دنیا
مقصود او باشد اگر چه از وی چیزها عجایب و غرایب و چه خوارق عادات ظاهر
شود آن استدراج و مکر است و نشان استدراج آنست که از عیوب نفس کور بود
قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد الله بعبد شرا الهی بعیوب نفسه و اذا اراد
الله بعبده خیرا بصره بعیوب نفسه پس کوری عیوب نفس نشان انست

عبده

99

حق تعالی است

حق تعالی است چنانچه فرعون را بود که ما علمت لکم من اله غیری گفت الکر چه
باطن عجایب ها از نفس خود میدانست که از حق هر چیز بود و شناخت و دم در
هر کس ضعف و عیب خود میدید از کبر بل الانسان علی نفسه بصیرة عبارة
از انست اما هر که این انانیت خود کور است از عیوب نفس اگر چه عبادات
و ریاضات بسیار میکند اما خود شناس نگردد و الله اعلم که آنرا خود
شناسی و خدا شناسی گویند حاصل نشود و پندار او زیاده شود و دشمن خدا
شود که ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا عبارة از انست و این
پندار بیم زوال ایمان است یا مجنون شود قال النبی صلی الله علیه و سلم
من تعبد بلا علم جنة فی آخر عمره او مات کافرا یعنی بلا علم
خود شناسی و خدا شناسی نتیجه عبادت متابعت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم قولا و فعلا و حالا و اعتقادا و چون عبادة شاقه بمخالفت
مخالفت حضرت متابعت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کرده کرده و چه
عجایب و غرایب از وی استدراج حاصل شود و مستجاب الدعوة نیز شود
چنانچه فرعون را بود و خود را از همه خلایق بهتر داند و آنچه از حق تعالی
بجا بزرگ حاصل شود از روی غضب قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله اذا ابغض عبدا
بعث الیه ملکا فقال ظاهر نعمتی فانی ابغضه صوته و ابغض ان یسئلنی
لکی و یدعونی و اذا احب الله عبدا بعث الله الیه ملکا فقال ساقط

علی المصیبة فی الآخرة واجب صوته واجب الامرات لکن ویدعو یعنی
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید که بدرستی که خدای تعالی چون بنده
را دشمن گیرد بفرستد بسوی او فرشته را وگوید که نعمت من بر این بنده ظاهر
کن وهرچه میخواهد بدو بده که من دوست ندارم آواز او را دشمن دارم که آواز
من چیزی نخواهد وچون حق تعالی بنده را دوست دارد بدو بفرستد
فرشته را وگوید که پیوسته بر این بنده من بلاها امتحان رسان تا بمن
نالد ومرا خواند که من آواز او وخواندن او را دوست دارم پس چون از وجه
استدراج چیزها حاصل شود بنده را عظیم پیدا کند وضعف بودن
از عبادت شتاق پیدا شود واین نیز خلاف شرع وسنت است چونکه جسم
نگاه داشتن وصحیح ماندن فرض است وازدین بهتر است ١٠١
النبی علیه السلام صلی الله علیه وسلم العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان [illegible]
الابدان خیر من علم الادیان یعنی دو علم است علم بدن ویکی علم
دین وعلم بدن بهتر است از علم دین زیرا که چون بدن صحت یافت
دین بدست در آید واگر بدن مریض شود دین وعبادت از دست
رفت وعبادت نتوان کرد چنانچه در خبر است که مردی پیش حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله صائم الدهر هم وگوشت
وشیرینی را ترک داده ام حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که من میخورم روزه

میدارم وگوشت

میدارم وگوشت وشیرینی نیز میخورم وهر که مخالفت کند او از من نیست زیرا که
گوشت وشیرینی را از برای محافظت بدن نه از برای حظوظ نفس امر کرده صحیح
وافزونی بودن وافزونی طبیعت وذهن وحفظ دل است چنانچه حق تعالی
عسل شفاء للناس فرموده وگوشت را نیز همچنین حکم شده قال النبی صلی الله علیه وسلم
علیکم باللحم فانه یحسن الخلق والخلق ویزید قوة اربعین رجلا یعنی
بر شما باد بر خوردن گوشت تا نیکو کند صورت شما وسیرت وقوت دهد چون قوت
چهل مرد را قال علیه الصلوة والسلام اکل العسل شفاء من کل داء الا
١٠٢ للموت یعنی پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خوردن انگبین دارو است
از هر درد مگر مرگ را قال قال النبی علیه الصلوة والسلام اکل البیض ار
بعین صباحا یزید قوة وضعفه واعطی الله له ذریة طیبة لو
کان زوجة عقیمة ونیز در شرح شمائل النبی آورده که از گوشت بغیر
[illegible] مگر کسی که او را علتی وآفتی باشد وحال آنکه گوشت سید طعام
اهل جنت است وعن ابن ماجه وغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحم هو
سید الطعام لاهل الدنیا والآخرة یعنی گوشت سید طعام است مر اهل دنیا
واهل الآخرة را قال النبی سمعت [illegible] علی ایها یقولون کان احب
الطعام الی رسول الله علیه السلام اللحم هو یزید فی السمع وهو سید الطعام
فی الدنیا والآخرة یعنی مرد [illegible] از ابن سمعان که وی گفت که شنیدم

از علما نقل میکنند که دوست ترین طعام بسوی رسول صلی الله علیه وسلم گوشت
بود و از حضرت علی السلام میفرمود که گوشت زیاده می سازد قوة سمع را
و گوشت سید طعام است در دنیا و آخرة و عمر و علی کرم الله وجهه اللحم انه یطیب
اللون و یحسن الخلق و من ترکه اربعین یوما ساء خلقه یعنی امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه روایت میکند که بدرستی که خوردن گوشت صفا میدهد
رنگ را و نیکو می سازد خلق را و اگر ترک کند گوشت را چهل روز بد شود خلق
او و نیز منقول است از حضرت امام الشافعی که خوردن گوشت زیاده می سازد
عقل را و از ترک او بد خلقی و حیوانی صفت زیاده می شود چنانچه در حدیث
روز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از هول قیامت شمه بیان کرد
چند کسی از اصحاب چون ابوبکر صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابو
ذر و سلمان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ایشان بودند در خانه عثمان
بن مظعون مجتمع شده و بران اتفاق کردند که باقی عمر روز بصیام و شب
بقیام بگذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و شیرینی نخورند و
و از زنان احتراز کنند و ترک دنیا کرده گلیم پوشیده گرد عالم
بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم رسید
حضرت فرمود که من مامور نیستم بر آنچه شما فکر کردید اما نفس شما بر شما
حق است بعضی روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام دارید و بخسپید بتحقیق

آنکه بر من حرم

آنکه بر من حرام گوشت و شیرینی و هر چه بخورید و از حظوظ نفس
دور باشید و از زنان مکنید رید فمن رغب عن سنتی فلیس منی و حق تعالی
نیز موافق حال ایشان آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین وکلوا
مما رزقکم الله حلالا طیبا واتقوا الله الذی انتم به مومنون یعنی ای آنکسانیکه
ایمان آورده حرام مکنید پاکیزه چیزها را آن چیزها را که حلال کرده است خدای تعالی
شما را و تجاوز مکنید از حدود الهی یعنی آنچه حلال است حرام مسازید بدرستیکه
خدای تعالی دوست نمیدارد تجاوز کننده گان را و بخورید آنچه که روزی داده است
شما را که حلال و پاکیزه باشد و نیز بترسید از آن خدای که بروی گرویده اید
ای تو خواهی رسته کار ای جوان امر حق را دوست دار در این زمان ای عزیز گرسنه از
نفسانیات و از مجاهدت و اذکار و افکار و از ترک اخلاق ذمیمه ملکیت
حاصل شود و صفت ملکیت حاصل کردن مراتب بسیار است که آن رجال
الغیب است چنانچه ابدال و اوتاد و سیاح و غوث و قطب و قطب الاقطاب
یعنی هر کدام لفظ آنکه در هر شهر قطب دیگر است و قطب الاقطاب قطب همه کس است
یعنی این همه خلفای بان عالم اند و هیچ کدام بمرتبه نبوت نمیرسد زیرا که ختم
پیغامبر این ما بود و نیز خصوصاً در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
چنانچه در حضرت که در زمانی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حضرت اویس قرنی قطب بودن

که این اولیا در مرتبهٔ نبوت هستند چنانکه ملائک مقرب اند که حضرت جبرئیل
وحی آورد و حضرت میکائیل نامزد باران است و چندین کرور ملائکه
تابع او یند و حضرت اسرافیل صور در دهن گرفته است و منتظر امر حق تعالی
همچنین بعضی رجال الغیب نگاه بانان عالم اند چنانچه کوتوال و شحنه و تابع
او نگاه بانان شهر باشند حاکم نایب پادشاه است از وی خواهی پرسید همچنین
اگر از ملکیت عروج کند بروحانیت برسد و اگر از روحانیت عروج کند
بر حقانیت برسد خلیفهٔ حق شود و نایب او عالم باشد پس از رجال الغیب
و شرح ملکیت و روحانیت و رحمانیت در باب پنجم نوشته شود
باقی الی بایزید   خواجه علاء الدین عطار خلیفهٔ خواجه بهاء الدین
نقشبند است روزی حضرت خواجه فرمود ای علاء الدین مرا در مرتبهٔ
قطبیت مخیر کردند اختیار نکردم اگر ترا نیز اگر مخیر میکردند بهتر آن بود که
اختیار نمیکردی چونکه اگر قدس جبرئیل و صفوت آدم و خلت ابراهیم
و شوق موسی و طهارت عیسی و محبت محمد مصطفی و مقام جمیع انبیا صلوات
الله تعالی و سلام علیهم اجمعین بتو این مقامات حاصل شود وسیلهٔ مطلوب
اند نه عین مطلوب پس وسیلهٔ مطلوب عین مطلوب شود خود محجوب است
قال النبی علیه السلام من احب اعطاه لغیره فهو شرک بالجبار قال
الله تعالی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و نیز نقل است که حضرت

امام اعظم

امام اعظم رضی الله تعالی عنه که از اجتهادهای او چراغ شریعت روشن است و او
سراج امت حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود در زمان او که قطب و تابع مذهب
او بود الحال اول اجتهادهای میفرمود و میکرد تابع از متبوع بهتر نباشد و فرق التابع
حضرت امام اعظم و اویس قرنی است پس که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم
یکبار ندیده الحال او فرمود در آن بود بهتر اند از زمین که دو باشد و از اهل اولیاء امت
که قطب و غیر قطب باشند صحابه بهتر اند از صحابه انبیا بهتر اند و از انبیا مرسل
و از مرسل اولوالعزم بهتر اند و از اولوالعزم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
نبوت در هر باب پس که حکمی را حق تعالی قوت داده است و بشر نداده چنانچه حضرت
خضر [illegible] که از خلیفهٔ او امت حضرت شعیب علیه السلام خراب شود از میان امت حضرت
لوط از زمین بر گردد [illegible] از آواز او از پیغمبران بهتر نباشد اگر چه در این
او حضرت شعیب حضرت لوط علیهما السلام عاجز بودند همچنین حق تعالی اگر بشر را
قطب [illegible] اوراد [illegible] تا بعین و دو از ده امام و مجتهدین اهل
سنت وحی [illegible] بهتر نباشد چنانچه حضرت منکر و نکیر جبرائیل عالم دار نور جبر
نور [illegible] عالم [illegible] از [illegible] شیطان شیطان [illegible] عالم
[illegible] اعتبار و قطب عالم را از حالت [illegible] عالم دار
[illegible] اذن الهی در تصرف [illegible] نهایت ملکیت [illegible] نور را
[illegible] نور [illegible] نور الله گردد جمیع نبوة و [illegible]
[illegible] علم الله [illegible] و تجلیات جمیع در جمیع و نور الله در نور الله است

بود که بهشت را حور و قصور و انهار و اشجار ... همه نورست بل این نور
حجاب نور الله گردد علیه الصلوة والسلام الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآ
خرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله تعالی عبارت ازینست
حسنات الابرار سیئات المقربین اگر کسی گوید چون ملکیت نورست حجاب
نور الله چون باشد گوییم ملک مقرب و عقول سفلی دیدار حق تعالی نبینند مگر
حضرت جبرئیل یکبار از نبی خود قیاس کنید که ملکیت از روی تبلیغ وحی نیز
بهتر نباشد و آن بهتر می بود حضرت خضر و الیاس پیغمبران بود و ایشان قطب
می بودند تا قیام قیامت که پیغمبران از همه اولیا بهتر اند و مرتبه یکی است
اما در درجات مراتب و فضل فرق است ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض
وتلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض همچنین مرتبه ولایت یکی است اما
در مراتب و فضل و درجات فرقست بهر مرتبه قطبیت و سط و اولیا
و انتهها و ولایت منتهیان دانند و شرح این طویل است اما عاقلان را
این مقدار کافی است و دانش ناسوت و سیر آن و تصرف آن خود حقیر است
بلکه دانش هفت آسمان و زمین و لوح محفوظ در عالم صغیر است
و از عالم کبیر دورست زیراکه دانش مخلوقست و دور از دانش خالق
و دانش خالق که در عالم کبیر است علم الله و توحید حقیقی و مشاهده و تجلیات
است و سیر هفت آسمان و زمین و دانش آن بیهوده است زیراکه خاطر اند
و در فنای ایشان حضرت اسرافیل منتظر است و صور در دهان گرفته است

و سیر در عالم کبری

و سیر در عالم کبری سیر الی الله و مع الله و فی الله و بالله است و شرح این طویل است
در منازل الملک ... نوشته شود سیر ناسوت و دانش آن و تصرف آن که قطب راست
و از سیر و دانش ملکوت و ناسوت و جبروت و لاهوت دورتر است و مقربان حق تعالی
بر دانش ناسوت سر فرو نیاورند زیراکه شیطان در دانش ناسوت و سیر آن و تصرف
آن تقدیر دارد بلکه خبر ما از دلهای انسان وصی دارد و جاریست درون فرزندان
آدم النبی علیه السلام ان الشیطان یجری فی الانسان مجری الدم از نتیجه
دانش ناسوت و سیر آن و تصرف آن اعتبار نبود و چنانچه در خبر است که در زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه السلام منافقی آمده بت او در بغل گرفته نماز میکرد و نیز حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم و صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دل بخدا داشتند و دل بجانب
ایشان نکردند اگر میکردند از حق تعالی باز میماندند و نقصان نماز میشود که
الصلوة معراج المؤمنین عبارت ازینست او در معراج فرغیر گرفتن حرامست
و طرب اطمینان گرفتن نقصان در عالم کبیر است و روی دل از جانب حق تعالی
گردانیدن است چنانچه روی ظاهر گردانیدن از کعبه فسادی نمازست همچنین روی دل باطن
از حق تعالی گردانیدن مقربان را فساد نماز است چنانچه در خبر است که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بلشکری برآمده بود و در صحرا فرود آمد نالی شتر خاص حضرت
علیه الصلوة والسلام گم شد هر چند صحابه علیهم الرضوان جستند نیافتند و آن شتر زیر درخت
مغیلان بود و آن درخت نیز نزدیک حضرت بود علیه الصلوة والسلام حضرت جبرئیل
علیه السلام بیامد و خبر آن شتر را بر او رسول کرد و دانش ناسوت بهتر می بود ایشان

اختیار میکرد نه از دانش ناسوت دوم آنکه ایشان هم خود اگر چه زنده باشد و دل توقف
چنانکه چنانچه در خبر است که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بلشکر برآمده بود
و در میان لشکر شتری هست بود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم برای تجدید وضو بیرون
لشکر برآمده بودند ناگاه شتر را خود فروشی در اصحاب افتاد و آن شتر بجانب
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد که رفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام نیز از دوا
کناره میرفت و هر چند که حضرت صلی الله علیه و سلم از وی کناره میکرد آن شتر نیز بر آنجانب
میرفت فروشی بسیار در میان صحابه علیهم الرضوان افتاد و چنانکه حضرت
علیه الصلوة والسلام را نیز نزدیک کردید شتر بود زانو نشست و سر فرود آورد و گویا شد
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حیرانم که از کدام وجه هست میشوم حضرت علیه
الصلوة والسلام گفت که بگو گفت مرا از کر سوار مرشد از آنجهت میشوم
و من عهد می دهم که اگر یکبار سوار شود از هست نخیشوم و نیز در خبر است که
چون حضرت در شان عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها تهمتی بستند که
آن لائق گفتن نیست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را دل بجانب
ایشان کشید و حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها از آن منزه بود
ده آیت برائت اظهار عفت آن فرستاد حضرت رسالت پناه را علیه الصلوة والسلام
خاطر مبارک جمع گشت که در وقت بوده پس انبیا غیب دانستن از علم ناسوت
مهجورست و حضور قلب در مشاهده حق تعالی از آن حاصل میشود
قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان

اتبع الا ما یوحی الی

اتبع الا ما یوحی الی یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که نمیگویم شما را که نزد یک من است
خزینهای خدای تعالی که در روز میین است [illegible] و نمیدانم
غیب را که در دل شما است و خبر شما است و نمیگویم شما را برستی که من فرشته ام
تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم من هم بچو شما بشرم ولکن متابعت نمیکنم مگر
آنچیز را که وحی کنند حق تعالی بجز من چنانچه در خبر است که حضرت نوح علیه السلام
را کافران گفتند که مسلمانان که متابع ایمان آورده اند ظاهر او زده اند
به باطن پس نوح علیه السلام فرمودند که عمل بظاهر میکنم نه بباطن که باطن
دان خداست تعالی الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین
یعنی حضرت نوح علیه السلام فرمود که خدا دانا ترست در نفسها ایشان [illegible]
از صدق و خلاص و اگر حکم بباطن ایشان کنم پس بدرستیکه من [illegible]
از ظالمان باشم چه انبیا را از بهر آن حکم بر ظاهر است نه بباطن پس اگر باطن [illegible]
بود انبیا محتاج اگر کسی را علم ناسوت حاصل شود فرق بایدکرد که
شیطانی است یا رحمانی چونکه حاصل شدن یکی است اما آن یکی منقول است و دیگری
مذموم همچنان بود که قناعت و بخل یکی است اما قناعت مقبول است و بخل مذموم
همچنین سخاوت و اسراف یکی است سخاوت مقبول است و اسراف مذموم
همچنین تواضع و چاپلوسی یکی است تواضع مقبول است و چاپلوسی مذموم
همچنین رشک و حسد یکی است رشک مقبول است و حسد مذموم همچنین وقار و تکبر
یکی است وقار مقبول است و تکبر مذموم پس ای عزیزان و برادران و دوستان
اینجا از سر انصاف نظر کنید و گوش جان بشنوید که مقید بدانش ناسوت و معامله

ناسوت شدن نقصان عالم ملکوت و جبروت و لاهوت اگر بهتر میبود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم و فلق و را خرمن را میبود و حق تعالی امر میکرد این چنا بود که قصر ان بود
چهار طبقه طبقهٔ اولی که ناسوت است الی وحوش و طیور و جن و ملائکه
انسان است و جز گیاه و سرگیاهی و وحوش و جز شاه و در طیور که رفتن مگر
خوبست و میان را که بصفت اولئک کالانعام بل هم اضل موصوف شده اند
جز چه در هوا و کرد دریا و جن و چه این که رفتن ملک کالیست و معلوم
کردن بجهت محبت دنیا که در دل ایشان است و بجهت هوا و هوی و نیز همه ایشان
ملک احوال درویشان است حاشا و کلا که از ان دل چیز کاین تر شود و توقف بیرا
کشته بجهت بهم برا این معجزه نبود که کشف قلوب بابرا حوالی هوا بر بودن با آب فتن
و نتوان باشد را اینجا هم در ناسوت است و معاملهٔ دانش ناسوت و در حوضه این تفتیح نموده
دیگر که در ملکیت و روحانیت و رحمانیت است بگویم و آن این است که حق
تعالی چون بحریست بیکران و مثال آب ان بحر حیوانند و لذت ان بحر حیوانات هستند
که صفت قدسی است و لذت آب میچشند و لذت دیگر انبیا و اولیا که میوه نشو لذت
جسته نه میوهٔ الوان و بوی گل ریحان غیر نشود و آن آب در همه نباتات منبسط
پس چون ان بحر خاص که رنگ گوناگون خود که صبغة الله اشارت بر ان است
ظاهر کنیم و لذت انواع انواع خود عیان سازیم جز برای عالم آفرید
و آدم جمال بنباتات و اشجار است آفرید که آدم را مراتب بسیار است بعضها
بجای قسمی خاشاک اند و بعضها درختان بی میوه که لایق آتش اند بعضها
بجای گل ریحان که ملکیت است و بعضها بجای میوهٔ الوان که روحانیت و رحمانیت است و لذت

الوان ظاهرست پس آب ان بحر در جمیع نباتات محیط است و در میوهٔ الوان
و گل ریحان و خس خاشاک و خار به پایان بود و در گیاه بشکر و زهر قاتل بهمه
ظهور است که آب هست و شاخ و برگ ندهی بهمه بهار است اما فرق در میان گیاه بشکر
و زهر قاتل پیدا کرد و در میان بوی گلها و رنگارنگ و در لذت میوه های الوان
فرق پیدا کرد و در میوها ترشی و شیرین و تلخ که اصل و اوسط داد تا اشرف
فرق پیدا کرد و در میان زهر قاتل که کفر و شرک و بدعت و ضلالت است و بشکر که اسلام
و ایمان و ایقان و عرفان است فرق پیدا کرد و لا یستوی الحسنة و لا السیئة اشارة
بر ان است و هر کسی که نیست حق تعالی و را این اولند و بینند ملحوظ و ذوق نمود
[illegible] اب دیدن و لذت آب چشیدن ملکیت است و لذت گوناگون میوه ها
و بوی گلها رنگارنگ دانستن روحانیت و لذت چشیدن و عیان میوه شدن رحمانیت
پس کسی که ملکیت حاصل کرد و احوال ناسوت معلوم گشته بلکه احوال بصفت امکان
در میان معلوم شود انرا اعتبار نیست کرد روحانیت و رحمانیت حاصل نکرد و بصفت
این حدیث موصوف نشود لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی
مرسل عبارة از انست چنانچه حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس
سره میفرماید که اگر کسی از ریاضات و عبادات و مجاهدات و از اذکار و افکار
و ادعیه و اسما و دانش اشیا تا نور نیابد و سیر ان حاصل کند بی فایده و او وقت
ضایع کند چنانکه حضرت اسرافیل علیه السلام صور در دهن گرفته است که امر حق
تعالی شود که اتش بزاد عالم برهم زنم و چیز یکه در عالم برهم زده شود و معمول
درخشان و شیر ان سبک بود است چنانچه حق تعالی می فرماید که او ما ینظرون

ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون قد اقترب
اجلهم یعنی آیا نظر نکردند و ندیدند در آسمانها و زمینها و آنچه آفریده خدای تعالی از
هر چیز و آنکه شاید که اجلهم نزدیک رسیده است هر گاه فنا و این یعنی
با این عظمت و قدرت که حق تعالی در آسمانها و زمینها و عجایب و غرایب
از هر چیز آفریده از فنا خود اندیشه که از اعتبار نیست و مقصود رضای حق
تعالی و لقاء او است از دوست این جهان فانی تو را بس است و نعمت آن جهان الباقی
بس است تو را بس است که دل بربست از دوستی و مشاهده حق تعالی و تجلیات او
حاصل کرده کمالیت دل آیینه ذات و صفات است پوینده اسم مظهر حق
علیم علی نعمات بیقین هر کس بخواهد که بیقین دانند حق دل پاک گذارد
از من ما ذره دوستی آنها را مراتب رجال الغیب متصفا و تست که ایشان
رجال از سیصد و پنجاه و شش تن کم نباشند مرتبه اول سیصد تن اند که
بعرف ارباب سلوک ایشان را ابطال گویند که طریقه باطل و هوس
را باطل کرده اند ایعزیز دویم مرتبه چهل تن اند که ایشان را ابدال گویند
تبدیل اخلاق ذمیمه بحمیده کرده باشند مرتبه سیوم سیاح است و این ها
هفت تن اند که بعضی در سیر و سیاحت بکار سازی فلق بر مقتضای اراده
حق مشغول اند و از جمله سیصد و چهل و هفت تن که ذکر کرده شد این کلام را
مرتبه ارشاد نیست و باقی نه تن دیگر اند که اهل ارشاد اند که حقیقت آن
تحت تجلیات ذاتیه و صفاتیه مضمحل و ناچیز شده اند و حضرت واجب الوجود
جهت تکمیل ناقصان باز ایشان را باز تنزل داده و مراتب ایشان نیز مختلفات

اول پنج تن اند که ایشان اوتاد اند و سه تن دیگر اند که غوث و قطب
الاوتاد هم گویند و یکی دیگر است که قطب الاقطاب است که نایب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم و او پیوسته از حضرت عزت مستفیض است و خلق
عالم بواسطه او مستفیض اند و نیز در خبر است که اقطاب عالم که قیامت
ظاهر شوند آنهم نایب امیر المؤمنین صدیق اکبر اند رضی الله تعالی عنه
و او نایب حضرت رسالت است صلی الله تعالی علیه و سلم و او نایب حضرت
جبرئیل علیه السلام مراتب ولایت چهار است کبری و عظمی و اوسط و صغرا
در کرام از چهار مراتب را سه مقام است بدایت و وسط و نهایت
پس مقامات ولایت دوازده باشد و در بدایت و ولایت صغری جمیع
مؤمنان مندرج اند و آن سیصد تن ابطال صاحب مقام نهایت
این مرتبه صغرا اند و ابدال صاحب مقام بدایت و سطی اند و سیاح
در وسط وسطی مقام دارند و اوتاد در نهایت وسطی اند و غوث و قطب
ثلثه مقام بدایت کبرا است و قطب الاقطاب صاحب وسط کبرا است
و نهایت آن نیز بدایت عظمی است و بدایت عظمی مقام چهار یار
کبار است و وسط و نهایت آن نصیب حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم
و این حدیث مدینة العلم و ابو بکر سقفها و عمر حیطانها و عثمان
ارضها و علی بابها اشاره بوی یعنی است و صحابه عظام همه صاحب
ولایت بودند فاما هر یک در صفتی خاصه کمال داشتند این است صعم

مراتب ولایت و للکل درجات مما عملوا و ما ربک بغافل عما یعملون
هست درین دایره لاجورد مرتبه مرد بمقدار مرد انبساط یکفرانو
اهل تحقیق باقی همه خویشتن پرستند فانی از خود و بدوست باقی این طرف
کز ستند و هستند الغیر رجال الغیب دیگر نود رجال الله دیگر و رجال الله
بهتر اند از رجال الغیب و رجال الغیب را حضر هست که مقصود بنی آدم تن
اند و رجال الله را حضور نیست و فضل ایشان حق تعالی در قرآن بیان میکند
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء
الزکوة همچنین قطب حق دیگر است و قطب عالم دیگر است و قطب حق
را سیر در عالم کبیر است که ورای عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و آسمان
و زمین است و بیرون خلق و محبت و ذوق و حالت و یقین و معرفت
او کشف و کرامت و خوارق عادات نیست و بصفت این حضرت
موصوف شده باشد که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
و لا نبی مرسل عبارت از نسبت که و بشر فرشته هر دو این آیت مشرف شده که
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار اشارة برانست
و مخطوب بخطاب این آیت شده باشد که و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی
عبارت از نسبت که و قطب عالم را سیر در عالم صغیر است که از عرش تا تحت الثری
نیست خصوصا در عالم ناسوت و جز احوال ناسوت و از حرکات و سکنات ناسوت خبر
دارد و بصفت این آیت موصوف شده باشد که و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم

افلا تبصرون

افلا تبصرون عبارت از نسبت که و شرف هر دو این آیت مشرف شده باشد
که فاینما تولوا فثم وجه الله اشارة برانست و بخطاب این آیت مخطوب
شده باشد ان ارضی واسعة فایای فاعبدون لیس قطب حق چون قطب عالم
نباشد زیرا که قطب حق از انسانیت و ملکیت و روحانیت و رحمانیت طی کرده
باشد و قطب عالم از انسانیت و ملکیت طی کرده باشد و روحانیت و رحمانیت باقی
است اگر چه مرتبه خواص ملک رسیده باشند مرتبه خواص بشر نرسیده است که خاص
بشر افضل است از خاص ملک زیرا که احوال ملکیت چیز دیگر است و احوال
روحانیت و رحمانیت چیز دیگر است چنانچه نقل است که حضرت سلطان
بایزید بسطامی قدس سره معلوم باید کرد شکر و سپاس مر آن خدا را که مرا فرشته
نیافرید گفتند چرا گفت ایشان دو عیب دارند یکی آنکه ترقی حالات ندارند
چنانچه آفریده شده اند همچنان هستند دیگر آنکه دیدار حق تعالی نه بینند
مگر حضرت جبرئیل یکبار پس قطب حق روحانیت و رحمانیت حاصل کرده و
قطب حق شد جمع در جمع در امور اجمال و تفصیل پس دو حاصل کرده و قطب
عالم ملکیت حاصل کرده در تفرقه بود اند و در تفصیل نهایت در امور و
حق رو قطب عالم بودن که ملکیت هیچ است که حسنات الابرار سیئات المقربین
عبارت از اینست چنانچه نقل است که حضرت عبد الله تستری را کشف و کرامات
و خوارق عادات و مقام عالی و احوال لا یزالی بسیار حاصل شده بود که
آن در تذکرة الاولیا مشهور است آخر حضرت شیخ جنید بغدادی قدس الله سره مکتوب

117

عجب نیست قدس سره در رساله نوشته است این نقل در تذکرة الاولیاست از نفحات خود قیاس کنند که
ملکیت چیز دیگر است و روحانیت چیز دیگر واکر روحانیت حاصل شده باشد
و جسمانیت حاصل نشده باشد او نیز متوسط است نه منتهی چنانچه نقل است که حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره می فرمایند که بسیار سالکان را دیده در کشف
و کرامات مانده اند و بسیار کسان را دیدیم در عشق و محبت و ذوق و یقین و حالت مانده اند
و بسیار کسان در توحید و معرفت مانده اند خصوصاً حضرت شمس تبریزی و مولانا روم
و شیخ عطار و مانندان ایشان کم شوند در کوچه مانده اند و در وصل مجموعی
نیافتند این نقل در رساله خواجه است اکر کسی کوید که مرتبه قطبیت
بالاتر است از نبوة کافر کردد زیرا که قطبیت از نبوت بهتر باشد
همه انبیا قطب کردند و قطب حق بهتر است از قطب عالم و قطبیت
حق انبیا بود و تابعان خاص ایشان بسیار بوده است که از سبب
آن انسانیت حجاب است و انسانیت ملکیت حجاب است و ملکیت از روحانیت
حجاب است و روحانیت از جسمانیت حجاب است و چون از جسمانیت بگذرد
آن مقام مغفور و محمود است و تعریف مقام مغفور و محمود در باب معنی
نوشته شود اکر کسی را ملکیت حاصل است و روحانیت حاصل نشود
متوسط است نه منتهی چنانچه عزیزی میگوید که شیخ نور الدین کشمیری را در خواب
دیدم کفتم ای شیخ زاده بجا چگونه ایست کفت از حضرت شاه که
عبارة جسمانیست کفتم این احوال تفصیل بیان میکویی که جسم مثالی

فصل نیست که نو

118

قفس است و قفس را اینچنین و انچنان محکم باید تا هوای راه نیابد و در و
قفس را دو شاه باز است که آن روح است و خلیفه خدا است او را چگونه
بدست می توان آورد شیخ هیچ جواب نگفت و نزد او من کفتم
از درون شوق کشاده و از برون بکار باشد اینچنین زیباروش کم می بود دانور جان
و ظاهر خود را بار است شیخ و باطن وابسته بخدا شیخ کفت این کار مرد را است
که بار بجای و طلب نزد حلال و ادای حدود الله روح چون شهباز بخود در رود
جسم او نیز چون قفس شود سخن شاه باز روح را طیران کند در بستان الامکان چو لازم
کند سیر و در ناسوت بسیار کس است سیر ملا چو عارف را بس است نه دانش با لوت
از جمیع بهتر دانش لاهوت بزرک نعمتی است سیر در بالا بسر کرده است هر که مایل
کردد او ابهوت سیر در ناسوت بسیار کسی هیچ یکی نشناسد را بازالهی عار فائز
کرده است شد که از سیر ناسوت شد یا الهی بر چنین ناتوان کمک ده
نصیبش سیر لاهوت از زمان و نیز نقل است که چون شیخ نور الدین خلوت
کزید علی همدانی قدس سره ملاقات شد بعضی امیر فرموده که چرا خود را
ضعیف کردی شیخ کفت یا امیر ترسیدم که نفس سرکش غالب آید و
مرا هلاک کند که کم خوردم و شهوات نیست تیز رو را بهر جانب میدواند
دیابیم نفود این کار از دست ما نیاید حضرت امیر فرمود نفس را ست کمتر کار
کردن ادای متابعت ظاهر و باطن سیف امیر باشد بس نفس را چون خلق

119

تکلیف نکرد تکلیف کردن کند است کما قال الله تعالی لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و نیز فرموده است یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا
و نیز فرموده است یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و نیز فرمو
ده است کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین اما میانه باید
خورد و ضابطه حدیث چون بدان ناطق است نفسک مطیتک فارفق بها
یعنی نفس تو مرکب تست بار بر وی باندازه طاقت نه و در خبر است که علمای
شریعت و طریقت گفته اند لا یجوز الریاضة بتقلیل الاکل والشرب
حتی تضعیف البدن الصادق لما قال النبی علیه السلام لا تشتغلوا
علی انفسکم یعنی مبالغه مکنید بر نفسهای خود نه چندان بخور [illegible] برابر
نه چندان که از ضعف جانت برآید الغرض بباید دانست که بعضی
هستند که ظاهر ایشان را بقواعد شرع آراسته و باطن ایشان با اخلاق
ذمیمه نفسانیت ویران از درون بار زنار ظاهر اگر گلها باطن
خارها و بعضی کسانی هستند که باطن ایشان آبادان و ظاهر ایشان
از متابعت سنت پیغمبر ویران این نیز نقصان بود و بعضی
هلکی که در ضلالت افتادند و گمراه شوند از ریاضات شاقه و می آموخ
ت دشوار شوند و عقل و عقاید ایشان مخالف امر خدا و رسول او افتا
د و بعضی مرتاضان و محسوسات فرو رفتند و سیر در عالم ناسوت بقدر

چو حصله حاصل

120

چو حصله حاصل کردند که طلسمات و جفر و علم تب و نجوم و سحر و رمل و شعبده
و استدراج و جیونیت و کهانت حاصل کردند و هر کسی بقدر ریاضت
چیزها حاصل کرده است و از راه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که اول حدود
داده است اعراض کرده و دور از درگاه افتادند و این روش بسیار جو
گیان و مشایخان را ظاهر است الغرض روزی از روزها در مجلس فقیر علمای کبار
و اهل حال بسیار حاضر بودند از زبان یکی برآمد که حالتی به مردان بودند
اگر با یکدیگر صحبتی است می شود در مراقبه می رفتند و چو سوالی جواب از دل
میکردند فقیر پاسخ برایشان زد و گفت که این زمره دانسته کیفیت این
خلاف سنت است و آنچه خلاف سنت است خالی از حرج نیست
گفتند درین چه حرج است گفتیم حرج آنست که روح پادشاه عالم
صوری و معنوی است و در عالم صوری از محسوسات وزیر عقل او وزا
رت داده و آن وزیر شنوائی بگوش داده و آن گوش بکار خود مشغول است
و بینائی بچشم بخشید او نیز بکار خود مشغول است و گویائی بزبان بخشید او
نیز بکار خود مشغول است همچنین هر عضوی که بهر کاری [illegible]
همه بکار خود مشغول اند و پادشاه روح بجای پیوسته بهمه یکرنگ جلوه
کرد پس اینجا از راه انصاف نظر کنید که ارکان پادشاه کار یکی
کنند یا خدمت کاری که زبان بهمه بکند یک برد باشد پاینه حرج مخالف

۱۲۱

سنت این است و خود شد آنست که دست و زبان و چشم و گوش و
اعضاء دیگر بکار خود مشغول کند و دل را وابسته بخدا کند
از درون خواهش او و از برون محافظ وی شود همچنین حالی که با شاه او
بود فرزانه پس همچنان باشد که مرد دل باشد که کوزه آب بر سر کرد فاتن
بغیرانه دست عادت کرده است از پا براه میرود و از دست کار میکند
و از زبان سخن میگوید و از گوش سخن میشنود و از چشم چیزها
می‌بیند اما دل بجانب آن کوزه باشد که مبادا بیفتد و نیز گفته
اند که استدراج آنست که از عبادت و مجاهدات چیزها بیند اگر چه
مخالف شرع باشد و شیطان باشد و شیطان از آن معلوم میشود که
انانیت زیاده شود چنانچه فرعون بود و کهانت آنست که دیوان
می‌بایند و چیزها از علم غیب گوید و بینند و کی بینند و شنوند که
اعتبار کنند هر دو کافر میشود و محکوم شیطان شوند و سوم
وعادت دیران کیرند و چیزهای عجایب و غرایب مینمایند چنانچه
دجال مینمایند و معدن عجب و غرور شیطانست و معدن استدراج
فرعون است و معدن کهانت دجال است سر رشته این سه تا یکی دیگر ان
تابع و لشکر ایشانند که ایشان اصل اند و دیگران فرع الغرض
عبادات و ریاضات محک است که جوهر هر کسی از آن ظاهر می‌شود

و اگر کسی بد جوهر است

۱۲۲

اگر کسی بد جوهر است جز او ظاهر نشود که فی قلوبهم مرض فزادهم
الله مرضا اشاره بر آنست و اگر کسی را جوهر نیکی است نیکی او زیاده
میشود و جوهر او روشن تر گردد که لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم
عبارت از آنست چنانچه اگر کسی عبادات و ریاضات برای دنیا
بکند دنیا میسر است و ذوق آنکه تجلیات شیطانی و جنونیت و استد
راج است و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها عبارت از آنست و اگر
کسی برای آخرت بکند آخرت میسر است و ذوق و حصول کشف و
کرامات و خوارق عادات است که و من یرد ثواب الاخرة نؤته
منها عبارت از آنست و اگر کسی برای لقاء الله بکند لقاء الله
نصیب ... ذوق آنکه حصول علم الله و توحید حقیقی و مشاهده
و تجلیات است که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
اشاره بر آنست چنانچه عبادت کردن یکی است اما موافق عزایم و نیات
ثواب حاصل است همچنان بود که بوسه بر قرآن از روی حرمت است
ثواب آن بخشیده میشود و بوسه بر فرزندان از روی الفت لذت مهر
بخشیده میشود و بوسه بر عیال از روی شهوت است و لذت آن بخشیده میشود
همچنین عبادات را بموافق عزایم و نیات لذتها است که برای هر یک او
مر شود و ذوق آنجا حاصل است قال المحققون الواصلون العارفون
الکاملون الاستدراج علی سبعة انواع استدراج العامة الخلق عن
عمل الخیر بالعز والجاه و زینة الدنیا والفخر بها و تغیر و استدراج

العلماء عن عمل الخير بالفضل والرياسة ومحمدة الخلق والبحث والجدال
والفخر بها والتفخر واستدراج الزهاد عن عمل الخير بحصول الكشف
والكرامات والخوارق العادات والعبادات دون المعبود والفخر
بها والتفخر واستدراج العشاق عن عمل الخير بحصول العشق واطوار القلوب
واحوال الروح دون المعشوق والفخر بها والتفخر واستدراج العرفاء عن عمل
الخير بحصول المعرفة والمقامات دون المعروف والفخر بها والتفخر واستدراج
المحبين عن عمل الخير بحصول الاسرار والطير دون المحبوب والفخر بها والتفخر
قال الله تعالى سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ
كَيْدِي مَتِينٌ وقال أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ
يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ والعز من [illegible] قال النبي عليه
الصلوة والسلام يحبط الاعمال حبوط الحسنات توجد في كثرة السيئات
كما قال الله تعالى وبدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون وقال والله يعلم
المفسد من المصلح كما قال النبي صلى الله عليه وسلم وكم من صائم يكون صومه
وبالا عليه يوم القيامة وكم من غاز يكون غزوته سلاسل اغلال يوم القيامة
وكم من متصدق قائلون صدقته وذكر انه زوال الاعمال يوم القيمة
قيل يا رسول ما افسد الاعمال قال اكل الحرام ورؤية المخلوق من
تابع النبي في احوال باطنه بصفت ما زاغ البصر وما طغى
وفي احوال ظاهره بصفت ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها
ولا تتبع اهواء الذين لا يعلمون قال العرفاء في الاخبار رويت

القرب في القرب

القرب في القرب ابعد البعد ورؤية الانس في الانس اعظم الوحشة ورؤية
الذكر اشد النسيان ورؤية المعرفة في المعرفة اكبر تفرقة ورؤية العشق
في العشق اعجب العجب ورؤية الزهد في الزهد اعظم الذنب ورؤية العلم
في العلم اجهل الجهل ايضا كلما ظننت اني وجدت تحيّنت فقدت
۱۳۴ ولكن ظننت اني فقدت تحيّنت وجدت قال ابراهيم ادهم الهي
من عرفك فلم يعرفك فكيف حال من لم يعرفك وقال الصديق رضي
الله تعالى عنه العجز عن الادراك ادراك وقال علي كرم الله تعالى وجهه
التفكر في ذات الله اشراك از دولت انجهان شناختن بس است ز نعمت انجهان لقا
بتو بس است كما قال النبي عليه الصلوة والسلام من سأل عن التوحيد فهو جاهل ومن
اجاب فهو مشرك ومن عرف فهو كافر يعني اگر كسي از حقيقت ذات حق تعالى و چگونگي
او سوال كند پس او منافق است و اگر مسئول از چگونگي حق تعالى جواب
گويد پس او كافر است كما قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تسئلوا
باب دهم عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم **باب دهم در بيان تعليم**
وحقيقت آن كه علم ظاهر و باطني است قال الله تعالى والذين اوتوا
درجات يعني دانايانكه داده شده است علم را ايشان درجها بالا در جهها باشند كه بهترين
چيزيكه در دنيا است اين علم است كه علما بعد از انبياء وارث انبيا باشند چنانچه
حديث نبوي بدان ناطق است كه العلماء ورثة الانبياء يعني علما وارث انبيا
باشند ونيز حديث مايد كه علماء امتي كانبياء بني اسرائيل يعني علماء امت من

مانند انبیاء بنی اسرائیل اند فضیلت او العلیم برد هرکرا العلم بیش رفعت بیش
به قیمت هر کسی بر آنست او دانست سازا فزون تعلیم قیمت خویش از بزرگان شرف علم
معلوم کردی و بقدر و صدق علم حاصل کردی باید که در عمل بکوشی و اگر عالم بی عمل مانند
شمع است بی نور که العلم بلا عمل کالقندیل بلا نور اشارة بر آنست چنانچه حق تعالی
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان
تقولوا ما لا تفعلون یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید چرا میگوئید آن چیز را
که نمیکنید بزرگست از روی خشم نزد خدای آنچه بگوئید آنچیز را نخواهید کرد
بر چه گوئی باید اول آن کنی ورنه بر خود گفتگو ز کنی پس هر که سخن گوید و
عمل بدان نمیکند در سر عقاب باشد که اتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم و عبارت از آنست چنانچه حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم در شب معراج دید که لبهای جمعی را بمقراض آتشین
بریده می کنند چنانچه در تفسیر از آیت فتأتون افواجا می آورد که
فردای قیامت ده فوج میشود از آن جمله یک فوج از علمای بی عمل باشند که
بردار آتشین آویخته و جبه آتشین پوشانیده و لبهای خود بخود
می گزند پس اگر کسی گناه دانسته بکند او را هفتاد بار در دوزخ اندازند
و هر که نادانسته بکند او را یکبار چنانچه در حدیث نبوی آورده که ویل للعالم
سبعین مرة و للجاهل مرة و نیز میفرماید که نعوذ بالله من علم لا ینفع
و نیز میفرماید که العلم بلا عمل وبال والعمل بلا علم ضلال از خدا بگو ای عالم تغیر کو...

کر در عمل نکوشی

کر در عمل نکوشی نادان مفسری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم
که عمل نکنی شاخ بی بری العزیز این در حق کسی است که علم خوانده
او برای خدا باشد و عمل نکند و چه گوئی در حق کسی که علم برای دنیا
خواند و عمل در آن نکند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم میفرماید که من طلب العلم للدنیا فهو کافر ومن طلب العلم
للبحث فهو منافق ومن طلب العلم للعمل فهو مؤمن یعنی هر که
طلب العلم کند برای دنیا پس آنکس کافر است و هر که طلب علم کند برای
بحث نه که الزام دهد پس آنکس منافق است و هر که طلب علم
کند برای عمل که بخوانم برآن عمل کنم پس آنکس مؤمن است
چنانچه در خبر است که هر که از علم کسی را سؤال کند برای الزام
او و خود معلوم داشته باشد که لعنت بر وی بارد و نیز میفرماید که
من ازداد علما ولم یزدد ورعا فلم یزدد من الله تعالی الا بعدا
ومقتا و نیز میفرماید که کل عالم لم یعمل بعلمه فهو سخرة الشیطان
یعنی هر عالم عمل نکند بعلم خود پس آن عالم مسخره شیطان است و نیز
میفرماید که ظهر المفتی جسر علی متن جهنم یعنی پشت مفتیان دیده
بر ما چی پل است بر پشت دوزخ چنانچه در مفتاح النجاة آورده که
بسیار علما و زهاد را فردای قیامت بپرسند که چرا علم خواندید
و زهد نکردید که علم و زهد وسیله درگاه ما بود آنرا وسیله دنیا کردید

اگر میل دنیا داشتند اثرا از چیزی دیگر حاصل می باید کرد کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم من شر الناس قال العالم اذا فسد لانه یفسد بفسده العالم
یعنی پرسیده شد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که کیست بدترین از همه مردمان
گفت عالمی که تباه شود و فساد کند زیرا که اگر تباه شود او عالم
مردمان تباه شوند چنانچه حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس
بالباطل ویصدون عن سبیل الله یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
بسیاری از علما و زهاد و هر آینه میخورند مالهای مردمان بباطل
و باز میدارند خلق را از راه خدای تعالی که در علم عمل نمیکنند
و خلق اقتدا بر ایشان میکنند که در علم عمل نمیکنند کما قال
النبی علیه الصلوة والسلام لا تاکلوا من اخباز الملوک فان فیها دما
من دم مسکین یعنی مخورید از نان ملوک و امرا بسبب آنکه
آن نان آمیخته از خون مسکین است چنانچه شریعت وره
روان طریقت میگویند که اگر علما جمیع کردن مال حلال
مشغول شوند عامه خلق در شبهه درآیند و اگر علما در شبهه
مشغول شوند عامه خلق در حرام درآیند و اگر علما در حرام
درآیند عامه خلق کافر شوند که حلال را حرام دانند و حرام
را حلال دانند این ذم ایشان بر کردن ایشان است و مسلمان بودن

ایشان اشکال

ایشان اشکال چنانچه امیر کبیر حضرت سید علی همدانی قدس سره میفرماید که
اول تو مطیع امر فرمان نشوی و ز کرده گناه خود پشیمان نشوی
قاطع فقیه مفتی دانشمند الجمله شوی ولی مسلمان نشدی دا اسلام
مراد نفس کشتن است کما قال النبی علیه الصلوة والسلام النفس
هی صنم الاکبر و نیز میفرماید که لا یحب الله العالم السمین یعنی
دوست نمیدارد خدای تعالی عالم فربه را و همچنین در شان ایشان نزول
آیه فاقدروا الله حق قدره نیز نوشته شده عالم چو کلمات از تن
بر دارد کنه او خود نشانی کم است که او اعتبار کنند ای عزیز علما سه طائفه
اند عالم بیانی و عالم عیانی و عالم ربانی و علم الیقین و عین
الیقین و حق الیقین عبارت از نست و علمای بیانی نیز سه طائفه
اند مفسر و محدث و فقیه و این علم از تعلیم معلم که بشر است حاصل
میشود و این علم وسیله علم عیانی و لدنی است و اگر در این بجا نمی
و مطلوب او شود و فخر خود داند علم لدنی حاصل نشود
تا دام که بعمارت بدن مشغول است دانا بکرشمه سخن مشغول است
زاهد بفریب مردم مشغول است عاشق بهلاک خویشتن مشغول است
و علمای عیانی چنان باشند که اول بتحصیل علم ظاهر کنند موافق آنچه
از ریاضت و تصفیه دل و تزکیه نفس و نکته های دقیق از عقاید
شرعیه پیدا شود و توحید و معرفت حاصل کنند و علم توحید را بیان

شنیده‌اند هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد هفتاد و
دو سال فکر کردم شب و روز معلومم شد که هیچ معلوم نشد و مصنف نیز میگوید
علم رفتم از آن سر نهان دانستم راز دو جهان همه عیان دانستم
یک نکته مرا از آن همه حاصل شد دیدم از آن که هیچ از آن دانستم
و علم لدنی عبارت از آن باشد که حق تعالی بی واسطه علم توحید و معرفت حاصل
کند که حاجت هیچ معلوم نباشد که علم الانسان ما لم یعلم عبارت از آنست
چنانچه همه انبیاء را تعلیم علم باطن از علم بود بجنبانیدن علم که جز غیب و از غیب
و یا کشف قلوب و یا کشف قبور باشد حاصل شود و کلام این علم الیقین باشد و از
علم الیقین مشاهده حق تعالی حاصل شود و حقیقت اشیا معلوم شود و قل
رب زدنی علماً اشارت بر آنست حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
این دعا اکثر میکرد که اللهم ارنا الاشیاء کما هی پس علم الیقین
را نهایت نیست از ابتدا تا انتها گوناگون است تا اصل وصل قرب
حجاب گوناگون در میان بسیار است و عارف خدا شناس سیر
حالات است تا رسیده باصل و اگر حجاب او شود که العلم حجاب الاکبر عبارت
از آنست پس علم دین که علم دین بهر کس را لازم است که اگر علم دین
نباشد اسلام نباشد چنانچه در حدیث که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم هر روز هفتاد بار استغفار میکرد یعنی هر روز هفتاد
مقام معرفت را طی میکرد از مقامی بمقامی توبه میکرد که معرفت
و علم الیقین را نهایت نیست از اینجهت حق تعالی فرمود که و قل رب زدنی

علماً و نیز فرمود

علماً و نیز فرمود که ما نفدت کلمات الله از علم الله بسیار که از علم حاصل شود و بی
نهایتی است و علم علم حق خبر و عالم ربانی شود و عالم ربانی بهتر است از عالم عیانی
و عالم عیانی بهتر است از عالم بیانی و اگر کسی را این سه علم باشد او را همه بهتر است
و عالم بیانی بفضایل راه رود و عالم عیانی بدلایل راه رود و عالم
ربانی بترک وسایل راه رود و عالم بیانی بعلم توسل جوید و عالم عیانی
بکشف راه رود و عالم ربانی بمعاینه نظر کند و عالم بیانی فکر در آیت
کند که یذکرون الله قیاماً و قعوداً و عالم عیانی فکر در این آیت کند که
قل انظروا ماذا فی ملکوت السموات والارض و عالم ربانی از این کلمه در نگرد که
قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و عالم بیانی را امر و نهی و فرایض و سنن
و حلال و اجتناب از حرام فرض است و عالم عیانی را این خود لازم است
اما ترتیب اطوار قلوب و احوال روح و تزکیه نفس و تصفیه دل
و تجلیه سر فرض است و عالم ربانی را این خود لازم است اما در توحید از
احوال ملحد و موحد و در الهام و در وسوسه و از خیال باطله و اوهام
فاسده مرید را تربیت کند و حق را از باطل معلوم کند که این معلوم کردن
او را فرض است پس عالم ربانی طبیب حاذق است اما حکمت دنیا را طبابت
نکند چنانچه بزرگان گفته اند که هیچ طبیب احمق نیست که جهت علاج
کند بعد از آن مسهل اول مرید را از سکر و غفلت و معصیت هشیار کند و از بیمار

محبت مطلوب است تو نیستی و ما سوی الله علاج کند بعد از آن دراز کار و افکار در آورد
تا سیر باطل حاصل نخورد   اف ز ان خواهش مختصر کن بنشین درون خود سفر کن
از وهم خیال فهم ادراک در دل کر چه او بهشت آن بود کن مطلوب بهشت در دو عالم
از دل تو گذر از آن حضور کن این گشت و وصال جانان زین راه بود کسی خبر کن
خود بین بگذر از اندیش بگذار تحیر خبر اثر کن چو از مظهر حق شریعت آمد در مظهر حق
بنظر کن چو از بهشت حبیبی در رهٔ حق از جان دلت قدم ز سر کن   بیان آنکه باید (?)
طالب علم را و طالب حق را از دنیا و اهل دنیا پرهیز باید کرد چنانچه بزرگان گفته اند که
اگر عالم یا زاهد خانه دنیا دار رود و نیز از نصیحت باید دانست که او میل به دنیا
افتاده گه زهد و علم را شرف از ان بیشتر است اگر که خانه دنیا دار رود علم و
زهد را ابتر حقیر کرد است قال النبی علیه الصلوة والسلام العلماء امناء الرسل ما لم یخا
لطوا الملوک والسلاطین فان خالطوهم فاحذروهم فانهم لصوص الدنیا
لصوص الدنیا ایضا خیر الامراء زوار العلماء وشر العلماء زوار الامراء
مرده کاشته اغنیا روزگار از بر مرده کان صحبت مدار چنانچه حدیث
نبوی بوان ناطق است که ایاکم من مجالست الموتی قیل یا رسول الله بالموتی
قال الاغنیاء ایضا صحبت الاغنیاء ممیت القلب ایضا صحبت الاغنیاء
سم قاتل لا دواء له   برو از خلایق در صحبت مکن شاه (?) میباش که جان متوجه
بخدا غافل مشو از ذوق دل ذکر خدا   تا زنده جاوید شود در دو سرای بیش پایو (?)

دانست که علم

دانست هر طالب علم را و طالب حق را از دنیا و اهل دنیا پرهیز باید کرد
چنانچه بزرگان گفته اند که اگر عالم یا زاهد خانه دنیا دار رود و از برای
نصیحت باید دانست که او را میل به دنیا افتاده که زهد و علم را شرف
از ان بیشتر است اگر که خانه دنیا دار رود در علم و زهد را ابتر حقیر کرد است قال النبی
علیه الصلوة والسلام العلماء امناء الرسل ما لم یخالطوا الملوک والسلاطین فان
خالطوهم فاحذروهم فانهم لصوص الدنیا اللصوص الدنیا ایضا خیر الامراء
زوار العلماء وشر العلماء زوار الامراء   مرده کاشته اغنیا روزگار از پیش
مرده کان صحبت مدار چنانچه حدیث نبوی بوان ناطق است که ایاکم من مجا
لست الموتی قیل یا رسول الله بالموتی قال الاغنیاء ایضا صحبت الاغنیاء ممیت
القلب ایضا صحبت الاغنیاء سم قاتل لا دواء له   برو از خلایق در صحبت مکن
... بجلا متوجه بخدا غافل   دانست که عالم باید را علم او خبر است
حق و باطل او را معلوم کند و تزکیه النفس و تجلیه ... حاصل نمی شود و عالم
عالم یا زاهد علم او فرشته است که نام او ملائکه است و فرشتگان دیگر نیز همراه او
او میباشند و حق باطل ظاهر و باطن او را معلوم میکنند و همراه او در دنیا و آخرة
میباشند قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة یعنی مرد رستگار آنان که گفتند پرور دگار ما

نزا

الله بهشت پس بران گفتیم استقامت کردند فرود آیند بر ایشان ملائکه و این
گویند که مترسید و اندوه مخورید و بشارت باد شما را بآن بهشت که بودید که وعده داده
می شوید ما دوستان شما بودیم در زندگانی دنیا و در آخرت در دنیا از آفات نگاه میداشتیم
و الهام السنه میدادیم و حق و باطل معلوم میکردیم و بخز ولات جمعاد بشارت میدادیم بیابه
در بهشت که ملائکه معلم کسی شد که از اختلاف و همه یکبار شود و تزکیه نفس تصفیه دل و تجلیه
روح حاصل شده باشد و متابعت ظاهر و باطن نبی علیه السلام کرده باشد و قرآن که دلیل
و مطلوب او کرده باشد پس علم ربانی را که معلم او را حق تعالی است که لا علم لنا الا ما
علمتنا عبارت از نیست و علم آن است مالم یعلم اشارت بر آنست و علمک مالم تکن تعلم
تعلم عبارت از نیست و علم توحید حقیقه حق تعالی او را معلوم کند و چیزها در اینز
بجگشی چند و فهم بشر در ان نگنجد و از غیر حاصل نشود و این چیزها از سلوک پیر و بهشت
دور او نیز دو و بهشت چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه السلام تعلیم علم ظاهر
علم شریعت از حضرت جبرئیل علیه السلام بود و از علمها چون حضرت جبرئیل بیکار نیز
بود و خبر نبود است که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل اشارت
بر آنست هر شبی وقت سحر در کوی جانان میروم چون ز خود نامحرم از خویش پنهان میروم
میروم چون ز عقل و جان حجاب ره در کوی او لاجرم بی عقل و بی جان میروم
شد از نیم تن عریان در ره جانان چون ز بیرون عریان میروم
پرده بردارد ز خود از نیم شب تا وقت صبح من بران امید هر وقت سحر جانان میروم

ذره وام در شعاع

ذره وارم در شعاع آفتاب روی یار همچو ذره بی سر و پا یار کو یا میروم
چون حسین از وجود فنا شد مانند باقی او بحق که گاه رای ذره او گاه خندان میروم
بسی ما پیدا و بهشت عالم ربانی را اسرار قرآن که باطن قرآن است بواسطه
قرب خاص حق تعالی از بهره قرآن حاصل است که اهل القرآن اهل الله
خاصته عبارت از انست و اسرار احادیث قدسی نبوی معلوم کند
و حکمت شرع و اسرار امر و نهی معاینه کند و این علم حاصل نمی شود بغیر
از الهام حق تعالی و این علم نه از تعلیم بشریت و نه ملک چنانچه
نقل است که حضرت بایزید بسطامی قدس سره را جمعی از دانشمندان
می گفتند که سخنهای بلند و اسرار از کجا میگوئید از که آموختی گفت
اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا من الحی الذی لا یموت یعنی
فرا گرفتید شما دانش از مرده کان که گذشته اند و ما فرا گرفتیم از زنده
لو نشد که هرگز نمیرد یعنی از حق تعالی گلشنی کز گل بروید یکدم است
گلشنی کز دل بروید خرم است گلشنی کز دم بر آید تباه گلشنی کز دل
وجود و از صباح چیستم همت از دو عالم دوختیم سر حق را کس آموختیم
چون بجانان هیچ فانی گشته ام خام بودم پخته گشتم سوختم

باب یازدهم

در بیان توکل و حقیقت آن قال الله تعالی و من یتوکل
علی الله فهو حسبه یعنی هر که توکل کند بر خدای تعالی بس خدای تعالی بسنده است

اورا در درهم پیدرهم دنیا و چهار درهم عقبی و چهار درهم طلب مولی و نیز خیر ما باید که فاذا
عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین یعنی پس چون عزم کردی کاری را
پس توکل بر خدای بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توکل کننده را و نیز
اهل توکل سه طایفه اند عام است و خاص است و خاص الخاص است عام ا
ن است که از سبب و جمیع مخلوقات روی بر گرداند و روی بجانب الله تعالی کند و هر چه خواهد ازو
خواهد و انچه طلبد ازو طلبد بس جا عزیز خلق بکس التجا مبر هر آرزو که مطلب
از خدا طلب و خاص آنست که هر آرزو دارد از خدا نخواهد و گوید که حق تعالی
از احوال ما داناست انچه او خواهد ما نیز همان خواهیم چنانچه در خبر است که چون حضرت ابراهیم ١٣٥
خلیل الله را نمرود بیان در منجنیق بسته انداختند حضرت میکائیل و جبرئیل علیهما السلام گفتند
یا ابراهیم هیچ حاجت داری گفت ندارم گفتند از حق تعالی حاجت خواه گفت او
چنان خواست ما نیز چنین خواهیم که موافق خواست محبوب است خواستن ...
محبت است بلکه التزام مصلحت خویش بر دوست از زنده کند و بکشد همه ملک
هر چه اید بر سرم خواهی عطا خواهی بلا ارام جانم باد تو هست خرم فارغ از شاد و غم
و خاص الخاص آنست که اگر دنیا بی حساب بی عوض حق تعالی او را دهد قبول
نکنند و چنان فریاد کنند که دوزخی از دوزخ و هیچگونه نظر بران نکنند چنانچه در خبر است
که حضرت رسالت را صلی الله تعالی علیه و سلم حضرت جبرئیل علیه السلام مفتاح خزائن
دنیا اورد حضرت علیه الصلوة والسلام قبول نکرد از دولت انجهان ...

در نعمت انجهان

در نعمت انجهان لقا ... بس ... باید که از احوال ظاهر
و باطنی و دنیوی و دینوی ... کرده باشد و در سلوک که عشق و محبت و ذوق
و حالات و توحید و معرفت و کرامت و مقامات عالی و احوال با
... حاصل شده و بران نیز قرار نگیرد و ... تعالی که کمال محمدیست
کمال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی مرا تو را خواهم ترا خواهم ترا هم تو
جانم را و هم جانم ترا حاجت مرا در جهان این است بس ای برادر حاجت
اخر ای عزیز بس ... خود را بخدا سپار کار تو او خواهد کرد
١٣٦ تو از ان خدا باش تا او نیز از ان تو باشد کما قال النبی صلی الله تعالی علیه و سلم
من کان لله کان الله له چنانچه در اسرار الاولیا آورده که بعضی
اهل توکل را خادم از خرج ... نیست زیر مصلی میداوند و بعضی را
در وقت افطار طعام از عالم غیب میرسید که گفته ... اهل اشغال
رفته که قوم بنی اسرائیل را چهل سال در وقت غضب هر یکی دو نان
و کبوتر بریان رسید اگر محمد این را رسد چه عجب است این ...
... بلکه لیلة القدر معراج المؤمنین یعنی حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام میفرماید که شب قدر معراج مؤمن است و مؤمن را از ان قرب حق تعالی
حاصل ... در رزق رسانیدن حق تعالی هیچ شک و شبه نیست
... و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها عبارت از ...

مصطفی علیه السلام نوشته‌اند اخلاق کسب که برخدا است روزی دادن که خالق کل شی ا
و رازق کل حی صفت اوست چنانچه امیرالمؤمنین حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه میفرماید که الشک فی الرزق کالشک فی التوحید یعنی شک در رزق مانند
شرک و بیگانگی حق تعالی است اما کسب جهت جستن رضا حق تعالی است و تقوا
و کل سنت و فوق طاعت چنانچه محققان گفته‌اند اثر عبادت ده جزو است نه جزو
در حلال جستن است و یکی در سایر عبادت کما قال النبی علیه السلام العبادة عشرة
اجزاء تسعة منها طلب الحلال و واحد منها فی سایر العبادة کما قال الله تعالی
یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا چنانچه حضرت مریم را فرمان شد که
و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا و نیز وحی شد بحضرت
موسی علیه السلام که یا موسی کل من کد یمینک و لا تاکل من دینک یعنی بخور از
دست کسب خود و مخور از دین خود یعنی کسبی را که امر و نصیحت کرده باشی امید
دار از و نفع برسد کما قال النبی صلی الله علیه و سلم طلب الرزق بالمزامیر والاو
تار خیر من الرزق بالتسبیح و الاذکار یعنی طلب کردن رزق بمزامیر
و ساز و طنبور و تار و دف و نای بهتر است از کسی که طلب رزق میکند
تسبیح و ذکر یعنی علم و عمل وسیله رزق کنند بهتر از خدا بود و نیز حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم اکثر این دعا میکردند اللهم لا تجعلنا ممن اکل الدین
باکلوا الدنیا بالدین کما لا اسألکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله

جمیع انبیا بر قوم

جمیع انبیا بر قوم خود گفتند و جمیع انبیا کسب میکردند قال النبی علیه الصلوة
و السلام لکل نبی حرفة و لی حرفتان الفقر و الجهاد یعنی هر پیغامبر را حرفتی
بود برای قوت لایموت و مرا دو حرفت است یکی فقر و دیگر جهاد یعنی جنگ با کافران
و نیز میفرماید که طلب الکسب فریضة کما طلب العلم که از لقمه حلال صفا دل و قرب
حق حاصل است کما قال النبی علیه الصلوة و السلام ان اطیب ما یاکل الرجل من کسبه
کما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم کما قال
النبی علیه الصلوة و السلام ما کان نبیا الا و قد کان مکتسبا یعنی نبود هیچ پیغامبر
مگر که تحقیق بود کسب کننده برای قوة لایموت اما بعضی بزرگان از استغراق توحید
و معرفت مانع کسب آمده و بعضی را که حوصله ایشان وسیع بود مانعی نیامد چنانچه
خلفاء راشدین اربعه و صحابه دیگر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کسب میکردند
و در حجاب صفه نمیکردند چنانچه نقل است که سید امیر کلال قدس سره روزی از لباغت
راه خس خاشاک دور میکرد زنی صاحب جمال آنجا رسید گفت یا شیخ چه زحمت است که خس
خاشاک را فرمان کنی که یکبار دور شود شیخ گفت شغل ظاهر سنت انبیا است
آن زن گفت اگر فرمان دهی من یکبار خس خاشاک را دور کنم شیخ گفت بکن
آن زن یکبار حکم کرد همه خاشاک از آن راه دور شد شیخ گفت مرا شغل بود
باز بجای خود رسان آن زن گفت قدرت ندارم شیخ خس خاشاک را حکم کرد باز
بجای خود شد باز حکم کرد باز جدا شد همچنین چند بار کرد شیخ آن زن را گفت که

١٣٩

در ترکش تو یک تیر بود و در ترکش ما پر از تیر است که سبب بکند مسبب عیان
زانکه او قوت بخشد و در نهان ایعزیز حق تعالی قادر است که بی خوراک هم قوت و نیرو
چنانچه شاه را اجابت او فرشتگان را بس چون چنین است چرا غم روزی خوریم توکل بر خدا شود
لحاجت ... بر خوراک چنانچه نقل است از شیخ شقیق بلخی که مریدی از ایشان بزیارت
بایزید رفت حضرت بایزید از وی پرسید که پیر تو در کدام مقام است گفت در مقام
توکل گفت سلطان بایزید که چه میگوید گفت میگوید که اگر آفتاب یک
نیزه بجای نیزه در میان هر دو پاره جبل شود و تمام خلق عیال من شود و هرگز غم روزی
نخورم حضرت بایزید گفت که کافر شود که اعتقادی دارد آن مرد باز رفت
همه قصه را بشیخ شقیق بیان کرد شیخ آن مرید را گفت که تو از بایزید پرس گفت
که اگر کفر این است پس اسلام چیست باز برو و از ایشان سوال کن چون باز آمد و سوال
کرد سلطان بایزید گفت این نادانی دیگر که اگر من بگویم تو فهم نکنی مرید
گفت ای شیخ راه دور آمده ام کتابت بنویسید تا او فهم کند حضرت بایزید کتابت
بنوشت که بسم الله الرحمن الرحیم مرید داد بشیخ شقیق بلخی زنار بگسست
و گفت تا این زمان کافر بودم مسلمان شدم لا اله الا الله محمد رسول الله و جان
بحق تسلیم کرد یعنی در بسم الله این معنی بود که صفت خالق و رازق و رحیم و
رحمن صفت خدا تعالی است تو کیستی که خود را در میان آری و غم خلایق خوری
بنده بر بود خدا را نشاید فرزند نشود خدا غم بخورد تو کیستی که به خدا بنده

ایعزیز که راه ...

١٤٠

ایعزیز کسی را که صاحب گنج مال دار و صاحب عز و جاه و از جمیع اسباب و وجوه معمور باشد
امکان خاطر خود جمع دارد و غم روزی بخورد و انصاف نباشد کسی را که حق تعالی صاحب
او غم روزی چون خورد چنانچه نقل است که بزرگی را پرسیدند که پیر تو کیست گفت
غلامی گفتند چگونه گفت ایام قحط چنانچه قحطی که گوشت آدمی میخوردند غلامی
دیدم و در راه میرفت و در راه خندان ... مرا گفتم غم قحط نداری گفت
مرا چه غم که خواجه مرا غله بسیار است پس سخن آن غلام بر جان شد و دل بخدا بستم
و غم روزی از دل ما دور شد و اعتقاد غلام بر مخلوق چنانچه بود که اعتقاد بر خالق
صد چندان باشد رزق مقسوم و وقت معلوم است ... الخطاب نشود و قال النبی
علیه الصلوة والسلم یطلب الرزق کما تطلبه یعنی طلب میکند رزق شما را چنانچه طلب
میکنید شما او را پس بباید دانست که حق تعالی رازق است که خالق کل شیء و رازق
کل حی صفت اوست و بنده را عبادت کردن لازم است و بنده نشتر هرغ است که
لازم خود بخواهی گذارد و گوید که عبادت چون کنم که توفیق طاعت نمیدهد حق
تعالی که رازق است و روزی میرسد بوی روزی دادن از برای چه میکرد که اگر جست جو نکنم
روزی چون بیابم مر النبی علیه الصلوة والسلام علی اعرابی وهو یقول اللهم ارزقنی
فقال علیه الصلوة والسلام یا اعرابی تسأل من رزقه الذی قدر لک قال نعم قال
قال من سأل الله الرزق الذی قدر له فقد اتهم ربه ومن اتهم ربه فقد کفر
فقال سل عن عطائه یعنی رسول صلی الله علیه وسلم به اعرابی بگذشت که روزی از خدا

تاریخ ... [illegible]
... [illegible]
محمد ... [illegible]

نقلست که روزی مردی خواست رسول علیه السلام فرمود یا ابا ذر آیا میخواهی از خدای تعالی ١٤١
که ترا تقدیر کرده است گفت آری فرمود که هر که از خدای تعالی روزی خواهد
اگر وی را تقدیر کرده است بدرستیکه خدا را متهم داشت و هر که خدای را متهم کرده
باشد بدرستیکه کافر گردد پس گفت یا ابا ذر از خدای تعالی عطا مخواه اگر عزیز
دیگری را کافر سوال کند که امروز مهمان ما باش بدرستیکه آنکس خاطر خود جمع کند
و دروغ نخواهد گفت و نقصان نباشد که خدای تعالی که رازق است ثقلین
نباشد آنکس را مؤمن تو اگفت یا کافر ای ابو مسکین من سخت چو مباش
در دنیا مرد و طالب چندان مباش آنچه بهر تو رزق قسمت است پس بنا به حکم
خاطر خود جمع دار و هیچ پریشان مباش چنانچه در خبر است که حق تعالی میفرماید
اینجا اگر فضل و کرم من بر بنده کان نبود در نابود میکردم ایشان هر او را دشنام
میدهند و دروغ گوی میدانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عرض کرد که
ای بار خدایا کدام بنده کانند که ترا دشنام میدهند و دروغ گوی میدانند
حق تعالی فرمود اینجا آنها دشنام نسبت میکنند ثالث ثلاثه میگویند یعنی سه
خدا هستند که خدا و حضرت عیسی پسر اوست و حضرت مریم عیال اوست و من
از زنان و شوهران منزه هستم و آن دروغ نسبت که رازق منم و رزق بندگان
میرسانم و ضامن رزق ایشان منم باور نمیکنند و شک میکنند و میگویند که در
نمیکنند چنانچه میفرماید فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون

یعنی پس به پروردگار

یعنی پس به پروردگار آسمانها و زمین سوگند که بدرستیکه روزی دادن حق تعالی
هر آینه راست است مانند آنکه سخن میگویند و روزی دادن ما بنده را راست
روزی از رزاق داناست بنخواهی تو از زودی باز در خود و اسلاف بسیار باید در راست ١٤٢
امر بلا نیکی که بنده را میرسید و هر گناه که کرده میشود از شومی غم روزی میشود و نفس
و نفس شیطانی و هوی که غالب اند از سبب غم روزی اگر چنانچه نفس و شیطان میل دنیا
میدهند اگر در آن میل نکنی بعد از آن در شبه میل دهند چون در شبه در افتی بعد از آن در حرام
میل دهند چون در حرام در افتی بنا شریعت و طریقت و حقیقت از دست برود و بیم
زوال ایمان بود نعوذ بالله منها چنانچه در خبر است که اگر بنده در معصیت باشد و در آن
اصرار نماید و از شومی اصرار استخفام گناه کند در کفر در آید و کافر گردد و اوو
خبر نداشته باشد اگر چه نماز میگذارد و روزه میدارد و زکوة میدهد و حج میکند
و کلمه میخواند چنانچه از نبی است حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خبر میدهد سیاتی
زمانی علی الناس یصلون فی المساجد و ما فیهم مؤمن فاذا قالوا لا اله الا
الله قال الله تعالی کذبتم لستم بصادقین یعنی زود باشد که بیاید بر
مردمان زمانیکه نماز میگذارند در مسجد ها و نیست در میان ایشان یک مؤمن
چون بگویند آن بنده کان لا اله الا الله گوید حق تعالی که دروغ میگوئید و نیستید
شما در این سخن راست گو رضا چنانچه از این احوال پیر انصار میفرماید قول از زبان خود
بر بستی هر خانه پر از بتان یکی نشکستی گفتی که بگیا قول اشهد که رستم فرد همگنست که خبر
مستی

چنانچه نقل است از امام المسلمین حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه فرمود که مرد را
در وقت مردن ایمان نشان نشود بلکه در آن وقت معلوم او نبود چنانچه اگر حلال
را حرام پنداشته باشد یا حرام را حلال دانسته باشد و بدعت را سنت و سنت را بدعت
اعتقاد کرده باشد و استخفاف کند صغیره و کبیره بکند و خود را مسلمان پندارد اگر چه نباشد
اگر چه نماز میگذارد و روزه میدارد و کلمه بگوید و زکوة بدهد و حج بکند عجب نباشد
که این صورت بود اشارت بر آنست که سیاتی زمان علی الناس یصلی فی المسجد الف رجل
او زیاده لا یکون فیهم مؤمن پس اگر کسی لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید و بر آن
اعتقاد بنور العبور کرده باشد چنانچه خیر و شر و نفع و ضرر را از وی داند و خوانده
و بهر آنچه ضلالت مردان و زنده بودن غیر حق تعالی داند کافر کرد و چنانچه حق تعالی ١٤٣
میفرماید که ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک
اذا من الظالمین یعنی مخوان و مدان بجز خدای تعالی الخیر را که سود نکند ترا
و زیان نرساند ترا پس اگر بکنی یعنی بخوانی ایشان را پس بدرستیکه از ستمکاران
از ظالمان باشی اگر جمیع عالم جمع شوند و جان بدهند و خواهند ضرر رسانند نفعی
و ضرر را از سبب میبینند از مسبب در آن وقت کلمه بگوید لعنت بر وی بارد
چونکه نظر بغیر حق بکند و در آن راسخ نبود چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم میفرماید که من قال لا اله الا الله و فی قلبه غیر الله لعنت الله علیه یعنی
هر که بگوید لا اله الا الله محمد و در دل او غیر از خدای تعالی باشد یعنی مقصود

ومطلوب بجز الله

ومطلوب بجز الله باشد و یا نفع و ضرر غیر از خدا داند پس بر وی است
لعنت خدای از خدا و از خلق و دشمن دوست کرد او هر دو در تصرف
اوست که چه تیر از کمان همی کند رو از کمان ندارد پس بدان اهل ضرر و ایغیر نیز
خود را بخدا سپردن و نفع و ضرر و خیر و شر از وی دانستن چون
حصار است و هر که در آید در حصار ایمن شود از شر شیاطین
الانس و الجن و از عذاب الهی چنانچه حدیث قدسی بدان ناطق
است که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی ١٤٢
یعنی حق تعالی میفرماید که کلمه لا اله الا الله حصار منست هر که
در آید در حصار من ایمن شود از عذاب من پس بباید دانست
که علما شریعت و طریقت یعنی کلمه لا اله الا الله بسیار گفته
اند از آن جمله اصح این است که لا اله الا الله یعنی لا ضار و لا نافع
و لا دافع و لا معز و لا مذل و لا محیی و لا ممیت الا الله الیس
نفع و ضرر و خیر و شر و عز و ذل و راندن و خواندن و مردن
و زنده بودن از حق تعالی بداند و غیر از حق نداند تا مسلمان بر حق
و حقیقی مطلق باشی اگر کسی بگوید که چون نفع و ضرر و خیر و شر
از حق تعالی است پس بنده را موآخذه چرا است بنده فاعل مختار
است و حق تعالی عقل داده است او را و اختیار خیر و شر میداند و این

نیست که خیر را خیر نبینند و شر را خیر و غلط خورده است بلکه خیر را خیر و شر را شر میدانند
و در شستن میکنند از ان جهت مواخذه میکردد و خیر و شر از ان خداست یعنی آفریده خداست
که خیر را امر است و شر را نهی است این چنان بود که زهر قاتل و نیشکر هر دو آفریده خداست
نیشکر را امر است و زهر قاتل را نهی است اگر کسی گوید که خیر از ان خداست و شر از ان
بنده کافر می‌شود که القدر خیره و شره من الله تعالی عبارة از انست اگر کسی پرسد که حرکات
و سکنات که در عالم می‌گذرد همه از خداست حق تعالی چون چنین است بنده را مواخذه
چراست گفتم بنده را آفریده حق تعالی و باطل او را معلوم کرد که فالهمها فجورها و تقویها
عیانا از انست پس اول بنده نیت بیامر خود و بر ان عزم درست می‌کند و کوشش هم در ان
میکند اگر خواست حق تعالی موافق ان باشد آن کار میشود و اگر نمی‌شود پس بنده را مواخذه ١٤٥
از ان جهت معلوم است که اول نیت و عزم و کوشش می‌کند و از خدا بدعا می‌خواهد که خدایا
این کار شود که ان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون عبارة
از انست اگر بنده را نیت نیک بیاید و حیثاز بوقوع آمد از کار ثواب می‌نویسند اگر
اگر بنده در ثواب و عقاب و فضل حق است پس اگر کسی گوید که چون خدا التجاء نکند پس ثواب و عقاب
از بنده بر خواست این کفر است اگر کسی گوید که چه خیر و شر و نفع و ضرر در ازل نوشته
اند موافق ان در دنیا گذرد بنده را مواخذه چراست حق سبحانه و تعالی چون ارواح
را بیافرید عقل و نطق در ایشان آفرید کفر و ایمان و شک و ایقان و طاعت
و عصیان بخشید ایشان همه هر چه قبول کردند بهمان نوشته شد و موافق قبول ایشان در دنیا

بوقوع می‌آید که

بوقوع می‌آید که السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه عبارة
از انست چنانچه حق تعالی میفرماید که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم
چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم علیه السلام از پشتهای ایشان
که آیا نیستم پروردگار شما پس گفتند آری تویی پروردگار ما پس انجا چهار طایفه
شدند اول اقرار کردن و بعد از ان انکار و بعضی اول انکار کردند و بعد از ان
اقرار و جمهور مفسران علی برآنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت
در فضا و که در بهشت است و عرض آن هفت هزار ساله راه است حق تعالی ذریت ١٤٦
آدم را علیه السلام از صلب آدم بیرون آورد بر مثال مور چها خورد و جهیده
و عقل و نطق در ایشان بیافرید تا از کفر و ایمان و شک و ایقان و زهد و عصیان
در میثاق قبول کردند همان در دنیا کرده میشود اگر کسی گوید که حق تعالی ارواح
را بیافرید کی معلوم میشود که خیر و شر و نفع و ضرر ارواح میدانست
ارواح را عقل چیست و یا عقل و حیوانی صفت نبود نبود و نه مثال جماد و نبات
بودند از کی معلوم می‌شود که ارواح با عقل بودند سوال حق تعالی که الست
بربکم بود به بعقل و حیوان و جماد و نبات را نباشد چنانچه در خبر است که حضرت
موسی علیه السلام گفت الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی که بفضل
ستوده موصوفند ایشان امت کرام پیغامبر خواهند بود و خطاب در وجه

اول ... بیرون آوردند ... و بعضی ... طیر را
[illegible] و علوی ... و بعضی ۱۲

ایشان امت محمد اند که حبیب منست حضرت موسی علیه السلام آرزو ابرد که ایشان را
ببینم حق تعالی فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی تو را
آواز ایشان بشنوانم حق تعالی خطاب کرد که یا امت محمد علیه الصلوة والسلام
همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند حضرت موسی علیه
السلام را آواز ایشان بشنوانید بخواهید و بیامرزیدم شما را پیش از آن
که از من امرزش طلبید چنانچه حق تعالی میفرماید که وما کنت بجانب الطور
اذ نادینا و لکن رحمة من ربک و نیز در خبر است که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بمعراج بحضرت موسی علیه السلام ملاقات شد گفت یا محمد صلی الله
علیه وسلم چون گفتی که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل حق تعالی روح محمد غزالی
را حاضر کرد فرمود که یا موسی از تو چه سوال دارم که حق تعالی فرمود که
ما تلک بیمینک یا موسی تو گفتی قال هی عصای اتوکؤ علیها و اهش بها
علی غنمی ولی فیها مآرب اخری این صفت عصا گفتن اگر چه معلوم شد
زیاده گوئی پیش پادشاه روا نیست حضرت موسی علیه السلام گفت صدقت
یا محمد اینجا معلوم کنید ارواح رسول همراه اوست دیگر آنکه حق تعالی پیش
از آفریدن ارواح از علم قدیم خود فضلها ای انسان میدانست که علم او قدیم
است همچنان بود که دهقان پیش از رسیدن حبوب در زمین شاخ و برگ
و گل و میوه اگر و اشکال و الوان و طعم هر حبه و میوه تا رسیده میدانند

تا رسیدن زمان

تا رسیدن زمان حوز مانین و عالم است بران همچنین حق تعالی عالم است
تو از علم قدیم خود حقیقت اشیا پیش از آفریدن اشیا میدانند و او راهی نهان است
بعض را که گروه او این و این کافر کرد و او را بنور ایمان فرستاد و دیگر آنکه عالمی
از نوشتن عبارت اشکال حروف فهمان او و معنی اثر امید نزد و هیچ نهان نیست او را
محیط است و ازان همچنین احوال قیامت و ثواب و عقاب بنده کان و صاحب
ایشان پیش از ظهور قیامت و ثواب و عقاب میداند و هیچ نهان نیست او را

باب دوازدهم

در بیان وجد و سماع و حقیقت آن بدانکه احوال صوفیه مختلف
افتاده اند احوال است بیان میکنیم و درین باب دو وجه است وجه اول مانع آن
از روی طریقت و حقیقت است وجه دویم مانع آن از روی شریعت اما آنکه
وجهی مانع آن از روی طریقت و حقیقت است آن است که قال الله تعالی
وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو یعنی دنیا زنده کانی دنیا که بخوبه بگذرد
مرباز کودکان و مشغولی دیوانگان بس بساید دانست که زنده کانی دنیا که
از حق تعالی باز گرفته است و زنده کانی که در مخالف شرع و در گناه بگذرانند
آن را قیاس کن که چه باشد چون زنده کانی که در گناه بگذراند خود معلوم است چنانچه امام
المسلمین حضرت امام اعظم رضی الله عنه که از چراغ اجتهاد او عالم روشن است
تا خوب که زنده کانی او در نیست چنین فرمود صرفت العمر فی لعب ولهو فاآه ثم
آه ثم آه احب الصالحین ولست منهم لعل الله یرزقنی صلاحا پس بساید دانست
که زنده کانی خود موفق متابعت اقوال و افعال و احوال محمد صلی الله علیه وسلم
و خلفای راشدین و صحابه و تابعین بگذرانند و هر قول و فعل و حال که

مخالف ایشان باشند شیطانند نه رحمانی و وجه سماع صریح مخالف ایشان
است که محمد صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین و صحابه و تابعین
وجد سماع نکرده اند و نسبت اجتماع با ایشان از موجبات
کفرست کما قال النبی علیه السلام الرقص اثم کبیر لا یفعل فاسق
ربه اثم یعنی رقص کردن گناه بزرگست قیاس نیست که مثل این
گناه باشد بس جدائی را گویند که حالی نو پیدا شود و در یافتن
آن ترقی حالات کردن و رقصیدن را گویند سماع آن را گویند
که شنیدن اسرار الهی و حال و الهام ربانی باشد نه رقصیدن و جهال وجد
و سماع را رقصیدن نام کرده اند   رقص ار وصل خدا باشد تمام
واصلند انجمله رقاصان مدام   ترا ره زد به شیطان مکار
کرد نه وصل حق این رقص بسیار بس باید دانست که هر که اسیر الی
الله و مع الله و فی الله و بالله حاصلست او را حرکت جسم نیست
و نباشد و در استغراق توحید و معرفت و مشاهده و تجلیات حرکت جسم
حرام بود و اگر کسی را استغراق دست دهد باید که در قید امر مشروع
مقید شود تا آن استغراق محکم شود چنانچه در خبرست که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مستغرق تجلیات و مشاهده
میشد مایل بنماز میشد یا در پند و نصیحت صحابه مرشد یا صحبت
با ازواج طاهرات میکرد تا استغراق مخالف حدود الله
نشود چنانچه ازین اسرار شیخ عطار قدس سره میفرماید

چون دلش فانی شد

چون دلش فانی شد بجز از زود میل او فنا در نماز در خیر گفتی
ارحنا یا بلال تا برون آئیم ازین ضیق خیال باز در باز اگر نه اشتغال او
کلمینی یا حمیرا گفتی او چون دل او بود در بحر شگرف چون خوب بسیار زد
زنی و دیال ازرف تحقیق است که آن سرور کائنات مشاهده و تجلیات
که در وقتی حاصلست که مایل میشد که ما زاغ البصر و ما طغی صفت
اوست و نیز در خبرست که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه همه
شب تا صبح سر فرو برده و نیم شب آهی بر آوردی و حرکت جسم نکردی
که اسرار محبت در دل نگاه داشتن کمال محبت است که در دل قرار گیرد
چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شان او میفرماید که فضل
فضل ابی بکر لا بکثرت الصلوة و لا بکثرة الصوم الا بسر وقر فی قلبه یعنی
نیست فضل ابی بکر بر بسیاری نماز گذاردن و نه به بسیاری روزه دا
شتن مگر بسر که قرار گرفته است در دل او و آن نیز غلبه محبت حق
تعالی است که آنچه حق تعالی در سینه حضرت ریخت و حضرت آنهمه در سینه
صدیق رضی الله تعالی عنه ریخت کما قال النبی صلی الله علیه السلام
ما صب الله فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر چنانچه ازین اسرار
حضرت شیخ عطار قدس الله سره العزیز میفرماید   هر چه حق از بارگاه
کبریا   ریخت در صدر شریف مصطفی   او همه در سینه صدیق ریخت
لاجرم چون بود از تحقیق ریخت   چون دو عالم را بیکدم در کشید
لب ببست از شکر خویش دم در کشید   سر فرو برده همه شب تا بروز
نیم شب آهی بر آوردی بسوز   بود او تا چین بر فتی مشکبار   مشک گردد
خون آهوی تتار   و نیز شیخ عطار میفرماید که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

وجهه از اسرار الهی چنان حالائی بود که روزی سرّی از اسرار الهی
بر چاه بیان کرد و آب آن چاه جوش شد و تاب نیاورد و مصطفی
زود آمد و از راه گفت آب بر خواست از بیان اسرار از چاه
رفت مردی را آمد باشتاب گفت بر خروج است چاه است آب مصطفی
گفت راز در دل کار خویش مرتضی با چاه گفت اسرار خویش چاه چون بشنید
این تابش نبود لاجرم بر خویش شد و آتش نبود پس مقصود از بیان قصه این است
که اگر رقصیدن اسرار الهی مکشوف میشد ایشان رقصیدندی و دم در میکشیدند
که حرکت جسم حرکت شیطانی است چنانچه شیخ نجم الدین رازی در مرصاد العباد
فرمود رقص آن نبود که هر زمان بر خیزی بی درد چو گرد از میان برخیزی
رقص آن باشد که از دو جهان برخیزی دل پاره کنی و ز سر جان برخیزی
پس اگر از بزرگان ماضی از کسی حرکت جسم ظاهر شده اند وقت ابتدا
بوده نه در وقت انتها که مبتدیان مانند طفل است همچنین سالک را ابتدا و اوسط
و انتها است چنانچه آدم را خوردن است و حوائج و پیر است همچنین
اگر کسی را ابتدا و اوسط حرکت جسم با مخالف شرع ظاهر شده است طفل
است کار طفل را چه اعتبار است که بالغ نشده است و اینجا بالغ را طریقت
و منتها را احوال حضرت رسالت و خلفای راشدین بنا شد چونکه مبتدی و متوسط
سطانند آب جوی است میجد و مرتا... من عرف الله طال لسانه
از آنست و چون منتهی شد بدریا رسید که من عرف الله کلّ لسانه عبارت از آنست
که حرکت جسم نباشد جز اسرار الهی و درون خود فرو شده و اسرار الهی را نگاه دارد
یا فتنه از افشا خویش مختصر کند نشیند در درون خود و شغل کند پس همچنان
ادراک در دل اگر جز او است آل ابد ترک کند مطلب ... است در دو عالم ...

دلت از و جدا کن تنها در روز و هم بیرون نکن تو و سیر کرد و گریز این است
ره وصال جانانه زن ره راه بهر کسی فکر کن جز بشیخ همه بشر تر باشد بشنو چنین
تحمل کن چنانچه نقل است که شیخ ابو الحسن نوری رضی الله عنه در خود فرو رفته بود گفتند او نمی جنبید
گفتند این فرو شدن از که آموختی گفت از گربه گفتند چگونه گفت گربه
بر دست آوردن موش چنان از سوراخ موش ظاهر و باطن خود مشغول کند که هیچ
حرکت نماند و ظاهر خود را فراموش کند پس از صوفیان تا حق حالی کمتر از گربه
نباشید و در خود فرو شود و ظاهر خود فراموش کند باید که با سیاه حجره دل کند
تا هرگز از یاسباب اسرار الهی ظاهر شود و مکشوف نگیرد که گفته است کما قال النبی صلی الله
علیه و سلم افشاء اسرار الربوبیت کفر لب به بند و چشم بند و گوش بند گر نبینی
وصل حق بر من بخند و نیز نقل است که روزی شیخ رابعه صوفیه رضی الله عنها بود رابعه
در سخنی مشغول بود عجایب و غرایب بیان میکرد از صوفی در گریه شد رابعه او را منع
کرد و گفت ای صوفی قطرات اشک خود درون میکردی دریا میشد و چون ظاهر
کردی گشت و ضایع شد و هیچ فایده نمیکند و نیز از و یکی پرسید موصیتی قال است
گفت آنچه درون است از حالات و واقعات بیرون میاور و آنچه بیرون است
از تفرقه معاش درون میاور که کار مرد از این است و نیز نقل است که مردی از ابدال فاقه
داشت و فاقه است شیخ فرمود که صحبت خاص الکن گفت شنوا و دیرا از صحبت حق تعالی است
گفت زیادت کن شیخ فرمود که چون صحبت حاصل کردی باید که پنهان داری که هیچ
مخلوق واقف نباشد مرد باز گفت زیادت کن شیخ مبالغه عظیم کرد که آن
اگر از بوقوع نیاید گفت صحبت چنان پنهان کن که حق تعالی را نیز خبر نباشد

و مبالغهٔ شیخ از ابرار تا آمده است از ابرار او بود تا در پنهان داشتن کوشش کنند و
نیز از شیخ جنید بغدادی رحمة الله علیه نقل است که روزی شیخ سخن میگفت و سخن
وحدانیت میگفت مریدی در گریه شد و آه کشید شیخ او را منع کرد و گفت اگر من بعد
آه کشیدی دیگر یکبارگی ترا از صحبت مهجور کنیم و شیخ باز سخن وحدانیت آغاز کرد مرید
خاموش شد و هیچ ظاهر نکرد بعد از موقعی در زیر دلق از خامی خود خاکستر شد چونکه خام بود
و علم الله حاصل نکرده بود و علم الله و مشاهده و تجلیات میوهٔ عشق است و درخت و دانه
عشق را پنهان باید داشت تا میوه حاصل شود و اگر دانهٔ عشق را پنهان نکند آن
دانه ضایع شود و بال آن بر گردن اوست و اگر پنهان کند و میوه بر نیارد و در آن کوشش
بمیرد ثواب حاصل خود بیابد کما قال النبی صلی الله علیه و سلم من عشق و کتم و عف مات
فهو شهید یعنی هر که عاشق میشود و آن عشق را پنهان دارد و پاک باشد از محبت مطلوبات
کونین و بمیرد در آن حال او شهید مرده باشد کما قال الله تعالی و من یخرج من بیته
مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله یعنی هر که بیرون
آید از خانهٔ خود و هجرت کننده باشد بخدا و رسول او پس دریابد مرگ او را پس واقع شده
باشد اجر رسیدن او نزدیک خدای تعالی این آیت در شان مهاجر آمده است اما مهاجر اینجا
کسی است که از دنیا و مطلوبات کونین مهاجرت کند بخدا پس که تخم عشق را در زمین سینه
و بکلی پنهان سازد شاخ و برگ او که اطوار قلوب و احوال حسن است ظاهر شود
و اگر از تیشهٔ اذکار و افکار معمور سازد شکوفهٔ او که علم الله است ظاهر شود و اگر از
باد مخالف که عقاید ناپسندیده و اوهام فاسده است نگاه دارد میوهٔ او که مشاهده
و قرب حق است ظاهر شود پس از ابتدا و انتها تخم عشق در زمین سینه پنهان داشتن است

سبب و بیخ آن که قواعد

سبب و بیخ آن که قواعد شریعت است نیز محکم داشتن است که ثم جعلناك علی شریعة
من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون اشارة بر آن است تا کسی از باد و در
خرق عادت و هوس سازد محکم در شریعت همچو کوه ایستاده باشد تا کسی در نگاه داشتن بیخ [illegible]
چون از عشق در سکوت همچو [illegible] است که احوال صوفیه که
از ابتدا و انتها است اگر همه را شرح دهیم دراز شود و معذور دار که هر که عارف
کامل است خود معلوم میکند او را هیچ حاجت کشف نیست اما مجملا و مختصرا این است که
اهل حال دو طایفه اند یکی صاحب تلوین و دیگری صاحب تلوین و صاحب تمکین
۱۲۵ [illegible] هر چند استغراق در توحید و معرفت و عشق و حالت زیاده باشد و عقل او زیاده تر و هرگز
قولا و فعلا و حالا مخالف شریعت نباشد چنانچه حضرت انبیا علیهم السلام و خلفای راشدین
و صحابه و تابعین رضوان الله تعالی اجمعین بودند چنانچه خواجه محمد پارسا قدس سره
قدس سره آورده که کمال [illegible] بصفت صفوت [illegible] و رسالت [illegible] علیهم الصلوة و السلام
انبیا و اولیا [illegible] خوشه چینان خرمن مراتب ایشان [illegible] داد از باطن
معرکه او در درجات [illegible] مقام محمود که مخصوص بحضرت او است اشارت
بکمال [illegible] از خواص مرتبه صفت آنست که صاحب [illegible] اهل تمکین بود و
صاحب تلوین که فروتر است این مقام تلوین است نیز دو طایفه اند یکی صاحب
صحو و دیگری صاحب سکر و صاحب صحو [illegible] و معرفت و علم الله که اهل
خطا [illegible] و خطا او از عذر [illegible] و تقصیر او حق تعالی می بخشاید و [illegible] الهام
مشرف شود [illegible] و ثواب [illegible] و در لوامع انوار حاصل
[illegible] و میان نور و نار فرق نمیکند بغیر از الهام حق تعالی که نور از تجلیات رحمانی
است و نار از تجلیات شیطانی است که الهام و وسوسه هر دو نزدیک است و [illegible]

انبوه که صاحب تکوین را مشاهده فرموده است که آرام و سکونت یافته است با مشاهدات
وصف حق تعالی و صاحب تلوین را مشاهده صفات است و احوال مختلف است چونکه
صفات حق تعالی و صاحب تلوین را مشاهده صفات است لاجرم مختلف است
و او مضطرب است در احوال خود زیرا که متوسط است و منتهی نشده است و اگر از وی چیزی
مخالف احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و خلفا در احوال شود ظاهر شود اعتبار
نیست و تعریف مشاهده در مفاتیح القلوب در فصل ذکر نوشته شده و صاحب
سکر را نیز دو حالت یکی حالت رحمانی و دیگر حالت شیطانی که از استغراق قولاً
و فعلاً و حالاً کلماتی ظاهر شود که نزد عوام الناس کفر بود چنانچه حضرت سلطان
بایزید قدس سره که سبحانی ما اعظم شانی ظاهر شده و همچنان که حضرت بایزید را
حالتی پیدا شد که از منتهیان او برابر حجره او رسید و سبحانی ما اعظم شانی می گفت و چون
بهوش آمد مریدان باز بصورت اصل خود در شد مریدان گفتند که یا شیخ ترا چنین حالتی پیدا
میشود شیخ گفت چون سبحانی ما اعظم شانی از زبان من برآید مرا پاره کنید و اگر نکشید گناه
بگردن شماست چون شیخ را چنان حالت پیدا شد مریدان از کارد و تیغ ضرب میزدند
شیخ را اثر نکرد و چون شیخ بهوش آمد بصورت اصل خود شد مریدان صورت حال گفتند
شیخ گفت اگر این وقت نیز ضرب اثر کردی این وقت بایزیدم و آن وقت من نبودم کسی
دیگر بود چنانچه حضرت موسی علیه السلام را از درخت انی انا الله رب العلمین ظاهر شد
که ابتدای نبوت بود و از درخت بایزید سبحانی ما اعظم شانی ظاهر شد چه عجب شیخ را
این حال در ابتدا وقت بود و در انتها که مبتدی چون طفل است از طفل چیزی ظاهر شود
معذور گویند را همچنین حالی پیدا شود که ضرب تیغ او را اثر نکند باز معذور است و ناقص و
منتهی نشده است اگر کسی گوید که این حال ابتدا چون باشد که کلیم حضرت موسی علیه السلام در شجره

نبوة انوارها از درخت

نبوة انوارها از درخت دید و در آخر نبوة در طور رب ارنی انظر الیک گفت فرمان لن
ترانی آمد همچنین در ابتدا و در اوسط این حال باشد و در انتها شرح آن نتوان گفت و هیچ
چیزی مخالف احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نباشد و در استغراق حالت شیطانی قولاً
و فعلاً و حالاً چیزی ظاهر شود که آن مخالف شرع باشد و بالغو و بالهو باشد و نشان در میان این
دو حالت بسیار است از آن جمله این دو نشان گفته اند و آن این است که در حالت رحمانی چیزی ظاهر شود
که آن دال بود بر موحدی و توحید حقیقی و در حالت شیطانی چیزی ظاهر شود
که آن دال بود بر ملحدی و نیز دو نشان دیگر گفته اند و آن این است که
در حالت رحمانی عذر و تقصیر و ندامت و نیستی و حلم و تواضع پیدا شود
و در حالت شیطانی عجب و غرور و حرص و حسد و هوا و ریا پیدا شود
و در قید از ذوق نفس و مطلوبات دنیا مقید شود و در حالت رحمانی عاشق راه حق تعالی
بجان باشد و از هیچ مخالف شرع ظاهر نشود چه در استغراق و چه در غیر استغراق
لا اراد الله بعبد خیراً لم یغره ذنباً اشارت بر این است چنانچه حضرت یوسف علیه السلام
را در معامله زلیخا حق تعالی نگاه داشت چنانچه در قرآن میفرماید وما ابرئ نفسی ان
النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم العزیز از استغراق
سالک را چاره نیست در استغراق از دو معنی خالی نیست یا از غلبات شوق باشد یا از
غلبات مشاهده اگر استغراق از وجه شوق باشد آن حالت مبتدی است و آن حالت
منتهی چنانچه بزرگی را پرسیدند که شوق را در گفت نه گفتند چرا گفت شوق نشان
دوری است و غایبی من در مشاهده هستم که آن را وجد گویند شوق در حجاب
بود و عشق و شوق بمعرفت و علم الله سالک را در ذات متعالی حق
تعالی خیال و ظن و اوهام فاسده پیدا شود باید که مخالف شرع نباشد

۱۵۷

تا علم الله حاصل شود و این استغراق در وجود حق بعد از امر او و بر حرکات
و سکنات که بود حرام بود که مخالف فرمان او کفر بود مگر که او در عشق بایزید شده
کفر ما به جز بزشی و جز بنده که چنانچه انبیا علیهم السلام در استغراق وجود حق بودند
و ذرّه مخالف امر او نکردند و ظاهر و باطن مشتاق او بودند و در مسیر و مراقبه
همیشه بودند و مراقبه نیز بر دو نوع است مراقبهٔ موقت است و مراقبهٔ دائمی مراقبهٔ
موقت آنست که در وقت دون فرو خزند و انواع انوار و اسرار حاصل کردند و مراقبهٔ
دائمی آنست که بر حرکات و سکنات سالک حفظ حق تعالی کند که از رضای حق تعالی
در آن باشد بکنند و اگر نه نکنند چنانچه در قرآن مجید خبر میدهد قال الله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
و نیز حدیث قدسی است که کل ذنب منک مغفور سوی الاعرا
ض عنی و کل فعل منک معیوب سوی الاقبال نحوی العزیز
مراقبه از حق تعالی بر دو نوع است یکی نگاه داشتن خلق از تصرف عدم و تصرف
فنا بمضمون این آیت و کان الله علی کل شیء رقیبا انتهی است
دویم نظر حق در آنچه بآن تکلیف فرموده از مامورات و منهیات عنه و مراقبه از جانب
عبد سه نوع است اول آنکه ملاحظهٔ حق تعالی در همه وقت بر اعمال کرد از جارحت
و ناظرست و ثمرهٔ این مراقبه صفت حیات است و این را مراقبهٔ للمراقبه گویند
دویم محافظت جمیع قوای ظاهری و باطنی و حسی و عقلی اما آنچه از برای مخلوقست
کرد و سیم نگاهداشتن دل است از غیر حق تعالی بر وجهی که غیر اصلا در دل
راه نیابد مراد از مراقبه انتهی است لحظه چشم زدن غافل از ان شاه مباش
ترسم که نگاهی کند آگاه نباشیم یعنی در مشاهدهٔ حق تعالی از او غافل نباشیم و نفی

و ذوق و حالت الیقین

۱۵۸

و ذوق و حالت و یقین و معرفت که حاصل شود بران قرار نگیرم چنانچه حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس الله سره العزیز میفرماید که اگر کسی طاقت کند و ذوق آن بیابد و مطلوب گردد
پس عابد آن ذوق باشد نه عابد حق و اگر کسی را ذوق و حالت و یقین و معرفت و کشف و کرامت
حاصل شد مطلوب و گشت او نیز عابد آن باشد نه عابد حق چنانچه حضرت شیخ الشیوخ شهاب
الدین سهروردی قدس سره میفرماید که اگر کسی عبادت کند برای کشف و کرامت و خوارق
عادات و آن را حاصل کند پس مزد عبادت یافت و در آخرت هیچ نصیب نباشد او را و العیاذ از حق
سبحانه تعالی قدرت شیخ که در دو جهان نهست بتو بسیار دو معلومات و مفهومات هر دو جهان
و خزائن جمیع انبیا و اولیا بتو دهند زنهار قبول مکن ضعیف نشوی که کار وراء این چیزها است چنانچه
حضرت بایزید بسطامی قدس سره میفرماید که اگر قدس جبرئیل و صفوت آدم و خلت ابراهیم
و شوق موسی و طهارت عیسی و محبت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و مقامات جمیع انبیا علیهم
السلام بتو دهند زنهار راضی نشوی که کار وراء این چیزها است صاحب همت باشد و بهیچ
چیز سر فرو نیارد و بهیچ چیز سر فرو آرد محجوب شود که این مقامات و حالات وسیله مطلوب اند
نه عین مطلوب پس هر که وسیله مطلوب را عین مطلوب داند از حق محجوب است اینجا از
سر انصاف نظر کن جائیکه از چیزها حاصل شود سر فرو د آورد محجوب است زیرا که
حالت انبیا و اولیا و حالت و جائی در جحاشیت و اگر حالت شیطانی باشد که آن نیز
نهایت ندارد و حاصل شود و چون باشد اینچنین موافق متابعت سنت سید المرسلین
و خلفای راشدین و صحابه و تابعین سلوک بکن که نهایت راه ناکامی است و حیرانی
و عجز و پشیمانی است و عذر و تقصیر و نیستی فراوان است چنانچه امیر کبیر حضرت سید علی
همدانی قدس سره در ده قاعده میفرماید که علو همت باش که علو همت سالک آنست که
التفات نکند که بکوشش نظر بهیچ مطلوب و محبوب غیر خدا التفات نکند و
اگر مقامات همه پیغمبران بروی عرضه کنند نظر بر آن جمله نیفکند و از حق تعالی
بهیچ آن مشغول نشود که محجوب گردد چنانچه از بیت اسرار شیخ عطار قدس سره العزیز
نظم چون ایاز خاص را محمود خواند تاج دارش کرد و بر تختش نشاند
هر که او بشنید از خیل سپاه جمله را چشمی ز عزت شد سیاه گفت شاهی را داد لشکر گرانست

بادشاهی بجز این کشور تراست آن میخواهم که تو شاهی کنی خلقه در کوش شه ما هی کنی هر که میبینی صفت شاهی
با غلام در جهان هرگز نکرد این احترام لیکن این عزت از ایاز هو شیار میکر است ساز کار سلطان زار زار
جمله گفتند بس که تو دیوانه ... فتنه از خرد بیگانه چون سلطان رسید ایغلام چنین بیکرید نشنیدن شاه
کام داد آن قوم را حالی جواب گفت بس دور بیاز او صواب نیستید اگر شاه انجمن دور
می ازدم از خویشتن میبو هو مشغولیم تا من ز شاه بازمانم دور از شغل سیاه کر بحکم
می کنی ملک جهان فی نکردم غایب از شه یکزمان هر چه کو بیا اگر توانم کرد بس لیک از و دور
نخواهم یکنفس خرمیه خواهم کرد ملک کار او عز بس اهم بس بود دیدار او کر تو مردطالب درحق
شناس بندگی کردن بیاموز از ایاز ای دریغا شیخ تو مرد دین باکه تو آن کنی یا خود ورد
این شرم باد از خدا و مصطفی دعوی قربت کنی از کبر خدا اما وقت وهم کر آن مانع
از روان شریعت است این است که در شرح مقاصد آورد که استحلال و استخفاف در استهانت
کناهیکه بدلیل قطعی ثابت شده باشد صغیره و کبیره کفر است و در صلوة مسعودی آورده که
مذهب اهل سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نمیشود اما بخود داشتن گناه کافر میشود
و استحلال آن خود چه باشد بس بعض قوم که خود را درویش میکویند دم از محبت حق
میزنند و سماع میکنند مزامیر میشنوند بس از که شنیده که درویشان اهل صفه نبی علیه
السلام این افعال کرده اند مکر در زمانه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عشق نبود
و محبت حق تعالی نبود بجواحفظ مصطفی اهل حال اصحاب او واز ایشان بود ال
نیز بود شاه ... اینهمه باشد گناه بود بعث اهم نارواها ... راضی گرده ...
انبیا آنرا که سلطان راه میزند احوال او چنین باشد قال ابو حنیفه رضی الله
عنه انه من قال السماع حلال فهو منافق وملعون لان السماع لعب واللعب
حلال وقال الشافعی رحمة الله علیه انه قال من قال السماع حلال فهو منافق عند
الائمة لان السماع لعب وکل لعب حرام وقال الحنبلی رحمة الله علیه انه قال من قال
السماع حلال فهو کافر لان السماع لما ابطل حکم الشریعة ومن ابطل حکم الشریعة
لا یکون مؤمنا عند کل مجتهد ولا یقبل طاعته واحبط الله حسناته وبانت امرأته وقال
ابو یوسف رحمه الله انه قال من قال السماع حلال فهو کافر لان السماع شیطانی لقوله تعالی قالوا اجئتنا بالحق

ام انت من اللاعبین

ام انت من اللاعبین نقل من تفسیر جلالین و قال النبی علیه السلام کل طریقة رد تهمل از بعد
فهو زندقة یعنی هر طریقت که در مسلک حکم شریعت را باطل طریقه راه زندقه است کقوله
تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی
هر که طلب کند جز دین اسلام را دین دیگر یعنی آنچه خدا و رسول او علیه الصلوة والسلام
فرموده جز آن دیگر پیدا کنند پس هرگز قبول نشود از وی هیچ شکل و اودر آخرت از زیان زدگان
باشد کما قال النبی علیه السلام لو رأیت رجلا یمشی فی البحر و یطیر فی الهوا ولم یکن مستقیما بسنن
رسول الله علیه الصلوة والسلام فهو ملعون یعنی اگر بینی تو مردی را که میرود بر آب و طیران کند
در هوا و ترک کند سنتی از سنت رسول علیه الصلوة والسلام بس آن مرد لعنتی است کما قال
الله تعالی ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا انتقل است که از امام شمس الدین
حلوائی پرسیدند که قوم این سماع میکنند و میکویند که ما را بر عبد الله حضور ... است میکویند
یا در وقت این ... که افترو علی الله کذبا ام به جنة و نیز نقل است که از حضرت شیخ جنید
بغدادی پرسیدند که چرا در وقت استغراق توحید و معرفت حرکت و سماع از تو ظاهر نمیشود این آیت
بر خواندند و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب یعنی و میبینی کوهها را و پندارد
که ساکن است و حال آنکه میروند چون ابر در یک ساعت بس حرکت و ... مورد کی نمیشود و از باطن یعنی
حرکت ظاهر ایشان معلوم نمیشود ایشان ان ماورای هر دو جهان حرکت و ظاهر شود هر حرکت
جسمانی حرکت شیطانی است چنانچه جمهور علما بر آنند که هر که رقص کند شیطان انگشت در مقعد
او کند و بکرداند و رقصانید و حیا از وی بر دارد قال فی الملتقط البخاری لا یجوز الرقص
الصوفیة ان رقص الصوفیة فعل مع شیطان بمنیة ولیسرة و جعل اصبعه فی دبره
ولا یشروط صاحب الشرع المأمور والا مشروعه هذا رقص نقض الایمان والعرفان
للرقص والتواجد بر فاول من احدثه اصحاب السامری قال الله تعالی واتخذ قوم موسی
من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار هو قاموا یرقصون و یتواجدون فهو دین
الکفار و عبادت العجل و طریق الباطل کما قال النبی علیه السلام الرقص اثم کبیر لا اکبر
اثم یعنی رقص کردن گناه کبیره است قیاس نیست که مثل آن گناه باشد لان السماع والغنا
حرام بالاجماع کما قال النبی صلی الله علیه وسلم صلی خلف مبتدع فقد هدم الاسلام یعنی
هر که پس مبتدع نماز گذارد بس بتحقیق ویران کرده باشد اسلام را قال الفقهاء فی
معلوم المعروف من اهل قوم هم معروفون بالرقص وضرب الدف وقراءة الشعر لا یجوز
الاقتداء بهم و اگر نادانسته اقتدا کند نماز اعاده کند و در غرایب نقل آورده که نماز پس
صاحبو کار و بدکار باید گذارد که صلوا خلف کل بر و فاجر عبارت از انست اما اگر گناه

١٧١

را گناه دانند پس او نماز روا است و اگر گناه را حلال دانند کافر گردد و در پس او نماز
روا نباشد و اگر کسی گزارد اعاده کند چنانچه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
ورودی در عوارف آورده که قومی که میگویند که جبرئیل علیه السلام بشارت
آورد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که فقراء امت تو پیش از اغنیاء
امت بمقدار نیم روز که آن پانصد سال است به بهشت درآیند رسول مصطفی
صلی الله علیه وسلم شاد گشت و فرمود که در میان شما کسی هست که بیت تازی بخواند
اعرابی از کبار مجلس گفت نعم یا رسول الله آنگاه گفت قد لسعت حیة الهوی کبدی
فلا طبیب لها ولا راقی الا الحبیب الذی شغفت به فعنده رقیتی و تریاقی رسول صلی الله
علیه وسلم تواجد نمود و صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین موافقت کردند
تا رداء مبارک ایشان صلی الله علیه وسلم از کتف جدا شد رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود تا رداء را چهار صد پاره کردند و بر اصحاب قسمت نمودند پس حضرت معاویه
گفت چه خوب بازیست یا رسول الله این حدیث پیش راویان الصحیحین بسیار و ایهام
افترا و بهتان است هذا حدیث موضوع لا صح فی الحدیث تأمل و این نسبت
کردن بآن سرور و صحابه از موجبات کفر است بالفرض و التقدیر اگرچه بزعم آن
قوم این حدیث صحیح است اما ابتداء نبوة خمر مباح بود و بعد از آن حرام شده چنانچه
خود و نیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روز از روزها فرمود که [illegible]
هر که لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید بهشت او را واجب است حضرت امیر المؤمنین
عمر رضی الله تعالی عنه آن امر را منع کرد و موافق او وحی نیز آمد و نیز در مقابله
صفین مسلمانان را چهار بار نماز عصر معاف شد پس ایشان نماز فوت کردند بحکم الحکمی
در ابتداء نبوة بعضی چیزها و دیگر مشروع بوده و در آخر نبوة آن حکم منسوخ شد چنانچه
بایتعال آیت ها دیگر منسوخ شد با وجود چنان قرآن همه بر حق است و اشارت
اگرچه بزعم آن قوم حضرت تواجد نمود و حضرت سید انبیا و اولیاست حالات و وقعات

١٧٢

وعشق و محبت انبیا تمام شده است حضرت رسالت پناه را علیه الصلوة والسلام تمام
عمر یکبار حال حضور شده است و بر عشقیان را اکثر این کفر بود زیرا که از حالت رسول
صلی الله علیه وسلم حال ایشان زیاده معلوم میشود پس باید دانست که اگر این
احوال از استغراق و غلبه محبت و عشق است محبت و عشق بی معرفت و علم الله در
ذات متعالیه حق تعالی خیال باطل و اوهام فاسده پیدا شوند و در غلبات
محبت و عشق بی اختیار نقصان طریقه است اگر عشق رحمانی است و اگر عشق شیطانی
علم اختیار شدن و ناشدن برابر است زیرا که در عشق رحمانی نهاده داشتن فرض است که
من عشق و کتم و عف و مات فهو شهید عبارة از اوست تا از حرکت نهاده داشتن
معرفت و علم الله وحش بوده حرکت جسم حرام است و صاحب تکوین را حرکت جسم
حرام است بنا بر آنکه و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب عبارة از اوست
و صاحب تلوین را که فروتر از مقام تکوین است او را تحمل کردن فرض است که
از حرکت آن مقام تکوین برسد که تکوین مقام انبیاست علیهم السلام اگر کسی گوید
نسبت کردن بمقام انبیا چون باشد گوئیم هر که ظاهر و باطن تابع نبی باشد
از هر احوال خود شد چنانچه کرامات ولی معجزه نبی است و متبوع تابع خود را فیض رساند
ایمن زاده و برادران و دوستان حق در وجد سماع همراه اجر عظیم افتادند و ایشان در این
که شیخ از شیخها جماعتی در واقعه دیدم گفتند چرا در وجد مذمت میکنی و شنیده
طواف خانه کعبه وجد و سماع است و طواف سنگها انبیا شود بلکه کعبه حقیقی را باشد و کعبه
حقیقی درجات پس از کعبه ایشان ساکت شدم ناگاه بتائید الهی الهام رسید که
آن جماعت شیاطین است بگو طواف بیرون کعبه باشد نه درون کعبه و داخل کعبه طواف
حرام بود و در آنجا نماز است که الصلوة معراج المؤمنین عبارة از اوست و دیگر المصلی
مناجی ربه اشاره برآن است پس معراج بر وجد کار و راز گفتن باو بهتر باشد از آنکه کار ناروا
دیده آید و شنیده آید که آنکه بیرون در است میجهد و مینالد و چون درون در آید رود

ساکت باشد

و حرکت نمانده بسیار از گفتار جز الجماعت خاموش شده‌اند و گفته‌اند که قول قوال سماعت
چنانچه حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره در رساله درویشیه می‌فرماید که رنات غ
دو له و اوتار و مزامیر آنست که سالک حقیقت جلال حضرت ایزدی او را از راه زنان
راه دین بنده کرده اند تا هر روز بتعلیمات رسمی بنور بر بنده او بیفزاید و فضولات
باطل و مزخرفات فلسفه راه حق بر و مسدود کرده اند و خار بدعت و ضلالت
در راه او می‌نهند و تخم دنائت همت و خساست ابدی در دل او می‌اندازد و باطل
او را بنجاست حرص و جیفه ملوث می‌کرد و اند و لیس الخبر کالمعاینه نظر در حال
پیران و مریدان روزگار کن تا ببینی که چگونه شیاطین دو کان تلبیس
و مکر گشاده اند و نام سلاطین فقر بر خود بسته اند و اشقیا جامهٔ اولیا پوشیده
اند و هر دو در بزرگی مقبولان بر آمده و غولان راه دین خود را بصورت اربابِ
یقین ظاهر کرده اند شعار ایشان زنو قوالی که دو سیار ایشان
رقص و ضربت و فسق و وجد و حالت ایشان سماع و رقص و بازی
ادات صحبت ایشان دف و نی و رباب و خوش آوازی و حصول دولت
دولت دنیا و راحت نفس ایشان مبنی فسق و چنگ سر فراز و ارباب
قلب با خلق بر ان کار ساز و مذهب ایشان ام و اسرار خلوت ایشان
جنایت و ننگ و مفاخرت ایشان بتحصیل حرام و کذا و عبارت
ایشان بوقاحت و بیحیائی و جمعی از جهال عوام کالانعام بعشوه
و تلبیس این قوم ضال و مضل فریفته شده اند و ترهات فراوان
آن مخذولان معاون دام هوی و نفس و هوا ساخته‌اند
والحاد و کفر را طریقه و فقر نام کرده اند و از حقایق احکام دین
و اسلام بیگانه شده اند و در پی این گمراهان در تیه ضلالت گمراه

گشته‌اند و حضرت

گشته‌اند و حضرت احدیت جل شانه در مجمع قیامت حکام و قضات و ائمه
اسلام را از تقصیر وقت اهمال دفع فسق خواهد پرسید کما قال النبی علیه السلام
اذا ظهرت البدع و سکت العالم فعلیه لعنة الله زیرا که استحکام
قواعد اسلام و ایمان اجماع و اقلاع بدع و اهل ضلالات و رعایت
حماة و حدود و شرع بر ایشان واجب است چون درین روزگار زمام امور
مملکت و سلطنت کسانی را مسلم گشته است که از اسرار علوم دین هیچ
بهره و فایده ندارند و همگی همت ایشان بلهو و طرب مصروف
شده و فسق و فجور را مذهب خود ساخته اند و ظلم و شر و را از خود
گردانیده و بنده نفس اسیر هوا گشته و با صحبت فاسقان و فاجران
انس گرفته و ویران حکومت خانی را بهشت خود کرده و کمر شاگردی
شیطان بر میان جان بسته و فرمان خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم را پشت
پشت انداخته و ارباب مناصب قضا و تدریس و فتوی خرافات را
ظلام و بی‌حاصل کلام را علم نام کرده و مزخرفات منطق و هذیانات فلسفه
وسیلت شهرت و جاه ساخته و از حقایق علوم دین که از معرفت دقایق
کتاب و سنت است اعراض کرده لاجرم اغوال گمراهان مبتدع در جهان منتشر شده
و اغوارهٔ بی‌دینان زنادقه در عالم قوت گرفته و انوار احکام و حدود اسلام
و منطفی شده و متابعت شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام روی در اندراس
نهاده و اهل الله و ارباب قلوب از ننگ این تردامنان که نام مسلمانان
دارند و وحشت این درویش صورتان کافر کام از نظر خلق متواری گشته‌اند
و روی عزت در دیوار عزلت آورده اند و روزگار در ماتم این مصیبت

بسر برده انوار الله المستعان علی ما تصفون اکنون گردان نور صفا آید کو
دانکه سی از ذوبون و فوائد کو چنانکه در مفتاح النجاة از شیخ الاسلام زبدة الرجال و قدوة
قدوة الابدال و قطب الاقطاب غوث الحق ابو نصر احمد بن ابو الحسن نامقی این
حدیث آورده که یاتی زمان علی الناس ینکر الحق فی ذلک الزمان من عشرة تسعة
اعشار لا یجوز ذلک الزمان الا کل مؤمن و مؤمنة ان جرد ایکم ایام الصبر فان
المتمسک منهم یومئذ بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمسین عاملا منکم قالوا منهم
یا رسول الله قال بل منکم یقولها ثلث مرات یعنی رسول علیه الصلوة والسلام
میفرماید که روزگاری در آید برامت من که مردمان در آن روزگار از ده نه
حق را منکر باشند و از بتران روزگار نترسند مگر مومن یا مومنه بر دستیکه اگر روز
کار صبر باشد و هر که در آن روزگار دست بدین طریق زند که امروز شما هستید او
را برابر پنجاه کار کننده از شما مزد باشد گفتند یا رسول الله از ایشان گفت نه که
از شما تا سه بار ایشان این سوال کردند و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همین
جواب میداد پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یاتی علی الناس زمان المقر بالحق فیه ناج قالوا
یا رسول الله فاین العمل یومئذ قال لا عمل یومئذ یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت روز
گاری بر مردمان در آید که هر که بحق مقر باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله کاری نشود
رسول علیه الصلوة والسلام گفت در آن روزگار کار چنان شود که هر که بحق مقر شود که شریعت
نجات یابد رسول صلی الله علیه وسلم و است که در این روزگار هر کی بو عقیده و بطلان
برحق تمام شود و هر کجا حق و حقیقی باشد آنرا منکر گردند صد هزار کار کنند بی اصل
برخیزند و خلق را بر سر نماز و روزه بی اصل و بی سرمایه فرا دست آرند و از راه حق دور
بگردانند کما قال الله تعالی و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین

کما قال النبی

کما قال النبی صلی الله علیه وسلم یاتی فی آخر الزمان قوم یعرفون بالعبادات و تنابهم
و اهم بمنزلة المنافقین فلن ینظر الله الیهم مقتهم قیل منهم یا رسول الله قال
علیه السلام قال انهم قد شبهتهم لا یعرفون الا بما طمعوا الا یکون لهم حقیقة فی اعمالهم
قلوبهم خربة کخراب البیت من ساکنیه یتعجب ابلیس بما یری من اطاعتهم له
یعنی رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید که قومی در آخر الزمان پدید آیند که ایشان
بعبادت کردن معروف باشند و بلباس اهل صلاح بیرون آیند ایشان بمنزله منافقان اندر
باشند و هرگاه که حق تعالی بایشان نظر کند یاران گفتند یا رسول الله ایشان کیم
رسول صلی الله علیه وسلم گفت قومی باشند که نمایش ایشان عبادت ایشان در جامه شناس
باشد و نشناسند کسی مگر آنرا که بینند طمع دارند و نباشد ایشان را حقیقت کارها و
حقیقت ایمان و دلهای ایشان همه خراب باشد همچو خانه خرابه که در و منزل نشود ابلیس
عجب بماند از فرمان برداری ایشان مر او را و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون
و نیز در حدیث آمده است که قال النبی علیه السلام یکون قوم فی هذه الامة عباداتهم
قول الا اشتغلهم اعمال المنافقین یدعون الناس الی شیء او هم اشرکوا ان کسک له
و ینهون الناس عن شیء و هم افعال الناس یلبسوا من اولیاء الله و لا اولیاء الله
منهم اذا نظرت الیهم تشبهت حالهم بحال الانبیاء و خشوع نذر من حالهم اولئک
لا یقبل منهم عمل و لا معذرة یحشرهم الله کما یحشر الکفرة و یل لمن عمل بمثل عملهم
یعنی رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که زود بود که قوم در این امت پدید آیند که عبادة
ایشان قول باشد و کار ایشان چون کار منافقان باشد مر خدا نیز مر ایشان را بخشند که
ایشان دست برآرنده ترین مردمان باشند از اجنبی و باز میرسند مردمان

را از جهر یکه اینست خود کننده ترین اکنجز باشند از مردمان و شستند ایشان از اولیا
خدا عز وجل و از اولیا خدا عز وجل از ایشان چون کسی ببیند ایشان نکرد حال
ایشان را است با احوال ایشان نزد است انبیا باشند از شبکوی که ایشان حال خویش
با حال انبیا مانند کرده باشند هرگز نه بنزد حق تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان
در انگیزد خدای تعالی ایشان را از کور چنانچه کافران را و برانکه کار او چون کار
ایشان باشد ایمان از او قبول نه چه حق است که آمنت بالله وملائکته
وکتبه ورسوله والیوم الآخر والقدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت
آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت جمیع احکامه عبارة از آنست
مبادا اگر بعضی احکام را اقرار نماید ایمان نماند و اگر عملت جمیع احکام
آمنی و رو مشکل می بود و سهولت در این امر آنست که قبلت جمیع احکامه امر شد
و معنای اطعنا عبارة از آنست و اگر خلل در عمل باشد ایمان باشد ولی ضعیف
و اگر خلل در قبولیت احکام ایمان باشد ایمان نماند بس اینچند حدیث و نظره
که در این کتاب آورده شد از بهر آن آورده شد که تا هر که میگفتی و میگوید اصول کنند
و چیزی که مهجور از معنی اصول چون که قرآن و حدیث است تا بیابید مقصود خود
و نیز در مفتاح النجاة شیخ الاسلام زبدة الرجال و قدوة الابدال قطب الاقطاب
قطب غوث الحق ابو النصر بن ابو الحسن [illegible] میکوید که ای دوستان و ای عزیزان
و برادران که [illegible] ما را در این راه تجربه بنفتاده باشد بنجاه نه سال شد که ما را در این کار
افکنده اند و چندان از خود و شر این راه بر ما ظاهر نکردند که بجای آن امروز باور نباشد
چه از [illegible] و از شیخ طریقت باشیم میکوییم و پرده از خود برداریم ولی نصیحت برادر

خود نگاه دارید

167

خود نگاه دارید که این کار بیشتر است نباید که کسی از سر هوا و خواهش نعره زند
یا در میان حلقه آستین بر افشاند یا سر جنبانید یا پای بر زمین زند و غوغا می کنند
بجنبد و کف کف چند بکنند و اف اف چند بکنند این چیز نه رسول صلی الله علیه وسلم کرده و نه صحابه
او علیهم الرضوان و از حال اولیا انکار نمیکنیم اما این نه حال اولیاست اینجا تمت
نهاده دیو است و دیو بر دم است و از که شنیده که در روزگار اهل صفه و تابعین این
جنس گرفته اند و شب و روز بر این کار گذرانیده اند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم استماع
الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر یعنی شنیدن آواز لهو گناه است و
نشستن در آنجا فسق است و لذت یافتن کفر است و لذت آن یافتن که نعره
زدن و پای کوفتن و سر جنبانیدن و غلغله کردن و اف اف کردن و کف کف
کردن و مانند آن همه کفر است قال الله وزین لهم الشیطان ما کانوا
یعملون چنانچه در حدیث است ولو قال ان السماع والغنا من الدین کفر
وانفع القلوب من القرآن کفر و اگر کسی سرود در شنید از قوال و گفت
احسنت یعنی تو نیک گفتی کافر گردد و اگر کسی مزمار نواز و نی نواز و
مانند آن از یار کوبان هر چه مرتکب نا مشروع است احسنت گوید کافر گردد
چنانچه در تمهید ابو شکور سالمی است که هر که لعب و لهو و رقص و غنا و شعر مکروه
خواند کافر گردد زیرا که تحریم اینها ثابت است بخبر متواتر و بدلالت نص و باجماع
کرد امت و نهی این برابر پیغامبر بود و اگر کسی گوید که انبیا را مشاهده نبود کافر شد
یا گوید یکی از انبیا و نیا در وقت استغراق مشاهده و بیهوشی به عشق یکی از
انبیا شده کافر گردد یا گوید یکی از انبیا و نیا در بود و با هر بعض بود
کافر گردد و از نتیجه از اعتقاد فاسد مسلمانان را ایمان نماند چنانچه

168

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی در ذخیرة الملوک آورده که ابو سعید خدری
روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که اذا کان یوم القیمة
یقول الله تعالی یا آدم اخرج بعث النار من ذریتک قال من کل الف تسعمائة
وتسعون فعند ذلک یشیب الصغیر وتضع کل ذات حمل حملها وتر
ی الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید
یعنی روز قیامت حضرت احدیت خطاب میفرماید که ای آدم قسم
دوزخ از فرزندان خود بیرون کن گوید الهی چند بیرون کنم
فرمان شود که از هزار نهصد و نود و نه قسم دوزخ هست و این قوم اکثر
ایشان را بسبب در دوزخ اندازند زیرا که مجاهده نفس نکرده اند و
و بدعت و ضلالت بر سنت اختیار کرده اند لاجرم شومی [illegible] هوای
نفسانی ایشان [illegible] را در روز جزا بسبب جستن ایشانرا بعذاب
ابد در گرفتند پس نزدیک این خطاب [illegible] شوند و نهد هر زنی که
حامله حمل بود فرزند خود را و بینی مردمان را مستان و نباشند
ایشان مستان ولیکن عذاب خدای تعالی سخت باشد از هول آنچه
مدهوش باشند و عذاب خدا سخت از شومی کفر و شرک و بدعت و ضلالت
چنانچه در احیاء العلوم آورده که حال بدعتیان بدتر است از کافران
زیرا که کافران را در دیار اسلام توان گذاشت که جزیه میدهند و در آن
نفع مسلمانان هست و این مبتدع جهنمی را در دیار اسلام نمیتوان گذاشت
زیرا که در بودن او هر [illegible] و [illegible] وعاقبة [illegible] و بحکم
احکام اسلام واجب و لازم است که او را از دیار اسلام بیرون کنند

و معدوم سازند

و معدوم سازند و اگر بحث کنی بحقیقی باشد که بکفر نمیکند حال او از
کافر بدتر است و لیکن انکار بر او بیشتر باید کرد زیرا که آنکه
منکر او بیدین است و شرک [illegible] را معتقد نیست ولی کافر دعوی
قربت و منزلت ندارد و این مبتدع مردم را به بدعت میخواند و دعوی
قربت میکند و گمان میبرد که طریقه او حق است و بحق میخواند از این سبب
گمراهی خلق است و فی المشکوة عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذا
بون یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا اباؤکم فایاکم و
ایاهم لا یضلونکم ولا یفتنونکم یعنی باشند در آخر الزمان
جماعتی از مکاران و تلبیس کنندگان و دروغ گویان میگویند مردم
را که مایان علما و مشایخیم دعوت میکنیم شما را بسوی ایمان و حال
آنکه ایشان در بیم معقولات و دروغ گوی باشند و می آرند شما را از
احادیث کاذبه چیزیکه نشنیده اید شما آنرا و نه پدران شما و پیدا
میکنند از احادیث احکام باطله و تعلیم میکنند مردم را اعتقادات
فاسده پس دور دارید نفس خود را از ایشان و ایشانرا از نفس خود تا
گمراه نکنند شما را و در فتنه نیفکنند شما را و حضرت ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما گفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود
که چون روز قیامت شود حق تعالی فرشته را فرمان دهد تا ندا کنند

نه زیرا که هیچ مسلمانی
کفر کافر

تا ندا کنند که ای مبتدعان برخیزید چون برخیزند روی‌های ایشان سیاه کنند
و چشمهای ایشان سبز شده و آب از دهان روان گشته چنان دیگر باشند
که ایشان را بر [illegible] هیچ کس ایشان را [illegible] که بیندازد صد او ندا کوشند
بعزت و جلال تو که بجلس بغیر از آفتاب و ماهتاب و نیک [illegible]
بر ستیم ما [illegible] حق تعالی در رسد این بنا بر آنست که مخالف سنت رسول
من علیه الصلوة والسلام کرد و بدعت و هوا برد پس یارب دل ما ره
هدایت باد او را روشنی اهل ضلالت باد یا رب همکی را سنن مردم بر سر
سنت جمع ساز قال الامام القشیری رحمة الله تعالی کل باطن یخالف الظاهر
فهو باطل کما قال النبی علیه السلام کل طریقة ردتها الشریعة فهو زندقة
قال الفقهاء والعرفاء ان الذین یرقصون و یتواجدون فی الاسلام اولئک
هم الضالون ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا
عن سواء السبیل قال النبی علیه السلام الرقص اثم کبیر لا یقاس به اثم کما قال الله
تعالی وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین و ذروا ظاهر
الاثم و باطنه والله یقول الحق و یهدی السبیل جعلنا الله و ایاکم متابعة السنة و الجماعة
و علی صراط مستقیم ان قریب مجیب والسلام علی من اتبع الهدی

باب بیست و دوم

بیان نغمه و مزامیر و آواز خوش شنیدن و مذمت آن و احوال آن و درین باب دو وجه
وجه اول مانع آن از آیات و مسئله و حدیث و روایات است وجه دوم مانع آن از روی
حالات و واقعات و تصوف و طریقت و حقیقت است اما آن وجه که مانع آن از آیات

وحدیث و روایات

وحدیث و روایات و مسئله است این است که قال الله تعالی و یحذرکم الله نفسه کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم ما منکم احد الا وکل الله به قرینه من الجن و قرینه من الملائکة قالوا
ایاک یا رسول الله قال نعم ولکن شیطانی اسلم بالعزیز حق تعالی در وجود آدمی دو چیز نهاده
است یکی روح دیگر نفس پس هر کل روح ملکی نهاده است که آنرا الهام ملکی گویند و هر کل
نفس شیطانی نهاده است که آنرا الهام شیطانی گویند پس اگر کسی از طاعات و عبادات
و مجاهدات و ریاضات و اذکار و افکار تزکیه نفس حاصل کند شیطان او که برده
موکل است او نیز تزکیه یابد چنانچه گفته اند که هر که عالم میشود شیطان او که بروی موکل است
نیز عالم میشود تا حیله و مکر بیشتر میکند و مانند آن و اگر علم باطنی حاصل کند شیطان او
نیز حاصل کند همچنان اگر تصفیه دل حاصل کند نفس او و شیطان او نیز تصفیه بیابد
بنوعی از موجودات ملحد کند و مانند آن همچنین اگر کسی تجلیه روح حاصل کند نفس و شیطان
او نیز تجلیه یابد بعضی از تجلیات روحانی رحمانی پیدا ارند و در تجلیات روحانی تجلیات
شیطانی مختلط است و در تجلیات شیطانی شیطان مایل کند و مانند آن اگر تجلیات
شیطانی حاصل شود عجب و غرور پیدا کند و اگر از تجلیات روحانی و رحمانی حاصل شود
عجز و تفقر و نیستی و ندامت و خشوع و خضوع پیدا کند کما قال الله تعالی انما یخشی الله
من عباده العلماء کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا تجلی الله لشیء خضع له همچنین از ابتدای
سلوک تا انتهای سلوک نفس و شیطان همراه است حتی که تا الهام و وسوسه که الهام از حق تعالی
است و وسوسه از شیطان است اگر الهام است موافق کتاب الله تعالی و سنت رسول الله صلی الله
علیه وسلم باشد و اگر وسوسه است مخالف ایشان باشد و شرح این طویل است در مفتاح القلوب

نوشته شد از آنجهت حق تعالی حضرت موسی علیه السلام را وحی کرد که تا شیطان مردود
نه بینی از مکر او ایمن نباشی و تا هر دو پای خود در بهشت نه بینی از مکر او اگر چه دار ایمن
نباشی و نیز حضرت ابراهیم علیه السلام قربانی کردن فرزند در واقعه دید آنرا
توقف کرد که مبادا او لوس باشد آن روز را ترویه گویند و شب دیگر نیز همچنین دید
آنروز را یوم عرفه گویند یعنی شناخته شد که الهام است نه نفسانیست و شیطانیست ظاهر
خود ظاهر است و نفسانیت و شیطانیت باطنی بغیر از عرفا و کاملان وار الهام ربانی
نتوان دریافت از آنجهت حق تعالی آغاز هر کار و هر عبادت را تعوذ و تسمیه فرموده
و ظاهر و باطن متابعت نبی امر فرمود که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی اشاره
بر آنست همچنین از ابتدا سلوک تا انتهای سلوک خطرات شیطانی دیده و دانسته
میشود و لذات آن چشیده میشود و لذات این حجاب گردد و بنابر آنکه رجوع است از جهت
حق تعالی الفاظ نافع ظاهر و باطن است در قرآن فرمود و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل عبارت از آنست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای
راشدین بر آن مواظبت نموده اند و ائمه مجتهدین و ائمه مجتهدین اهل سنت
و جماعت در آن ترجیح داده اند پس پیدا که از ابتدا سلوک تا انتهای سلوک مخالف
شرع نباشد زیرا که از ابتدا تا انتهای سلوک فرق میان تجلیات شیطانی و رحمانی
والهام و وسوسه و حقیقت ذات و صفات و عیان ذات و غیر ذات که اصول و فروع شریعت
و طریقت و حقیقت است خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم فرموده و مجتهدین
تحقیق کرده اند و اگر کسی مخالف شرع باشد و آنرا مخالفت بر خود لازم گردد

و دانند که ازین

و دانند که ازین راه بخدا نمیتوان رسید او خود دور زخیست و شیطانیست که
و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها و له عذاب مهین
مبین عبارت از آنست هر که بیفرمانی کند خدا را و رسول او را علیه الصلوة و السلام
و در گذرد از حدود ایشان در آورد او را خدای تعالی در آتش که جاوید
باشد در آن و مر آن عاصی را باشد عذاب خوار کننده و مذهب صحیح آنست که این
در حق کسیست که حرام را حرام داند و هم گویند در حق کسیکه استحلال محرمات
نماید بود کما قال النبی علیه السلام لو رأیت رجلا یمشی فی البحر و یطیر فی الهواء و یاکل النار
و ترک فرضا من فرائض الله تعالی او سنة من سنن رسول الله تعالی فهو
ملعون یعنی اگر بینی مردی را که میرود در آب و بپرد در هوا و میخورد آتش و ترک
کند فرض از فرایض خدای تعالی و سنتی از سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
پس آنکس لعنت کرده شده باشد پس چون دانستی که از تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه
روح شیطان او را که بر هوا کلاست بهره برسد یقین دان که آنچه مخالف شرع
است خواه با ذوق باشد خواه بی ذوق آن همه شیطانیست نه رحمانی حصول در باب
تغنی و مزامیر که اتفاق کلیست و اجماع امت است که حرامست که لان السماع و التغنی
حرام بالاجماع کما قال الله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل
عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی از
مردمان کسی که بخرد سخنی ببازی که تغنی و مزامیر است تا گمراه سازد مردمان را
از راه خدای تعالی بی دانشی و بر آن افرا میکرد و حکم خدا را افسوس سخریه
این گروه مر ایشانراست عذابی خوار کننده کما قال النبی علیه السلام یمسخ قوم
فی آخر الزمان من امتی قردة و خنازیر قیل و هم یشهدون ان لا اله الا الله قال

وانکه رسول الله قال لیشم ویصلون مسوات ویصلون ویزکون ویحجون قیل ما لهم یا رسول
الله قال اتخذ المغنیات والدفوف والمعازف یعنی رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید
که بگروانند قومی را در آخر الزمان از امت من بصورت بوزنه و خوک گفتند صحابه
که ایشان شهادت گویند که لا اله الا الله و آنکه قول محمد علیه الصلوة والسلام فرستاده
الله تعالی گفت آری روزه دار شوند و نماز میگذارند و زکوة میدهند و حج میکنند
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان بکدام وبال گرفتار شوند گفت اول
صلی الله علیه وسلم که ایشان فرا گیرند قوالان و سرود گویان و دف و مزامیر زنند
و دستک بهامیر زنند پس بتحقیق هر کسی که حرام را روا بکند و هر که حلال را روا
را خود به ما شرح پنجره و ذخیره وجمله کتب فقها در درست که از هر دف سرود گوی
و زنان سرود گوی و نشنوند گواه شنونده زیرا که پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر
ایشان لعنت کرده است که لعن الله المغنیات والمغنیین شوان سمعها کما قال
الله تعالی واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه لان النبی علیه السلام اذا سمع فی الملاهی
جعل اصبعیه فی اذنیه لانه اعظم ذنبا چنانچه در ذخیره آورده که اگر کسی گوید که کافر
که نکاح با هر حلال بودن ما شراب حلال بودن کافر نمیشود زیرا که نکاح خواهر
در زمان حضرت آدم علیه السلام حلال بود و شراب حلال بود در ابتدای نبوة مباح
بود و اگر کسی گوید که خمر و زنا و تغنی و مزامیر حلال بودن کافر میشود که در زمان
هیچ پیغمبر علیهم السلام روا نبود در اول انبیا شد قال الله فاذهب فمن تبعک منهم
فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب
علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد یعنی خدای فرمود شیطان
را که بیرون رو دور دایره رحمت من لیکن که متابعت تو کنند از فرزندان آدم

علیه السلام ابلیس اسی ١٤٥

علیه السلام اسی بدر رستی که دوزخ یادرش شماست یعنی تر او یاران تر او تا بعان
تر او از جامل بجنبان و بلغزان هر که را توانی بلغزانیدن از ذریت آدم علیه السلام
باواز خود که تغنی و مزامیر ست و یا از هر فسق و گناه و انگیزان بر ایشان سواران
گان و پیاده گان و شرکت بکن با ایشان در مالها تا حرام جمع کنند و در فرزندان
نیز چنانچه نقل است که روزی عبدالله تستری را شیطان ملاقات شد شیخ گفت ای
ابلیس مر ما را از کدام چیز فریبی گفت از دنیا اما اهل تصوف دنیا را انداخته اند
و ترک کرده از و با ایشان لطیفه دارم شیخ گفت آن کدام لطیفه است شیطان گفت
آواز خوش شنیدن که چون باواز خوش در دل ایشان در آیم و وسوسه کنیم و او هام فاسد
و خیالات باطله در ذات متعالیه حق تعالی در دل ایشان پیدا کنیم که حقه و غرض
و تخلل و زنگ با شد ایشان دانند که حالت است و قرب حق تعالی در تجمعه آورده که یکی
از اکابر صحابه در خواب دید که در مسجد حضرت بلال میکرد و از هیبت آن بیدار شد و نزد
حضرت رسالتپناه علیه الصلوة والسلام آمد و این خواب را گفت حضرت فرمود که
بو عشق اختیار کردی آن صحابی گفت یا رسول الله بو عشق اختیار نکردم اما در بعضی روزها
آواز خوش شنیدن را دوام اختیار کردم حضرت فرمود که دل حرم خداست و بیت مقدس است
و محل علم الله و معرفت وی بوده و تجلیات است در آن چیز که من بدعت و نامشروع
آمدن حرام است و حضرت آن صحابه را از آواز خوش شنیدن منع کرد و آن صحابه پشیمان
شد و توبه کرد زیرا که آواز خوش شنیدن تحقیق لهو و لعب است و گناه بزرگ است از و اعراض
کردن فرض است کما قال الله تعالی واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه لان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا سمع من الملاهی جعل اصبعیه فی اذنیه لانه اعظم ذنبا چنانچه در ضربه روزی ١٤٦

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خطبه میفرمود مردی از انصار آه کشید و حضرت او را
فرمود که آه کشیدن تو از دو وجه بیرون نیست یا از وجه ریاست یا مرد نادان
دانند که محبت حق تعالی در دل او جا کرده از خود دور میدانی که اگر آه نکشم او را
آواز من که حال رسد اگر من بعد آه کشیدن غیر ملت محمد باشی اینجا از سر انصاف
نظر کن جائیکه همچو محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم واعظ باشد و اهل
نرم صحابه را باشند اینجا او را بسیاری بود درینهم منع خدا و رسول
علیه الصلوة و السلام چنانچه در فانه خواجهای نقشبندیست که اگر کسی از استغرا
ق آهی بکشد او را بچوب طریقت باید زدن و نیز در خبر است که یکی از اکابر صحابه
رضی الله عنه در باغ خود نشسته بود با حق تعالی انس گرفته یاد او میکرد و
در آن باغ درختی بود بزرگ ناگاه مرغی از هوا آمده بران درخت
نشست و آواز ها گوناگون بر آورد در دل آن صحابی یاد او از
خوش آن مرغ مایل شد و خوش آمد و لذت یافت زمانی درین بود که
آن مرغ بپرید و حضور آن صحابه بیاد نماند که در یاد بود هر چند سعی کرده
سود نداشت همچنان تا پیش حضرت علیه السلام رفت و همان واقعه
از سر گفت حضرت فرمود که گناه عظیم کردی کفارهٔ این گناه چه میشود گفت
یا رسول الله هر چه تو فرمائی بر آن هم حضرت فرمود که همان باغ صدقه کن فقرا
را تا کفارت تو ادا شود و آن حضور یابی اینجا از سر انصاف کن نظر کن و دیگر
در تامل نما که آواز مرغ بغیر قصد شنیدن چه باب حضور خراب شود کسیکه عمدا
آواز ها گوناگون که بیرون شرع باشد بشنود و پیدا رود که این حالت و

و از این بخدا میتوان رسید چه باشد بسیار باید دانست که چون حق تعالی محبت حق
تعالی بکمال رسد حضور دائمی وقت بوده او دائمی حاصل میشود و لحظه از وقت بوده
فارغ نباشد و موانست حق تعالی حاصل شود و او را انس کو بیند و هیچ چیز
از مطلوبات کونین خوش نیاید اگر چه محتاج باشد و اگر خوش آید محبت
نباشد اگر چه او عجایب و غرایب صادر و ظاهر میشود و مستی به
الدعوت باشد چنانچه در خبر است که حضرت موسی علیه السلام از برخی
درخواست کرد که دعا کن تا باران بیارد چون از دعا او باران
بارید از حق تعالی ندا آمد که ای موسی او را بگو سخت است که نشیم هیچ
دوست میدارد که در انس ما ارام گرفتن بجز دیگر حرام است و نیز نقل است
که در زمان ماضی زاهدی بود در بیشه عبادتی و راز عبادت میکرد مرغی را
دید که بر درخت آشیانه کرده و خوش نوائی داشت آنکه زاهد زیر آن
درخت میشد و او از آن مرغ میشنید پیغامبر زمانه را وحی شد که فلان
زاهد را بگو که در انس ما با او از خوش آن انس گرفته است از درگاه ما بعید و مردود
گشته پس باید دانست که عشق شیطانی است و عشق رحمانی عشق رحمانی از
تجلیات رحمانیست بموافق شرع عبادت کردن و حلال خوردن زیاده
شود و عشق شیطانی از تجلیات شیطانیست بمخالف شرع عبادت کردن و شبه
و حرام خوردن زیاده شود چنانچه نقل است که ابراهیم ادهم را گفتند که جوانی
تمام شب بیقرار و بیارام می باشد و گریه و زاری و آه و فغان بسیار میکند
تمام شب نمیخسپد گفت مرا انجا ببرید چون برد شد زیاده از آن دید که
گفته بودند ابراهیم سه روز مهمان او بود بغیر از آب نمیخورد
و چون تفحص کرد آن جوان لقمه شبه میخورد ابراهیم گفت الله اکبر این

جائی شیطانیست جوان را بمهمان خود را برد و حضرت ابراهیم از خرد وارے
لقمه میخورد و جوان را نیز از آن لقمه میداد تا چهل روز جوان انجا بود
جوان را عشق و ذوق بیرون شد و سوز و گریه و آه و فغان نماند و بیقراری و
از این جمله برفت جوان ابراهیم را گفت ای ابراهیم چه کردی که سوز و گریه
من نماند ابراهیم گفت آن حالت شیطانی بود و شیطان از راه لقمه
شبهه در تو در آمده و چیزها بیدا میکرد و اوهام فاسده و اورای باطله
در ذات متعالیه حق تعالی بود چون لقمه حلال خوردی طبع تو رسیده
آن را شیطانی سوده شد و الحاصل خورد و شطحیات گشت الینجا از سر انقطاع
فی نقطه شد چنانچه از شبه حرام خوردن عشق شیطانی زیاده میشود
همچنین از تغنی و مزامیر و آواز خوش شنیدن و مقید ناشروع بودن
نیز زیاده میشود پس هر که باواز خوش شنیدن مایل میشود یقین
داند که او شیطانیست و از عالم روحانیت هیچ خبر ندارد چنانچه حدیث
نبوی بدان ناطق است که من ملأ سمعه بصوت المغنی حرم الله علیه
الروحانیین یعنی حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که هر که پر کند گوش
های خود را باواز گوینده حرام کرد ویرا و مر او را الله تعالی از اواز
روحانیان و نیز حدیث نبویست من اصغی الی صوت المغنی خرق الله
تعالی اذنیه من النار خمسین ذراعا ولها الف فم و فی کل فم الف
لسان یاکل لحمه وعظامه الی یوم القیامة یعنی حضرت رسالت
علیه السلام میفرماید که هر که بنهد در بهر مغنی را بیافریند خدای
تعالی مار را از آتش دوزخ که دراز آن بنجاه گز باشد و مر او را
هزار دهن باشد در هر دهنی هزار دندان تا بخورد گوشت او را

واستخوان او را تا روز قیامت قال فی المحیط التغنی والتصفیق واستماع الملاهی
کل ذلک حرام و مجلسهای فسق و معاون فی قصة الجاریتین ولعب الحبشة کان
بالسلاح وکان ذلک جایز و قد صح عن عائشة رضی الله تعالی عنها ان الجاریتین
لم تکونا مغنیتین لان الاشعار دالة علی مدح الانصار فی الجهاد و در فتاوی جامع اورده که
غنا و استماع ملاهی و زدن مزامیر و رقص اینها همه حرام است و مستحل آن کافر است نعوذ بالله
نعوذ بالله من ابتلای به و در هدایة النهایة مذکور است که همه ملاهی حرام است تا آنکه تغنی
بزدن قصب و مزامیر و تصفیق و طنبور و رباب و بربط و چنگ و دف و غیر آن و ما اشبه
ذلک و سماع اینها همه حرام است و معصیت است لقوله تعالی ومن الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین
و در ملتقط و فتاوی قاضیخان فان استماع صوت الملاهی کالضرب بالقصب
و غیر ذلک حرام و معصیة کما قال النبی علیه السلام استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها
فسق و التلذذ بها من الکفر یعنی شنیدن لهو از لهو گناه است و نشستن برای لهو فسق است
و لذت گرفتن بان کفر است و لذة آن باشد که نعره زند و پا کوبد و سر جنباند و جامه
پاره کند و غلو کنند و وای وای کنند اینهمه حرام است در مفتاح النجاة از شیخ
الاسلام قدوة الابدال و زبدة الرجال قطب الاقطاب غوث الحق ابو نصر احمد بن ابو
الحسن نامقی جامی آورده که اگر کسی از اشعار و ابیات که در ان ذکر زلف و خال و سیم و بادام
چشم و لب و دهن و خال و مانند آن باشد و سماع کند و حال آرد کافر گردد اگر این

فی بیت النبی علیه الصلوة والسلام کان زفت او النغیر التغنی ولعب الحبشة ۱۲

181

نسبت بحق تعالی بکنند که بلا کیف و جوهر و عرض هست و بلا رنگ و مثل و جهت
چه حق تعالی جدا از آنست که در درک و فهم و علم و وهم آید و لا یحیطون عبارت
از آنست و نیز ذخیرة الملوک از حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره در باب چهارم
آورده که اطفال را باید که از ابیات و غزلها که در آن ذکر عشق و زلف و خال باشد
منع کنند که آن تخم فساد در دل اطفال می اندازد و برآن در وقت بلوغ
زیاده میشود کما قال النبی علیه السلام یاتی آخر الزمان قوم هم یقرأون قراءة الشعر
ویضربون ضرب الید ویتخذون المغنیات والدفوف فاولئک علیهم لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین یعنی پیدا آیند در آخر الزمان قوم که میخوانند
ابیات و شعر که در آن ذکر زلف و خال باشد و دستها میزنند و فرا میگیرند قوالان
و سرود گویان و دفها میزنند آن گروه مرایشان راست لعنت خدا و لعنت
فرشتگان و لعنت جمیع آدمیان و نیز شیخ الاسلام قدوة الابدال و زبدة الاوتاد
قطب الاقطاب غوث الحق ابو نصر احمد بن ابو الحسن نامقی فرموده که هر کسی را دیوی
موکل است خواه مؤمن باشد خواه کافر خواه زاهد خواه فاسق کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما منکم من احد الا وکل الله به قرینه من الجن وقرینه من الملائکة قالوا و
ایاک قال نعم ولکن شیطانی اسلم چون آواز خوش شنود دیو در درون او که بروی
موکل است در جنبش آید و حرکت کند و حرکت او از ظاهر او معلوم میشود که
سر جنبانیدن باشد و دست بر داشتن و پای کوفتن و نعره زدن و مانند اینها که

و لکن گاه واقف

182

و لکن گاه واقف انهمه حرام است خواه از صفای دل باشد که از ذکر و افکار و مجاهده
و ریاضات حاصل میشود خواه از کدورت دل که از غفلت و عصیان حاصل شود زیرا که
تحقیق است که آن از امر آواز باشد نه مضمون اشعار که گر آن اشعار بعبارت دیگر گفته
میشود هیچ اثر نمیکند الا آنکه خیال باطل و اوهام فاسده در ذوات متعالیه
حق تعالی کرده میشود و اگر نمیشود آن فغان برای آن باشد که حق تعالی محیط دل است و در روح
پنهان است خار خار کشنده که او نیز پنهان بود و لیکن اگر از وجه روحانی باشد زیرا که نور از تجلیات
روحانی و نار از تجلیات شیطانی از نار حرکت جسم پیدا شود و از نور سکونت دل پیدا گردد
از آنکه تو حیّی در دل گنج نهان جانت هست نهان در تن [illegible]
نهان است آن چه هر دو را [illegible] بس بباید دانست که اگر او را [illegible] که بهر چه میل
کنند [illegible] گوش نباید کشید که آن حاصل شود بقدر حال و ذوق آن میجنبند پس چرا
میل بآیات و حدیث نکنند که ذوق این بلا شک رحمانی است و میل باشعار و ابیات چرا کنند که ذوق
بلاشک شیطانی است اما اثر این صحبت است که اگر کسی پیش ماتم زده بنشیند او نیز ماتم زده شود
اگر کسی پیش شادمان بنشیند شادمان شود همچنین اگر کسی پیش بر عقیبان و ملحدان و جنیان بنشیند
[illegible] عشق و الحاد و جنون [illegible] اثر کند و اگر در پیش اهل الله و اهل شرع که از دو کون فارغ است
بنشیند تفرع و خشوع و [illegible] و ندامت و توجه حقیقی و سلوک حقانی اثر کند و لذت آیات و حدیث
[illegible] پیدا شود هر که با دونان نشیند همچو دونان دون شود با خردمندان نشیند در خرد
افزون شود [illegible] رنگ دیگر [illegible] طبع دیگر گون شود
چنانچه بزرگان گفته اند که از صحبت چهار کس دل بیمار شود و تیره گردد یکی از عالم بی عمل
دوم زاهد بهر متبدع سیم از غنی متکبر چهارم از صوفی جاهل کما قال علیه الصلوة والسلام

الصحبت تا شرا از بخشم حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وسلام من وقر
صاحب البدعت فکانما اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که توقیر کند صاحب
بدعت و با او همنشینی کند پس چنانست که یاری کرده باشد بر ویران کردن اسلام
من تبسم فی وجه مبتدع فکانما اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که تبسم کند
در روی مبتدع از روی مصاحبت پس چنانست که یاری کرده باشد بر ویران کردن
اسلام من اهان صاحب البدعة امنه الله تعالی یوم القیامة من فزع
الاکبر یعنی هر که اهانت کند اهل بدعت را ایمن کند او را الله تعالی در روز
قیامت از اندوه بزرگ و این حدیثها در تمهید ابو شکور سالمی بروایت حضرت
عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده در دین محمد بدل و جان هستیم
هرگز نرود تا با جان از دستیم در لعل من شریعت او مستیم با الله کی جای دل کبر ۱۸۳
اگر کسی گوید که از آواز خوش شنیدن ذوق و حالت پیدا شود نا روا چرا باشد
اگر از آواز خوش شنیدن ذوق و حالت پیدا شود احتمال است که آن شیطانی
باشد چونکه تمام آیات قرآن و احادیث نبوی در عبادت امر شده که وان اعبدونی
هذا صراط مستقیم و اسجد و اقترب و مانند آن و امر با آواز خوش
شنیدن هیچ جا نشد که آواز خوش بشنوید تا قرب حق تعالی حاصل شود
دیگر ذوق و حالی که از سبب نامشروع و نهی حق تعالی پیدا شود پیش
ارباب یقین و اهل تمکین آن ذوق حالت شیطانیست و آنچه از
مشروع حاصل شود رحمانیست الغرض اگرچه بزعم القوم حالت
رحمانیست باز عاریت و عارضیست مادام که آواز خوش بشنوید

در حالت ذوق

در حالت و ذوق است چون مساکت شود آن حال نماند از ینجا هر که عارف
حق است خود معلوم کند حاجت گفتن ندارد و بس هر که عاشق صادق است
و عشق رحمانی دارد بجای برسد که ذوق دایمی و حضور دایمی دست دهد او را که
فاصل نشود هرگز انقطاع و نه اشراق باید طلب کنید بی انقطاع است و آنکه نباید طلب کند
عادیت و عارضیست و نیز محققان کاملین و عارفان واصل گفته اند که
۱۸۴ اگر کسی را ذوق و حالت و عشق و معرفت حاصل شود و مطلوب او گردد پس عابد
آن باشد نه عابد حق چونکه وسیله مطلوب عین مطلوب شد این کفر بود
اگر کسی گوید که لها فراین الهی است از آواز خوش شنیدن آن اسرار الهی
ظاهر میشود چنانچه از سنگ و آهن آتش ظاهر میشود اگر بزعم القوم اسرار
پنهانی ظاهر میشود اما اسرار پنهانی ظاهر کردن کفر است کما قال النبی علیه السلام
افشاء اسرار الربوبیة کفر یعنی ظاهر کردن اسرار ربوبیت کفر است
و هر که عشق رحمانی دارد آن عشق خود پدیدار نشود که اسرار نهانست و نهان
داشتن آن لازم است او را چه حاجت آواز خوش شنیدن باشد کما قال
النبی علیه السلام من عشق و کتم و عف و مات فهو شهید یعنی هر که عاشق میشود
و آن عشق پنهان دارد و پاک باشد از محبت غیر پس بمیرد شهید اگر کسی گوید
نغمها و مزامیر حرام است اما هر که از عشق بیمار است دارو او است او را

روایتست بیماران در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و خلفاء
راشدین و تابعین و علماء مجتهدین نبود یا بیماران بعد این دارو
ایشان در دنیا منتفع از این اعتقاد و انکار خدا و رسول او علیه السلام
و خلفاء راشدین و تابعین و علماء مجتهدین لازم آید و الکافران
نکو بود چنانچه شفا دلها و رحمت آدمیان و سبب قرب ایشان حق تعالی قرآن
را گفته است که یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی
الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین ایضا عبارة از آنست که و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ایضا قل هو للذین آمنوا
هدی و شفاء اشارة بر آنست و نه همه آیات و احادیث آمده است که
هر که او از خوردن شود او را شفا دل است انهما افترا است که کرا
شوند و اعتقاد برد ارند و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه
و فی آذانهم وقرا در ذات این است الغرض حاصل این شعر بطریق
الزام آنکه ایشان تغنی و مزامیر را دوست میداشتند و خود را در وقت
زمانه نیز از معنی این بیت سوال کردند بشنو از نی چون حکایت میکند
و از جدائیها شکایت میکند گفتم که نی چه خوب راست گو است که از
مطلوب خود جدا افتاده است شکایت میکند و احوال وصل بیان میکند که در وصل

هر کسی بیک وجه از مطلوب

هر کسی بیک وجه از مطلوب خود جدا افتاده است و او از هزار وجه جدا افتاده که
جدائیها گفته است همچنین هر کسی بیک نوع بعید از درگاه است و شیطان
بهزار نوع بعید از درگاه است پس نی احوال بعد بعید درگاه بیان میکند و شکا
یت است احوال قرب که اوصال است تا بکی در ناله باشی چون دهل [illegible]
از تهی [illegible] ناله [illegible] تا بکی در ناله باشی در جنگ [illegible] همچو دریا باش
دایم در جوش از شکیب خود تا بکی ناله [illegible] چون رعد بهار [illegible] و در جوش
همچو شیر [illegible] تا بکی در [illegible] همچو طفلان زار زار [illegible] و در طریقت باش
[illegible] جوان شیر [illegible] تا بکی در ناله باشی همچو بلبل بوالهوس باش چون [illegible]
[illegible] تا بکی [illegible] همچو [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] تا بکی در [illegible] همچو [illegible] باش [illegible] در شریعت همچو کوه
[illegible] تا بکی در ناله باشی همچو زاغ هم [illegible] در سکوت همچو [illegible]
[illegible] وحدت از [illegible] در وجود این [illegible] نفس [illegible]
[illegible] محبت همچو [illegible]
[illegible] از بهر [illegible] در جهان [illegible]
[illegible] از [illegible] اینچنین [illegible]
[illegible] این نصیحت از [illegible] بشنو همی در راه حق [illegible]
[illegible] که شیطان بسیار کسان را راه زده
خصوصا این دو قوم را [illegible] که ما در [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] شراب و انواع کیفیات [illegible] و عشق و محبت ما زیاده میکرد و قوم میگوید که
ما [illegible] و محبت حق تعالی مستغرقیم [illegible] از [illegible] عشق و محبت
حق تعالی زیاده میشود و ذوق و حالت نیز زیاده میشود اگر بینند که [illegible]
[illegible] خود گوینده است و خود شنونده و خود شاهد است و خود مشهود خود [illegible]
[illegible] خود شنود و غیر کجاست این سخن گفتن [illegible] از ره تحقیق [illegible]

عیان نیست عیانست عیان لیکن صفت نادر و مصطفی بر حاشیت بس
دنیا بی غلط غلطیم افتاده این دو قوم را که حالت و ذوق خود را
ترجیح میدهند و انبیا و صحابه و خلفای راشدین و علمای مجتهدین
یعنی ارث کلی انبیای ایشان ازین فرقه اند چه دارند و ایشان نفهمیدند
ما نفهمیده ایم ارکان ازین انبیا نصیب است او حیوانست ازین گفتار
و عقیدهای این دو قوم کافر میشوند نعوذ بالله منها با این سند این
دو قوم را شیطان راه میزند و گمراه میکنند و در ضلالت
می اندازد چنانچه از خوردن شراب و بنگ و انواع کیفیات
ضلالات باطله و اوهام فاسده پیدا میشود نعوذ بالله منها
همچنان از شنودن آواز خوش و دیدن حسن ضلالات باطله
و اوهام فاسده پیدا میشود چنان ضلالات و اوهام که هرگز خورده
و نشنیده باشد و پندارد که از عرفانست و از محبت و عشق و جذبه
و حالت است چون از انواع کیفیات و آواز خوش شنیدن
مست گردد و بیهوش شوند شیطان از وجدان چیزها میفهماند
دانند که مشاهده حق تعالی است و دانند که حصول که معرفت
حق تعالی از عبادت اشکال است از نامشروع و بدعت حاصل
شود و حصول عشق و محبت و ذوق و حالت و یقین و معرفت
الهی لذت روحانی و رحمانی است و عنایت الهی است و جذبه ربانی است
نه از کسب حاصل میشود و نه از کسب میشود و آن بعد ریاضت در میان مولا
و بنده و از فتار عشق و از نور تجلیات الهی که فائض است در ذات
آدم و ملائکه مقرب محروم اند مشرف است با دا که از سر عبث و ضلا
لت حاصل چون شود چه تسبیا نزا عشق است و در ذات
درد را جز آدم و در حضور ذات الکمال انسان بود فاضل از ملک را

نداء این سخن

غیر آدم نیست دیدار شما یکسان

نداء این سخن را هیچ شک آدم را ذوق دیدار نیست بس مظهر ذات صفات حق
آدمی است جلوه گاه کون از حق در هر دمی است و وجه دوم که مانع از رو در حالات و وجد
و تصوف و طریقت و حقیقت است این است که آواز خوش را لذتهای بسیار است
الحمد لله لذت نفس است و لذت روح نیست نفس انسان را اکثر محبت دنیا باشد
و اخلاق ذمیمه فی باطن چون عجب و غرور و ریا و حرص و هوا و حسد و کینه و
طمع و بخل و مانند آن و دل بسته مطلوبات کونی باشد او را آواز خوش شنیدن
بمطلوبات دنیا که شود و لذت آن بنفس طالبی او را شنیدن حرام بود چونکه
از آواز خوش شنیدن کبر و نفاق و محبت دنیا و نیت دنیا زیاده شود چنانچه ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که الغناء
تنبت النفاق فی القلب کما تنبت الماء البقل یعنی آواز خوش شنیدن و مزامیر
و سرود نفاق و کبر را بر رویاند در دل چنانچه بر رویاند آب گیاه را و اکثر لذت
روح حاصل شود و آن دو طایفه اند متوسط و منتهی و سلیم ایشان متعلق این دو طایفه است
مشغول لذت ضیافت می شود که اطوار قلوب و احوال روح طی کرده اند او را
از آواز خوش رقت دل پیدا شود و از رقت گریه حاصل شود و اند که از قرآن
خواندن و از نماز و روزه از تسبیح و ذکر رقت دل پیدا نمی شود و از خوش شنیدن
بهتر از نماز و روزه و از ذکر تسبیح در شمار المغفرت و نیز دیگر لعنت شود که
قال النبی علیه السلام صوتان معا ملعونان فی الدنیا والآخرة وهما صوت المزمار عند النعمة
و صوت الویل عند المصیبة یعنی دو آواز لعنت کرده شده در دنیا و آخرت یکی
مزامیر است نزد نعمه دیگر آواز نوحه است در وقت مصیبت پس اگر مستغرق را و آواز خوش
شنود او سوخته آتش او را پف زدن از آواز خوش و حسن دیدن زور آتش است و نغمه
آتش او زیاده شود و تمام هیزم جسم او بسوزد و جان بحق تسلیم کند چنانچه بسیار عاشق که
هلاکت ایشان حرام است همچنین ایشان اند او را حرام است چونکه اکثر کسان جان بحق تسلیم
کرده اند و از مقصود اصلی باز مانده اند و در مقام العشق گرفتار شده اند و علم الله و قرب حق

لم ننتج از عشق است از دو و حادثه اند   ایمان تو اگر بعشق مستی مردی فرخوان جگر باده
بر شستی مردان فی ذی غلطیم که جمله انبیا مستهلک است از قید خودی اگر بر سستی مردی   از د
باب محبت که از خود بیخبر شد زا و از خویش چون ز هر بیخبر شد مستغرق خورشید حقیقت است
دا ز هستی خود بایر بیخبر چنانچه در تذکرة الاولیا مذکور است که حضرت شیخ حسن بصری قدس
سره مریدی داشت که هرگاه که آیتی از قرآن بشنودی خود را بر زمین زدی و نعره بر آوردی
در شیخ او را منع کرد و گفت که الصعقة من الشیطان یعنی نعره زدن و آواز از شیطان است
و نیز نقل است که حضرت بایزید بسطامی قدس سره مریدی داشت یکبار نعره زد شیخ
او را منع کرد و گفت نعره زدن از چه رو آنست که نعره زدن سخت و زشت است
و مکروه که ان انکر الاصوات لصوت الحمیر عبارت از آنست لیکن اگر منتهی باشد او
خود غریق رحمت است و مقرب بارگاه عزت و مقیم حرم قربت است این خود را
از محل وصلت و از اسرار الهی جلالی کمال است و مست از شراب لایزال است او را حاجت
به آواز و خروش نیست نه و حس و سر باخود چنانچه سلطان ابو سعید ابو الخیر فرماید
از ما چو خون کش یک جان بکشود ت مشتاق اگر حون ان ا ... می نالد چنانچه
نشنود او از تو هیچ سوز چنانچه بر نیاید دود ت لیکن اگر در استغراق عشق و محبت
بیعقل و بیهوش شود نقصان طریقت است او را چوب طریقت باید زد
سیلاب شوق جانان تاراج عقل و هوش است و ابسته شد ز سیلاب آنکس که او خموش است
چون عقل و هوش ما را از اصل و ره است رسنده کیش لا کم در راه جو دده گوش است
بس بیاید و آنست که اگر سیل السیلاب شوق غالب شود و هوش از و زایل گردد
شک و کلوخ شرع دیران شود و کل لالا سیراب شود و رفتن او و دیگر
مسلمانان دشوار شود و باغ روحانی که در آن میوه های گوناگون از حکایات است و
گلهای رنگارنگ از ایقان است خراب شود این حالت و استغراق را اعتبار نیست که او
از یکجانب بیاید جانب دیگر بگذارد اما قصور کرده و از آن رسانده اعتبار آن ... در
از اصل بجز بقدر عشق و محبت و ذوق و حالت بخوبی بدست آید از ذکر و ... حضور ...

ازین سه چیز است

۱۸۶

مشاهده می کرد

ازین سه چیز است می آید که شرح آن نمیتوان گفت و از سیلاب بجز و جز آنکه ذکر
حاصل نمی شود پس عقل و هوش در ما از چه این خدا تعالی است و قدر این
بشناس اگر است چرا مناسب و بیعقل و بیهوش شدن شان ناقص و خامی
است مادام که عقل و هوش در جا است امید وصال جانان است چون که از عقل
و هوش رفته است از راه باز مانده و امید پایان ندارد از منجمله ایمه مسکرات
حرام شد که عقل از آن زایل گردد و هر چه از و عقل زایل شود آنهم حرام است
چون که حق تعالی را از عقل میتوان شناخت و از عقل زایل قرابت نمیتوان
شد چنانچه همه انبیا مستغرق مشاهده حق تعالی بودند اما هر چند استغراق
ایشان زیاده تر عقل و هوش ایشان کامل تر و بیعقل و بیهوش شدن
نشان تجلیات شیطانی است نه رحمانی چونکه شیطان نیز البیار قدرت است
از جانب خود میکشد چیزها از عجایب و غرایب حاصل کند و مینماید چنانچه
فرعون را و دجال را و مانند ایشان   نکته با تو بگویم الحول بشنو
از خود هر زمان با گوش جان رنگ با ز هم ز غنچه باشد یکی زانکه بکس نکند این
بجنگ اگر خیمه مردار طرار نخجواه   باز با هم نشستن و دست شاه
در میان کاذبان و صادقان فرق باشد انچنین انچنان از شریعت
رس در بار باز میکند با شاه ناز هم نیاز هم صد الامر نهی در بار
او است دست شاه هست دم میدم هم جای او است و وقت صید کشش
ز خود طلبش ز دور جلا مرغان میشود از وی بنفور او شود بسور
زور او رهم این ز زور شاه باشد هر دمی صید چو کرد از زمان
شود نزد شاه میکند با یکدگر پنهان نگاه میکند ناز کن چشم همه کر
بکنم میکند هر زمان پس جلوه گر است و اقف بجگش سر از او

۱۹۰

شاه

چونکه دادند همو کر جیب فهمان کر تو خواهی تا شوی از شاه باز در شریعت
هر زمان جاز ابحاز و زشریعت کن رسن در یا بقین تا ترا حاصل
شود حبل متین کر تو هستی در ره او بیچو باز از شریعت کن رسن
ابجد نیاز در تربیت هیچو زاغ هم زغن از شریعت کی فتوان
کردن رسن بسته زاغ و زغن باشد یقین بخش نیاز الجواهر الی
باکی بنز خواهد رحمت نفس هوا که روا دار دچنین حالت خدا
هم نخود الملو بدعت حاصلش که شود او را سیه ذره دلش کر تو باز رجال
بهازدم مرد یا نخود را از شریعت کن رسن سیر باید کرد حق در هر مقام
در شریعت باش کامل نی چو خام سر سلطنت تا شود هر دم شکست چشم خود از غیر
شه دید بو بست هم زیک شاهد از حلول اتقیاء فارغ نهست کی نافع بود
بحیثیل است لعنت بر بدعتیان سنت آمد نافع بدعت زیان سر النفس و روح
باشد در بیان کر تو مرد عارفی بشنو سخن مثل فرعون نفس است موسی الجوان معراج
را هر دو خواهند این بر سر خود کر نفس را شیطان هم روح را ملک در بهر می
روح خواهد قرب حق را هر زمان نفس خواهد بعد حق را این بدان بحیثیل اند
اهل شرع ملحدان بشنو نهی یکمن از کوش جان معجزه باشد بموسی الجوان هست
استدراج فرعون را عیان هست فرعون در فریب مردمان لیک موسی اخلاص جنان
بو عش ملحدان فرعون زاد کاهل شرع است همچو موسی الجوان نیز بکر بکند از رب فرعون
بجلال محمد مصطفی بو ابو لهب شد مردود وصل حق بر در دوام بو لهب شد واصل حق شیطان همراه
هم دو آهو میخورند از یک کیاه از یکی مشک است دیگر خون سیاه کاو و غیر خشک از دارای بجوا
گاو دیگر را بود سرفان طیبان در میان اهل شرع و عشق این بود فرق براه
جلد هم شیر نیز هم خورند باشد شکر زنبوریکی خار و دیگر را شکر هم دو زنبور نیز کرند ایجاد

از یکی شهد است دیگر

از یکی شهد و دیگر زهر را انجیل را تحقیق با ابیات را در میان کاو با نه صاحی تا
در ره او حرف باید فرق کرد کر تو مرد عارفی اهل در دیالی بر جسیل تا تو از
شرع احمد کیر نصیحت هر زمان پس بیاید دانست که عقل کامل جز انسان کامل را
نبود هر که از عقل بی بهره شد از انسانیت بیکباره شد چنانکه در حدیث است که حضرت صلی
الله علیه و سلم بمعراج شد وقت باز گشت حق تعالی سه جوهر پیش او نهاد و امر شد که
یکی را اختیار کن جوهر ایمان و جوهر حیا و جوهر عقل حضرت صلی الله علیه و سلم
در حالی که هر سه بهتر اند کدام بر دارم جبرئیل علیه السلام تعلیم داد که یا رسول الله جوهر
عقل این دو جوهر بدست آید اگر عقل نباشد ایمان و حیا هر فوت شوند این نیز
از جوهر عقل تواند شد شریعت که ایمان و حیا و سایر عبادات از وی حاصل است پس اکر و از
روشنائی چراغ شریعت فارغ از ضلالت و بدعت در راه طریقت بو باین و از شعاع
و امتیاز در با عشق و الوهیت و بلندی میوان حقیقت بران از چراغ شرع سنت
در ره جان بسی خار ها از ضلالت دیده شد در جان بسی ماند باقی عقل و هوش هم این دو
در درج عشق او معدن جان پر شدست از جواهر عارفان بسی بسی سوز و محبت بی مخدوش
و باده عرفان عشق شود و معرفت ذوق و حالات بنوشی هی پوشی یعنی از دولت مرد و از
بزم تحقیق و محبت مجلس جانان آراسته و از نغمه او نوحه جان مجلس جانان مفرح ساز
و از شمع شرع و سنت مجلس جانان روشن کن و از عود صیانت و از عطر متابعت
حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام معطر کن و از نور مشاهده روح منور ساز و از تار
تار رقص ان مزین کن و شراب کونا کون از شوق معرفت بنوشی و متواتر عقل
مجلس هوشی و لذت هر چیز بدست بیاید و فریاد هیچ نه مد بر آر چنانکه نقل است که مسافر
جوان شهر شبانه روز دوده بوده بر کشت روزی از روزها در دهه رسید در خانه از آن

دختری داشت صاحب خانه دختر با جمال داشت برابست انکه دختر برابر اکاه منافرا الشعر انشاد
این ابیات از هجر و دید برزان اکه دختر بیهوش شد و دوستها او و درا اتش افتاد و اکثر
کرم بود بسوختند و بعد از مدتی بهوش امد و دختر خموش خاموشی کرد و خانه او در کنعت
و دیوانه کردن بشد او خود خودرا بهای ان و بسیار بر رحم امدند و والد مرید ان دختر
را کفتند که خدا این دختر را خود بید کرد و اجابه از بین نام اد دیگر بیاید کفتند
قبول داریم اما دختر را بو برسیم چون دختر را پرسیدند کفت قبول ندارم کفتند
چرا کفت این سر ای سیت عشق توان کفت جواز بر اکفتند جواب ایشان کفت که
این در طلب چیز خام است و در عشق چیز ناقص کفتند چرا کفت بهجر و دیدار نیم بیهوش می
شود تمات احسن منک چون بگفته و عشق کلام خود و فنون چیز و ناز کرشمه احزن که برانداز و طالب
وصل من چون بیارد   تا توانی تو هوشیار از عقل بهوش شد هفت دریا هر دم یکدم نبود شد
کهر تو داری در درد او در مان مجوی راه میرو و ابحشان پا یا مجور بجسته ساز زبسوختن ابا بجوز
ناقص انر ابجسته شد هر دم خروشی که زبان انرا نعره باشد چون شعال هست شود انرا خموش بجسته
کل جالی زاغ را فربه باشد سبب هیچ باز ای در خموشی زکسی سوز عشق اوا ابساز
تا تو انی بیهوشی بردم بیان جان فشان در عشق قمر لاله و او دم حزین از درد او بر داز
وار دم هر و کسر از حبیبی ابا بیهوش تا تو انی دم بدم در دم بکوش لیس سیار در نیست کم
بسیاری از ایف زدن از اواز خوش و حسن بیان مرغ جان از روز شوق قفس جو
شکسته پرواز کرد یعنی جان بحق تسلیم کرد و بسیار کسانرا اتش عشق در هیچ دم
خود را افتاد و تمام هیزم جسم بسوخت و جان بحق تسلیم کردند و فا کسته شدند و بعضو
اصحاک حق تعالی است نرسیدند انچنان بود که عشق بجای تخم است و توحید و معرفت
بجای شاخ و برگ است و علم الله و تجلیات و مشاهده بجای کل و میوه است
عشق ناچون تخم امدار

١٩٣

عشق بچون تخم امدار چون در زمین نیستی باید نهان نقوا اثبات امده اچون
درخت شاخ برگ او بود معرفت اسم شهود حق تعالی کل بود میوه او وصل جانان
کل بود پس اگر کسی تخم عشق در زمین نیستی پنهان نشود و محکم نباشد شاخ
و برگ و کل میوه کی پیدا شوند و پنهان داشتن تخم عشق فرض است
و پرورش انکه بقواعد شریعت و طریقت و حقیقت است از مجتهدان
قولی است پیش جمیع مجتهدان اهل سنت و جماعت که تغنی و مزامیر و نی
دف و طنبور و بربط و رباب مانند ان حرام است حتی که قران خواندن
اسم علیات است اگر کسی بلحن نخواند ان نیز حرام بود بلکه اگر کسی از حسنت
گوید کافر گردد چنانچه اگر کسی قران خواند بمقام اواز خوش و هیچ کم و زیاد
نشود در لحن و مقام رعایت نکند باز مکروه است کما قال النبی علیه السلام
زینوا القران بالحسن الصوت او اراد القواعد و المخارج لا بالصوت الملحون
پس اگر قدره در دین اواز خوش نفع می بود در اجتهاد مجتهدان
اختلاف می افتاد و میان جمیع مجتهدان اتفاق کلی است که حرام است
و هر که حرام کرده خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اهل اتفاق مجتهدان
مکروه داند کافر گردد چهار حلال داشتن چنانچه در تمهید ابو شکور است
که هر که لهو لعب و رقص و غنا و شعر مکروه داند کافر گردد زیرا که تحریم اینها
ثابت است بخبر متواتر و بدلالات نص و باجماع امت و نهی این بر پیغامبر
بود علیه السلام الغرض اگر از محبت الهی احوال لا برآید و مقامات عالی
برست اگر باید که ان محبت و احوال پنهان دارد کما قال النبی علیه السلام
من عشق و کتم و عف ثم مات فهو شهید و خود را از محرمان نیز پنهان دارد
کما قال النبی علیه السلام الله تعالی اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و اگر
احوال نهانی ظاهر کند از دو عتاب گرفتار شود یکی انکه هر که سر شاه را

اظهار کنند لایق نیز در کرنبود دیگر آنکه باسرار دیگر مطلع نسازند و اظهار
اسرار نهانی کفر بود کما قال النبی علیه السلام افشاء اسرار الربوبیة کفر یعنی
ظاهر کردن اسرار ربوبیت کفرست چنانچه محققان کامل و عارفان تصحیح
گفته اند کمال کسی را عشق و محبت و ذوق و حالت حاصل شود مطلوب او گردد
بس علامت آن ذوق و حالت باشد نه غایر حق چونکه وسیله مطلوب عین
مطلوب شود آن کفر بود کما قال النبی علیه السلام من احب شیئا لغیر فهو شرک بالله
قال الله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم اکثر این دعا میکرد اللهم انی اعوذ بک من شرک الخفی و حق
تعالی نیز در صفت او چنین میفرماید که ما زاغ البصر و ما طغی و باغی حایل یا حوال
باطن شرکست و مطلوب کن حق آنکه گرفتار شود افتد آنجا نیست که گفته اند بیت
ز معرفت رفت و نیست رفت او ز میان همین خدا ماند اذا تم الفقر فهو الله
ایضا دنیا جم را و قیصر و فغفور را تسبیح فرشته را صف رضوان را
دوزخ بد را بهشت مر پاکان را جانان ما را و جان ما جانان را
باب چهاردهم در [illegible] حسن و دیدن و [illegible] قال الله تعالی قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما
یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن
ولا یبدین زینتهن یعنی بگو ای محمد مر گروندگان را که بپوشند دیدهای خود را
از دیدن نامحرم و نگاهدارند فرجهای خود را از حرام که آن پاکیزه ترست مر
ایشان را بدرستیکه خدای تعالی داناست بانچه میکنند از چشم و بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
بگو مر زنان گرویده را که بپوشند دیدهای خود را از نگریستن نامحرم و نگاهدارند
فرجهای خود را از زنا و ظاهر نکنند زینت و آرایش خود را [illegible]
انما هلک من قبلکم اهل الهوی [illegible] ممنوع است بآیات و حدیث و اخبار کما

کما قال النبی علیه الصلوة

کما قال النبی علیه الصلوة والسلام النظر زنا العیون یعنی نظر کردن بنامحرم
زنای چشمهاست ایضا النظر رسول الذنوب یعنی دیدن بنامحرم سر همه گناهانست
چنانچه در ذخیرة الملوک امیر کبیر حضرت سید علی همدانی میفرماید که تیز ترین پیک
شیطان در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن
اند و تا خبری بریشان نمیرسد بایشان را الآن مشغول نمیتوان شد اما دیده که از دور انام را میبیند
اهل تنگ را بجهت عرفان ناریست از جمال خود بنیاد خود چنانچه [illegible] کرد دلربا و حسن همه فدایم و خطا
خود تماشا میکند و خود را در میان نه بیند [illegible] که آن کمال اوراز
مقصود اصلی که حق تعالی است بازمیدارد و چنانچه بزرگان گفته اند که توحید بر سه وجه است توحید
وهمی و توحید علمی و توحید عینی در توحید وهمی و علمی بسیار عقاید فاسده و خواطر باطله توحید
ناپسندیده پیدا شوند اگر مخالف شرع شود ملحد گردد و اگر موافق شرع باشد [illegible]
واصل عرفان حاصل شود و اگر مخالف شرع شود و از حسن ابرو لذت روح و صیقل او بیابد
شود و لذت و صیقل او حجاب او گردد اگر اثر حجاب نور کشیده شد که درون و برون عا
رف انوار تجلیات الهی جلوه رخ را برابر [illegible] ظاهر نیست از حسن [illegible] او را هم
احتیاج حسن بیرون نباشد هر کرا شاهد روحانی جلوه گر شد او را حسن بیرون زهر قاتل شد
مبتدی را حسن بیرون زهر قاتل میشود و منتهی را حالتش از حسن [illegible] میشود بس عاشق صادق کسیست
که از وجود خود فنا شد [illegible] چنانچه امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره میفرماید [illegible]
[illegible] هر دم خویش را [illegible] شمس الدین تبریزی قدس سره
[illegible] مجنون که عاشق کشته بر لیلی چو لیلی رفت از دست [illegible]
[illegible] شمس تبریز که عاشق کشته ام [illegible] جز خدا خود را [illegible]
[illegible] حصول حقیقی معرفت و قرب حق [illegible] زیاده ترک [illegible] جمال
[illegible] اگر کمال او [illegible] جمال او [illegible]
[illegible] شیخ عطار قدس سره میفرماید [illegible] دانشمند بود [illegible]
[illegible] دانشمند را کنیزک جمیله بود [illegible] کنیزک عاشق شد [illegible]
[illegible] احوال دانشمند [illegible] کنیزک [illegible] گفت این کنیزک را

نیک بنگر پس روز دیگر آن کنیزک را داروی مسهل داد و رگ نیز زد و خون او و اسهال
او در طشت گرفت و آن کنیزک را رنگ نماند و زرد شد و ضعیف و نحیف گشت
در پیش آن شاگرد آورد و گفت یا استاد حسن این کنیزک کجا شد و حسن
این کنیزک در آن طشت پیش او نهاد و گفت دیروز خون و اسهال او در او
داد و برد این را عاشق بود در وقت که کنیزک بخوبست آن شاگرد از آن توبه کرد و پشیمان شد
بس بباید دانست که همه را همین حالت است و حسن و زیبایی و کرشمه و ناز همه از حسن ملک و
بزرگیست که روح مظهر ذات و صفات الله است و خلیفه خداست که انی جاعل فی الارض خلیفه
در بقای اوست پس خود باید عاشق شد و کوشش باید کرد تا خود در عاشقی [illegible]
[illegible] جنت [illegible] که [illegible] زوال او [illegible] عجایب گرد و [illegible] است آن در حسن
بس [illegible] وجود [illegible] فارغ نشیند از خط و خال [illegible] بر روی جانان [illegible]
لف [illegible] ایم از [illegible] از عشق جانان [illegible] فارغ است از زلف
و خال [illegible] حسن المرء [illegible] عاشق [illegible] در ساختن [illegible] از سر انصاف بشنو
این دلیل این مثال [illegible] وجه [illegible] در شریعت هم حقیقت خون او [illegible]
حلال [illegible] ابو اللیث [illegible] قدس سره می فرماید که اگر کسی [illegible] شود در بازار
و دو روی خود را [illegible] است مردمان را [illegible] که زنده [illegible]
روی خود را [illegible] مردمان او را [illegible] زیرا که [illegible] شهید [illegible]
[illegible] گناه [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] زنا کردن خراب کننده بنا هاست [illegible] نماز [illegible]
باطنی که عمارت دل است [illegible] بباید دانست که زنا [illegible] است [illegible]
است و زنای چشم و زنای گوش و زنای زبان و زنای دل [illegible]
[illegible] کما قال الله تعالی ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا [illegible] که زنای چشم و گوش و زبان و دل [illegible]
[illegible] زنا [illegible] تخفیف گناه کرده [illegible] و اصرار میکند و کافر [illegible] فرج [illegible]
[illegible] حرام [illegible]

یکی از اکابر صحابه

یکی از اکابر صحابه بزیارت حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه
رفت ناگاه در اثنای راه نظر او بر زنی افتاد بمجلس حضرت امیر المؤمنین
عثمان رضی الله تعالی عنه رسید حضرت امیر فرمودند که از چشمان تو بوی زنا می آید
بچای از سر انصاف نظر کن که بغیر از دیدن بوی زنا می آید و بر [illegible] بقصد بیند و دانند که
این حالت [illegible] و از پس [illegible] رسید چه باشد یعنی کفر [illegible] بود که حرام
را حلال داند و حق تعالی از حال ظاهر و باطن ما مطلع است و [illegible] شیطان از صورت
[illegible] عجایب و غرایب [illegible] می نماید و دانند که [illegible] کما قال الله تعالی یعلم خائنة
الاعین و ما تخفی الصدور یعنی میداند حق تعالی خیانت چشمها که نظر بر زنان و امردان
و [illegible] سوخته است و در سینها که بدیدن آن شیطان در دل [illegible]
و [illegible] این همه آفت که [illegible] از سبب چشم زبان [illegible] دیده [illegible]
[illegible] کما [illegible] الا عین [illegible] و چشم از جمال [illegible]
[illegible] کما قال النبی علیه الصلوة و السلام لعن الله الناظر و المنظور
یعنی لعنت کرد خدای تعالی آنکس را که نامحرم را ببیند و لعنت کرد آن زنان را که
خود را بنماید بنامحرم چنانچه در خبرست که حضرت امام اعظم رحمة الله تعالی علیه شاگرد را
[illegible] خود [illegible] خود [illegible] نقل است که چون از آیت
[illegible] آفتاب [illegible] بود [illegible] آفتاب نظر نکرد و
[illegible] که روزی حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه بطلب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بیرون آمده بود و نشان [illegible] در خانهٔ بی بی حفصه که دختر او بود داد
[illegible] حضرت [illegible] اضطراب تمام بیرون آمد [illegible] حضرت علیه الصلوة و السلام
[illegible] اضطراب [illegible] گفت یا رسول الله از زبان
[illegible] شنیده ام که اگر مردی و زنی در یکجا تنها باشند سیوم ایشان شیطان باشد

تا وسوسه کند اینجا از سر انصاف نظر کن جائیکه خلیفه ثانی با آن ذات شریف ملاحظه کرده باشد که مبادا فریفته جمال او شوم و آنحضرت را بر ایشان نهادیم ملاحظه کردن فرض عین دانیم چنانچه در تذکرة الاولیا نقل است که علی ابو تراب نخشبی کنیزی فاطمه نام داشت با حضرت بایزید بسطامی قدس سره صحبت میداشت روزی حضرت سلطان بایزید گفت که دست تا را چه نیک حنا شده است و رنگ گرفته است فاطمه گفت صحبت میان ما و شما برای خدا بود نظر تو بر حنا افتاد میان ما و شما صحبت حرام شد حضرت بایزید بسطامی خجل شد و مناجات کرد و گفت خداوندا نظر ما چه بر زنان چه بر دیوار یکسان گردان پس اینجا از سر انصاف نظر کن و از گوش جان بشنو و از دیده دل ببین که حضرت بایزید بسطامی سلطان العارفین است از دیدن حسن خجل شد و مناجات کرد که زنان و مردان را از دیده ما و از راه حق نقد و هم چون خجالت کشید منتهی عمر است و اینجا چه بر نهی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن بر هم مسلمانان حرام چه بر مبتدی و چه بر منتهی و چه بر متوسط و اگر کسی بگوید که بعضی را مباح است و بعضی را حرام این کفر و فسق باشد و در جمیع که هر که انظر برزنان افکند از ترس خدا چشم بپوشد حق تعالی نوری در دل او پیدا کند و آن نور وسیله ایمان حق گردد بیت اگر کنند و اگر نه بیند حق تعالی در دل او ظلمتی پیدا کند تا آن ظلمت وسیله ضلالت حق گردد و متعلق گور باشد اگر تو بینی مرد عاشق شرم دار حسن را عاشق حق چه کار در تو مرد عاشق مستور باشد در بیان حسن پیرایه دو باشد و در تو مرد عاشق علاوه بر چشم فرو باز در ره او از شهوت گرفتن است بیند حسن ابوالفضل نزد جانان که نشود عشق قبول و ایجاد حسن دیدن چشم بازگ ... و جمال عشق است باد و دوستی از حسن دیدن او را شد و رنه مرد و صحبت چه مقبول باشی که حسن دیدن است بیند او العجب چند باشی دیدن ... و در عقب

طالبا نزاد و دیدن چون بهشت نزد مردان است دیدن نگار زشت هم بر دیدن بود و شرک پنهان هم زنان بر خصال مردان اگر که شایق میشود از دون حق نگار است بت پرست مرد و حق از دون حق و حور و جمال اطیب حرز و روزگار نیست ممکن از عجب روح مومن مظهر نگار است پس غیر او حق نیست مظهر تجلی حسن دیدن نظاره آمد پس نسبت کردن نگاره آمد پس چو آن دیدن مرد را شیرا که مکند صید او قیرا بیرا که نفس شیطان ره زن ماست از پس فریاد که حسن از نشر چون دیدن است نگار با قصاب مرد و کله گوسفند خود یاد از آن حسن دیدن مرد را شبه شیر راه چه بگوایش زمانه چه ملکا حسن دیدن از بود اخت تا ک باز عاشق را گفته ام هم بهشت که حسن دیدن است شاخ بر زخار خار از آن که چون بخوارد کسی ماهست مرد ناقص شود تا که حسن دیدن لوح دل از زنگ شد عارفان از حسن دیدن نیک شد و دور از هوا و از فار از بلایت نه چو شبنم بلکه او بحر کلی است حسن دیدن کار شیطان است پس نسبت کردن کار حرام است پس از حسن از حسن دیدن پاک شو چونکه گشتی پاک پس پیدا کن خود را علم و قرار در حسن دیدن بحر عظیم افتاد زیرا که آن را قیاس نیست و آنچنان است که بار در دیدن شیخ سلام حضر خلق تمام از دیدن حسن بسیار مایل بود و که از او اندیشان هم میرفت روز بگالکه حجره دار ستیزه کرد و بیوم فرود را از حسن دیدن توبه بکند و چون سیاه کرده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در واقعه آمد حسن دیدن را نیکو کرده ام انا الحق حق کرده باشد یعنی بجز خدا هیچ نبیند و هیچ از خلق نه بیند و نه مرا دید بر نیز بیخبران باشند اگر در دوران ای تنها باشند سیم ایشان شیطان باشند و وسوسه کنند فنچه در حدیث که و ره شیطان است و حرام و در اصطلاح شیطان است که در چشم نظر کننده بر آیند و از صورت اصل چیزی دیگر منتهی شود و از آنجا که حق ... تعالی بسیار مقام است که انجمن ظاهر است منی باطن هم است و انجمنی باطن است که ظاهر را هم بهشت چنانچه بودی که اگر جامه ظاهر چرکین از نجس شود و بوی ... باطن را بر ... و اگر عطر را بمالد بوی خوش آن باطن را بر ... چنانچه اگر ... بر کسی نا مشروع جامه کشف بر ... آن بود

روح را بر سواد جسم راحت برساند آثار روح را نیز بر سواد جسم روح و شمائل
آن خوشی جسم را نیز باشد که شگفتگی و خنده که از دهان ظاهر میشود که اکثر مانع [illegible]
سنت شیخ طریقت و حقیقت بهم است پس اگر کسی طالع شریعت را اختیار کند و بجهت [illegible]
مقید شود و از ذکر دایمی و حضور دایمی از مشاهده دایمی اعراض کند حق تعالی او را شیطان
گمارد و او را ملهم کند و از صحبت [illegible] منهی باید و مکر و حیله بیاموزد و داند که این حالت
قربت و از این بخدا امر توان رسید کما قال الله و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
فهو له قرین و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون یعنی و هر که چشم بپوشد
یعنی و هر که اعراض کند از یاد کرد خداوند تعالی و از احکام حلال و حرام ملاحظه نکند
گمارم بر وی دیو را که سرکش است پس آن دیو سرکش باشد مر او را و راه نماید و دمساز و مصاحب
و همراز او آراینده در چشم او زنان و امردان پیوسته او [illegible] اعراض [illegible]
بدرستیکه دیوان [illegible] باز میدارند قرینان خود را از راه حق و می پندارند [illegible]
بسبب متابعت شیطان و بخلاف شرع راه یافته اند چنانچه نقل است که در وقت شیخ
حسن بصری که ابو عمرو امام القراة بود بقرآن تعلیم کردی کودکی صاحب جمال [illegible]
ابو عمرو بنظر نفس در وی نگریست از الف الحمد تا سین من الجنة و الناس [illegible] قرآن او
شد و نیز از عبدالله ابن الجلا نقل است که گفت [illegible] صاحب جمال [illegible]
و در مقابله او [illegible] حضرت شیخ جنید بغدادی قدس سره [illegible] گفتم یا استاد [illegible]
[illegible] گفت این بازیچه نفس و دام شیطان است که ترا [illegible]
[illegible] شیخ جنید [illegible] قدس سره مرا قرآن [illegible] یکبار فراموش شد [illegible] در تذکرة الاولیا آورده
شد چنانچه نقلست که بزرگی را شیطان ملاقات شد و [illegible] بعظمت الله [illegible]

اگر بید مردمان

199

اگر میبینیت مردمان [illegible] جز فریب گفت از دنیا اما صوفیان دنیا را انداخته اند
ایشان را از دیدن زنان و امردان میخواهیم که از درون ایشان بیرون آییم در [illegible]
خود [illegible] و وسوسه [illegible] از حضور اصل جز دیگر منهی ایم کما قال الله تعالی زین للناس
حب الشهوات من النساء والبنین یعنی زینت داده شد برای مردمان دوستی از
[illegible] ایشان از زنان و پسران امرد [illegible] بدترین دام شیطان اند [illegible] انصاف
نظر کنند جائیکه پسران خود و زنان خود دام شیطان باشند نظر بر زنان نامحرم و امردان
چگونه باشد کما قال النبی علیه السلام النظر سهم مسموم من سهام الابلیس یعنی نظر کردن
بر زنان و امردان تیر است زهر آلوده از تیرهای شیطان چنانچه در [illegible]
[illegible] که زیر [illegible] بر شوهر خود از دیدن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دعا
کرد که خدا [illegible] نابینا بود [illegible] نظر بر نامحرم [illegible] در این نقل در اسرار
الاولیا آورده [illegible] عاشق کیست که در [illegible] جائیکه منظر کردن حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم که [illegible] صفا و رحمت است چنین [illegible] چگونه باشد در شریعت
[illegible] از ضلالت [illegible] مرد حق را شرع [illegible] از فضلات
[illegible] در ضلالت [illegible] مرد خدا [illegible] از حق [illegible] مرد حق
[illegible] شرع [illegible] مرد [illegible]
شرع [illegible] شریعت [illegible]
کما قال الله تعالی ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا

باب پانزدهم

یتعلق بن باب پانزدهم در بیان باغ و گلزار دیدن و احوال آن ای عزیز
در باغ و گلزار دیدن دو طایفه‌اند اهل هوا و اهل فنا اهل هوا برای حظوظ نفس
و راحت نفس بینند این خود مذموم و مهجور است حالت اهل فنا این است که بنظر
او چنان کرد که صنع حق تعالی و قدرت او می‌بینیم و در اینکه صنع و قدرت خدا
خود می‌بینند خود را در میان نبینند و در بینند از عظیم غلط بر سر افتند و
دعوی سهو کنند و بدانند که فرق میان خدا و خدایی چیست باغ و گلزار دیدن
حظوظ نفسانیست و نفس بر مکر و حیله بدان جانب میل دهد بیند از که صنع حق تعالی
رسیم [illegible] کسی در صنع حق تعالی عجب دارد که چگونه آفریده است کفر بود زیرا که
روایت است التعجب من صنع الله تعالی کفر [illegible] قدرت از [illegible] ارشده
[illegible] عبارة [illegible] مخلوق عجب [illegible] واز
آفرینش خالق عجب [illegible] که هر که عاشق صادق است و عارف کامل در روح وی
باغها گوناگون از ابر رحمت و فیض الهی است و گلها و ریاحین رنگارنگ از [illegible] عشق
نامتناهی و مستغرق در بحر انس صانع است او را چه احتیاج صنع دیدن باشد
در طریقت هر که صانع بین خود صنع [illegible] انسان شود صنع [illegible] و از [illegible] بود
هر صانع بین جامع بود [illegible] جان و دل با صانع است [illegible] صانع [illegible] مانع
[illegible] مرد صانع بین [illegible] صنع را هرگز [illegible] صنع بیند [illegible] مرد [illegible] است
کار اهل باطن [illegible] اهل باطن [illegible] با صانع است مرد صانع بین را اهل جامع است

دیده صانع بین

٢١١

دیده صانع بین چو دیده از [illegible] صنع بین را دیده بر آب [illegible] هر که [illegible]
دل بود بیند هر که باطن بین بود از چشم از چشم بیرون دور باشی نزد صانع در آنجا [illegible]
[illegible] بر آنکه هر که عارف حق است درون بیرون خود معرفت گوناگون دارد و جلوهٔ [illegible]
رنگارنگ از رخ جانان در جان او متجلی است و در دیده جز صانع می‌باشد او را چه احتیاج
صنع دیدن باشد هر که را دل ویران است دیدهٔ ظاهر مشغول صنع دیدن میکند و هر که را دل آبادان است
[illegible] خود بصانع دیده مشغول میکند این صنع دیدن از صانع دور است و قدرت دیدن از قادر
[illegible] چنانچه نقل است که روزی حضرت بایزید قدس سره سیب سرخ در دست در [illegible]
لطیف است نام [illegible] که شرم [illegible] که نام [illegible] سیب [illegible] شیخ [illegible] و چهل روز [illegible]
طاعت [illegible] دیگر [illegible] میوه بستان نخورم [illegible] قدس سره
[illegible] صنع [illegible] ما [illegible]
گوناگون [illegible] صنع [illegible] از نظر دیده دل نظر کن که صنع دیدن حجاب صانع [illegible]
[illegible] هر که دیده صانع بین شود صنع دیدن [illegible] مرد عارف
صنع [illegible] صانع کار [illegible] صانع [illegible] غافل [illegible] کار دوران یارد
آسان بود صنع دیدن کار دوران [illegible] کار مردان عشق [illegible] کار مردان خون دل خوردن
بود [illegible] مردان [illegible] کار مردان [illegible] کار دوران صنع دیدن [illegible] اینجا
[illegible] صنع دیدن حجاب صانع شود [illegible] باغ و گلزار دیدن [illegible] از برای حظوظ نفس باشد
و بیند [illegible] صنع حق تعالی [illegible] صنع و قدرت حق تعالی دیدن [illegible] باغ باشد [illegible]

٢١٢

غیرتها بر عالم در حالت جذبه مشغول است و نظر از غیر خدا بسته است و خوردن خون خود فرو شستن از نوع
تجلیات الهی پیوسته از تماشای باغ و گلزار دیر زود برگردانیدن است و باغ و گلزار حجاب تجرد دستش
چنانچه نقل است که رابعه بصری را فصل بهار روزها بهار و بخت بود در بر سینه ... بهار
سخت از سبب بهار توجهت کشیدند دو کس نظر ما به بهشت افتاده بود دوست با ما عتاب کرد که نظر
بغیر ما میکنی انجا از سر انصاف نظر کن جایی که در بهشت عتاب است با باغ و گلزار دیر زود تر این سرای
باغ تو ما و دل تو خانه ما تو بلا بیا اگر کسی در فکر باغ و گلزار دیر زود حجاب بهار خود آینه دیده حقیقت نشود
از اهل معرفت حق تعالی گران اصل حالت روح است و صفت روح باز میماند و از لذت غیر الله تعالی
تمتع گیرد کما قال النبی صلی الله علیه و سلم کن فی الدنیا کانک غریب ... فی الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا
حتی یاتی الله بامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین یعنی هر کس اگر دوست دارید انکه را دوست تر است از خدا
و رسول او علیه الصلوة و السلام و از جهاد کردن در راه او پس انتظار برید و چشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت
خود را و خدای تعالی توفیق هدایت نمیدهد بیرون روندگان از حد فرمان کما قال النبی صلی الله علیه و سلم الدنیا حرام علی
اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله تعالی و نیز فرمایند که ما شغلک عن
الله فهو مشومک چنانچه در حضرت کردی نه بخشیده داود علیه السلام که ای داود بنده که از قوم خود طلب کرد
از امید بهشت و ترس دوزخ میکند اگر نه بهشت و دوزخ نمی آفریدم شایسته عبادت شان نبودم بخشی که را ...
لا تراه ... فرزند فرد الحشر ... چنانچه بزرگان سابق گفته اند فهو ... مقصود
قریب ... الدنیا ... العقبی ... التوفیق ...
... از شیخ عطار قدس سره نقل فرمایند وقت مردن بو علی ...

گفت جانم بر لب

گفت جانم بر لب آمد از انتظار در بهشتم تنها داده اند اشتیاقی او در بهشت بگشاده اند تا بیچ بلبل قدسیان
خوش سرای باید خواند که عاشق دراز شکر میکنند بس باشد و مقام زانکه اگر کسی نظر به انتظار مقام
کردی این انعام این توفیق است میدارم جانم از تحقیق دوست زانکه هر کو دید مرا با این جا کی رواده گم
زم انتظار است بر کم تماز اهل شهوت سر فرو آرم بیایند شوق عشق تو با جان فرو دارم هر نشست خود دوزخ
دا نیم اینجا نه بهشت گر بود ز انچه فاکستر مرا می بیاید بر جز تو کس و گر مرا ... ترا دانم نه دین نه کافری بگذرم
نه ز بیم اگر تو بگذاری ... ترا خواهم ترا دانم ترا همچو جانم او هم جانم ترا جانم ... عالم بجز تو بهی
انجها انچه هم ... این دل شده ... جانم ... گر کشته ... ز تو
آن زمان ... از تو باب سیزدهم در بیان عبادت حق تعالی قال الله تعالی
و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم ... عبادت ... فاعل
الخاص عام را عبادت جسمانی بود و خاص را عبادت روحانی بود و خاص الخاص را عبادت رحمانی
بود و اما عبادت جسمانی چنان بود که همچو نماز و روزه و ذکوه و حج و خیرات و صدقات و غزا
و قراءت قران و ذکر و مانند آن و پاک کردن جسم از همه عصیان چنانچه زبان را از بر گفتن و چشم را از
بد دیدن و گوش را از بد شنیدن و پا را از بکار بد رفتن و شکم را از حرام و شبهه خوردن و فرج را از فواحش نگاهداشتن
و مانند آن اما عبادت روحانی چنان بود که صوت را در خلاف نفس و ترک هوا و ترک عادت و عشق
و محبت و ذوق و حالت و یقین و معرفت و مانند آن و حصول اطوار قلوب و احوال روح و تصفیه کردن از
بد و نیت بد و تزکیه النفس از بخل و کینه و ریا و کبر و حسد و حقد و حرص و طمع ... و جاه و آرزوهای ... و مانند
آن اما عبادت رحمانی چنان بود که حصول علم الله و توحید حقیقی و مشاهده تجلیات و پاک کردن از همه
غبار و غیار و از ... حضرت ... و مانند آن و عبادت جسمانی در روحانی عبادت است از شریعت
و طریقت و حقیقت که الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی اشارت بر انست که

باب سیزدهم

۲۰۵

شریعت بجای تخم است و طریقت بجای شاخ و برگ است و حقیقت بجای گل و میوه است که اگر تخم نباشد
بیخ و برگ نمی آید کما قال النبی علیه السلام الشریعة کالشجرة والطریقة کالاوراق والحقیقة
کالاثمار اما قصر معرفت را شریعت بجای بنا است و طریقت بجای حجرها است که نا کون کم
اطوار قلوب و احوال روح است و حقیقت بجای الوانهاست و طاق است که علم الله و تجلیات و مشاهده
است لیکن اگر بنای شریعت نباشد اهل ویران شود و الغرض بجا باید دانست که فارغ از اشتغال
دنیا شدن نهایت عنایت باری تعالی و فیضهای نیز کست و چون با این ضعف مجهود گشتیم او امر شریعت
و طاعات و عبادات کنند [illegible] نیز عنایت الهی و فیض نامتناهی است و چون توفیق عبادات رفیق شود
آن عمل را از ریا نگاه باید داشت نیز عنایت کلی است و رحمت لم یزلی است که ریا در عبادة
و لا یشرک بعبادة ربه احدا که عبادة از اوست و چون حق تعالی تورا از ریا هم نگاه داشت
بعد از آن عجب بعبادة بدتر است از عذر گناه چنانچه عجب عبادت شیطان را بود که انا خیر منه گفت
و عذر گناه حضرت آدم علیه السلام را بود که ربنا ظلمنا انفسنا گفت بران سان که طاعت بسی اگر که
شود با ملل عجب تجلی است اگر خالق را رضی نباشد طاعت روزه و نماز [illegible] اگر
کم ابدی بیز خوف است گر ذرت اگر تکیه کنی بر فضل او کن همیشه چشم تو را بر لطف او کن تو اگر تکیه بر
نماز است مکن تکیه که فالی بجا نماز است مشو بر طاعت بسیار مغرور گرا ابلیس بی ادب گشت مقهور چنانچه
در تفسیر قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق آورده است که هیچ شری بدتر از شر عبادة نیست که
ریا و عجب در عبادت کرده میشود چنانچه هیچ مخلوق بدتر از شیطان نیست که او را این بدی از قول عجب عبادة
پیش آمده و حق تعالی از عجب هم نگاه دارد و بعد از عبادة منفعت که فائق بجز حق تعالی آن نیز ملاحظت
که عبادة کردن بجز حق تعالی حبط میشود و خالصا لله کردن آن بجز عنایت الهی میسر نیست
چنانچه اگر در آن حضور حق شود و محبت و ذوق و حالات و یقین و معرفت و کشف و کرامت و خوارق عادات

کرده شود و مطلوب

۲۰۶

کرده شود و مطلوب او گردد پس در حقیقت عابد آن باشد نه عابد حق کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
من احب الله لغیره فهو شرک بالباری ای فقد کلما شغلک فهو معبودک و نیز حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم اکثر این دعا میکرد اللهم انی اعوذ بک من الشرک الخفی و شرک خفی آن باشد
که میل بجز خدای تعالی کردن اگر چه وسیله او باشد و این صفت خاص حضرت محمد رسول
الله علیه الصلوة والسلام و تابعین خاص او بود چنانچه حق تعالی پیغمبر را بیدکرما زاغ البصر وما
طغی او و طاغی و باغی است که وسیله مطلوب عین مطلوب کرد و بس اگر از ین هم خلاص
شوی عبادة خالصا لله ترجیح بکن باید که عذر و تقصیر پیش او خود کنی چونکه عبادة لایق
درگاه کردن اشکال است چنانکه عبادة ملائکه که زنده کانیهای ایشان از عبادة است بسیار نگاه
حق تعالی ایشان را عذر است که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ظلیفه [illegible] نیست
تخصیص پرهیزگاری است و الله ذو الفضل العظیم تا دوست گرا [illegible] میل نکن باشد
چنانچه در خبر است که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم در هر روز هفتاد بار استغفار
میکرد و چون سوره نصر فرود آمد که و استغفره انه کان توابا حکم شد هر روز صد بار استغفار میکرد در خبر
ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکنند که چون این نصر فرود آمد حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
بعد از هر نماز استغفار کرد که لایق درگاه کردن اشکال است کما قال الله تعالی و ذروا ظاهر الاثم و باطنه
یعنی دست بردارید و باز ایستید از گناهان ظاهر و باطن که گناهان ظاهر اعضای جوارح بار آید و گناهان
باطن میل بود بجز حق کردن که قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اشارة بر آنست هر زمان که الله
مقصود است آنچه میخواهم غیر از تو است هم تو [illegible] بس بیاید دانست که در عبادات ثابت باش ثمرات عبادت
بهشت است و قرب حق تعالی حاصل شود که از موافقت عبادة درجات حق تعالی یعنی قرب میسر است کما قال
الله تعالی و لکل درجات مما عملوا وما ربک بغافل عما تعملون یعنی و هر عمل کننده را مراتب
در ثواب است برابر عملها که کرده است و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند از برای
دنیا یا از برای عقبی یا برای مولی پس عبادة جسمانی و روحانی و ربانی مقصود است و از

٣٠٧

یاد خدا مقصود لقاء الله تعالی است و بهترین یاد خدا نماز است که ذکر جهر و خفی از نماز
ادا میشود که ظاهر نماز قراءت قرآن است که و در قرآن راز ها گفته میشود چنانچه حدیث
نبوی بران ناطق است «المصلی یناجی ربه» یعنی نماز گذارنده راز میگوید با پروردگار
خود و باطن نماز معراج مؤمن است چنانچه حدیث نبوی بدان ناطق است که الصلوة معراج
المؤمنین یعنی نماز معراج مؤمن است پس معلوم میشود که از ذکر جهر و خفی مراد نماز است کی
قال الله تعالی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذکری یعنی حق تعالی میفرماید که
بدرستی که منم خدا نیست معبود مستحق عبادت بجز من پس مرا پرستش کن و بپای دار
نماز برای آنکه مرا یاد کنی پس پیدا است که بهترین یاد خدا نماز است و طاعت او و در
هر امر یاد کردن خدای از روی امتثال او داعیه کار دوران است و کار نیز تلذذ او را جهد و
داشته است و لذت جهد و ریاضت است و حکمت هر امر و نهی و بیان این است که تقرب حق تعالی
از ادای فرایض و سنن است اگر کسی لذت حکمت هر امر و نهی و فرایض و سنن بیابد اختیار است
که بیابد و اگر نیابد بهتر است از کسی که لذت بیابد که عبارة ذوق ریاضت است و عنوانات را
صنعت را ترغیب است چنانچه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره میفرمایند که اگر عابد را ذوق عبادت
بیابد و ذوق او مطلوب او شود پس عابد آن ذوق باشد نه عابد حق چونکه عبادت او معبود او شود پس باید دانست
که قرب خاص حق تعالی از ادای فرایض و سنت که امر کرده است و حث کرده محمد رسول الله علیه الصلوة
والسلام ادا کرده رجال الله است و ربی که او عیه نقل است اگر ادا کنی بهتر والا ادا کردن میکند که قال
اهل معرفت و التوحید ذکر اللسان لقلقة و ذکر الفؤاد وسوسة و ذکر القلب تفرقة و ذکر الروح
مباهة و ذکر السر معاینة و ذکر الخفی مکاشفة پس بهترین ذکرها نماز است که ادای ذکر جهر و خفی
از آنست و تقرب از آن بود که و اسجد و اقترب عبادت از آنست چنانچه حدیث معراج است ان
گفت که یا احمد هل تعلم بای وقت یتقرب العبد الی قال لا یا رب قال جلت عظمته اذا کان
العبد ساجدا لی او مشاهدا یعنی ای احمد میدانی یعنی میدانی ای احمد که کدام وقت نزدیک می

٣٠٨

شود بنده بحق گفت نمیدانم ای پروردگار من گفت حق تعالی که بزرگ است بزرگی او
که چون میباشد بنده که سجده کند در وقتی که سجده کند هر کس در یافت لذت
قرب فارغ بنشست از اکل و از شرب الله تعالی قریش العبد اذا کان جائعا
فقر بالمجوع و کعبه چهار ارکان نمود بنجمی جز ذات حق نتوان نمود جوع
جان بازی که ذل غربت است چون که نفت اینجا زینجم قرب است در زمان
مصطفی این هر چهار بر صحابه بود دایم اشکار باب [illegible]
و بدعت و حقیقت ان العزیز بدعت دو معنی دارد یکی بدعت حسنه و بدعت سیئه
بدعت خود مذموم است و بدعت حسنه نیز بجا آوردن مکروه اگر چه رواج دین در آنست
چونکه آنچه در زمان حضرت صلی الله علیه و سلم نبود آن افراط و تفریط بود
و افراط و تفریط در دین روا نبود اینچنین بود که طعام را نمک اگر زیاده
شود بی حلاوت شود و اگر کم شود نیز بی حلاوت شود و کذا خیر الامور اوسطها
عبارت از آنست چنانچه در هر رکعت نماز رکوع یکبار است و سجده دو بار
و اگر دو بار رکوع کرده شود نماز روا نبود و اگر رکوع کرده نشود باز روا
نبود و اگر سه بار سجده کرده شود نماز روا نبود و اگر یکبار کرده شود باز روا
نبود و صاحب گفت الذکر الزیادة علی الکمال نقصان اجتنابی کم و زیاده
کردن در دین خطاست که آدمی ضعیف است و حق تعالی موافق ضعف ما امر فرموده
یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی میخواهد خدای
تعالی آنکه سبک کند از شما احکام او امر و آفریده شده است آدمی ناتوان
و عاجز یعنی حق تعالی از دولت آدمی آنچه باید بیان فرموده دشوار نفرموده
که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی میخواهد خدای تعالی بشما
آسانی و نمیخواهد بشما دشواری که لا یکلف الله نفسا الا وسعها عبارت

از آنست و آنچه موافق احوال ما بود و خیریت دین و دنیا در آن بود آنچه حق تعالی
و رسول او صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه جز این بود بدعت و ضلالت چنانچه امر در کم
خوردن کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین اشارت بر آنست اما علم
باید خورد که چه خدا گفت کلوا واشربوا از بهر آن گفت ولا تسرفوا
بچندان بخوره که درمانت برایت نه چندان که از ضعف جانت برآید چنانچه
در کافی آورده که البدعة هی الامر الحادث الذی لم یکن فی فعل النبی علیه الصلوة والسلام
و صحابه ولا من التابعین ولا من اقتضاء الدلیل الشرعی یعنی بدعت آنست
که نو پیدا شده باشد و نباشد از کردار حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه
او و نه از تابعین و نباشد در شریعت برون دلیلی و نیز آورده که البدعة
هی زیادة فی الدین او النقص منه یعنی بدعت آنست که زیاده کردن
در دین یا کم کردن باشد از آنچه نیکو در دین نباشد پس افراط و تفریط
بچگونه در دین اسلام روا است و اگر بکسی بمقصود اصلی نرسد انچنان
بود که مردی گنجی را طلب کند و نشان آن گنج داده اند که فلان جای است
پس آنمرد بیشتر آن گنج رود و بدست نیابد و اگر پیشتر آن گنج میل نماید بدست
نمی آید همچنین نشان گنج رضای حق تعالی و لقای او خدا و رسول صلی الله علیه
وسلم داده است و هیچ ظاهر و باطن نماند که اشارت نکرده اند و لقد ضربنا
للناس فی هذا القرآن من کل مثل اشارة بر آنست و از گفته هذا عوة
وجل و من یطع الله و رسوله صلی الله تعالی علیه وسلم کم و زیاده کردن کمیل القرار
حق تعالی بدست نمی آید از صراط المستقیم که از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر
است آن متابعت پیغامبر است علیه الصلوة والسلام آن بجز بجنه کلان خاص
بدست نمی آید که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اشارة بر آنست

انچنان بود کر

بر آنست انچنان بود که مردی شده که بکعبه برود و اگر بیشتر از کعبه برود بدست
نمی آید و اگر پیشتر در میان ماند هیچ بدست نمی آید همچنین نشان کعبه حقیقی خدا و رسول
او صلی الله تعالی علیه وسلم داده است کم و زیاده از آن کعبه حقیقی که لقای حق تعالی است
بدست نمی آید انچنان بود که مردی مسافر است اگر بسیار برود و بهلاک شود و اگر بماند
بمنزل نرسد میانه باید رفت تا بمنزل مقصود برسی که برود هلاکیست و دست و در
ورزیدن ضلالت است و هر که قال النبی صلی الله علیه وسلم ایاکم والمحدثات فان کل بدعة
ضلالت و نیز فرمایند الزیادة علی الکمال نقصان ای که حکم شرع را رد میکند راه
باطل میرود ایمن میکنی و تو کردی دین باید جز این بس بهاجر با خود میکند کما قال النبی صلی الله تعالی
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی و هر که طلب کند
در آن افراط و تفریط باشد پس قبول نشود از وی هیچ عبادت و او بوسیله بدعت در آخر زمان
کافران باشد که قال النبی علیه الصلوة والسلام کل طریقة ردتها الشریعة فهو زندقة
یعنی هر راه که رد میکند حکم شرع بعیت را آن راه زندقه و کفر است ایعرف بی بی مخلوقات
کافر اند و جای ایشان دوزخ است که ان فی النار فریق هم اصحاب النار اشارة بر آنست واز
کافران بدتر منافق اند که اسفل دوزخ برای ایشان است که ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار عبارة از آنست و از منافقان بدتر بدعتیان اند که سگ دوزخ اند که
اهل البدع کلاب اهل النار اشارة بر آنست چنانچه امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه
میفرماید که کشتن یک بدعتی بهتر است از کشتن هزار کافران زیرا که کفر کافر خود
معلوم است کفر و مسلمانی ذکر در دین محمد صلی الله علیه وسلم خراب کند که آن را بجستجو و حج السلام

دو واجب است اظهار بغض و عداوت او کردن و مردم را نفرت از وا
گردانیدن و غیبت او کردن و اعتقاد بد او اظهار کردن و واجب است
او را که نگیرد شریک گناه او شود و بر وی لعنت بارد چنانچه در منهاج
العابدین از امام محمد غزالی رحمة الله تعالی علیه آورده که روایت
است از حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که فرمود اذا ظهرت
البدع و سکت العالم فعلیه لعنة الله یعنی چون آشکارا شود بدعت
و خاموش شود عالم که بر مبتدعان منع نکند پس بر وی است لعنت خدای
تعالی چنانکه از نامشروع و بدعت بود یعنی باید که به تعدی منع کند و اگر بید
قدرت ندارد بشفقت و حلم نصیحت کند و اگر بنصیحت هم قدرت ندارد
باید که از دل دشمن گیرد و اگر از دل دشمن نگیرد شریک گناه او شود و دشمن
گرفتن اهل ضلالت و بدعت علامت محبت است الحب فی الله والبغض فی الله عبارت
از آنست کما قال النبی علیه الصلوة والسلام من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف
الایمان و فی حدیث آخر و لیس وراء ذلک الاسلام یعنی حضرت رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود که هر که از شما منکری را ببیند باید که بدست آن را
منع کند بیا اگر بدست نتواند بزبان منع کند اگر بزبان هم نتواند
دفع و قوت فتنه سبب از او دشمن گیرد و این ضعیف ترین مرا
است و مفهوم حدیث آنست که اگر از منع کردن از دست و زبان عا

و بدل اهم دشمن

و بدل اهم دشمن نگیرد و نکشد از ایمان هیچ نصیب نیست و اوحی الله تعالی الی عیسی علیه السلام
یا عیسی لو انک عبدتنی بعبادة اهل السموات والارض ولم یکن فیک حب فی الله و بغض فی الله
ما اغنی عنک ذلک شیئا یعنی حق تعالی وحی کرد بعیسی علیه السلام ای عیسی اگر تو حضرت
مرا چندان بندگی کنی که مانند اهل آسمانها و زمینها بود و آنچه دوستی خالص برای
رضا الها و دشمنی خالص با مبتدع برای جانب شرا نهیه ترا هیچ سود نکند و چنانچه
نقلست که حضرت امیر المومنین و امام المتقین عمر رضی الله تعالی عنه میفرماید که
چون بو جنید بو علی را یاد و بعد او تفتیش آمد و غالب آمد بر آنکه محمود سلاحی شما
و اسلام قوی گردد و نیز نقلست که حضرت شیخ حسن بصری قدس سره میفرماید که
در غیبت کردن اهل بدعت ثواب است و اظهار کردن بر آن مردم حق ظاهر فالسوده
او حسن عبادة و نیز نقلست که شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره که مجتهد الوقت
بود و در رساله اعمال الابرار میفرماید که فرض و واجب باشد غیبت اهل بدعت کردن
و حرمت ناپاک او بر خلق ظاهر کردن و هر که اهمال ورزد و تقصیر کند آثم و مجرم باشد
و نیز فرمود که اگر سی سال خلق باشد و خلق را بدعت و نامشروع امر کند تو برا او قبول شما شد
اگر چه از آن غیبت بیزار شود و چه اگر آن بدعت جاری شده است و شر آن تا قیامت جاری است
و بعد از مرگ او گناه بر وی می نویسند چنانچه در انیس الواعظین آورده که قال النبی علیه
السلام لا غیبة الثلث الفاسق والامام الجائر والمبتدع یعنی غیبت سه کس را حلال است اول شخص
فاسق دوم پادشاه ظالم را و بر غیبت او هر مرتبت که در شان ایشان ما هر که گفته شود او را و سوم مبتدع اعتقاد

٢١٣

و بر ایشان و نعل ایشان جاری گردیدست و از تعصب ایشان است کما قال النبی صلی الله تعالی
علیه وسلم ان الله صاحب البدعة اعتقادا اذا الله یوم القیامة من فزع الاکبر یعنی هر که اهانت
کند اهل بدعت را ایمن گرداند الله او را در روز قیامت از فزع در جهت بزرگ و نیز
در کتاب حقایق آورده که قال علیه الصلوة والسلام من صلی خلف مبتدع فقد هدم الاسلام
یعنی هر که در پس مبتدع نماز گزارد پس تحقیق که ویران کرده باشد مسلمانی را و نیز در حدیث
نبوی است اذکروا الفاجر بما فیه حتی یحذره الناس یعنی یاد کنید مر فاجر را به بدی
آنچه در ایشان است تا مردمان از ایشان حذر کنند و نفرت گیرند و حذر از فاسق
سفاک بیر تکبیر که میرزا کننده ترسیده در تمهید ابو شکور سالمی آورده که روایت
میکند عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها از رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود
من وقر صاحب البدعة فکانما اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که توقیر کند اهل بدعت
را پس چنان است که یاری کرده باشد بر ویران کردن اسلام و نیز از عایشه صدیقه رضی الله
تعالی عنها روایت است که رسول علیه الصلوة فرمود من تبسم فی وجه مبتدع فکانما اعان
علی هدم الاسلام یعنی هر که تبسم کند بر روی مبتدع پس چنانستی که یاری کرده باشد بر ویران
کردن اسلام یعنی هر که تبسم کند بر روی مبتدع پس چنانستی که یاری کرده باشد بر ویران
و نیز حضرت حسن بصری قدس سره روایت میکند که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود که با مبتدع منشینید که او در دل شما بیماری افکند که شیطان در دل او افکنده است
چنانچه نقل است که حضرت قطب صمدانی عالم ربانی عارف سبحانی المشهور به علی ثانی قدس سره

در بعضی از رسایل

٢١٤

و بعضی از رسایل خود آورده حضرت شاه طریقه قدس الله سره فرموده که اگر مرید صادق
ساده دلی که بیعت کرده باشد یک بار از پیری که بدعت مکرده باشد پیر مرید وجب که
از صحبت آن مبتدع بر گردد و انکه بر سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم قدم داشته باشد
بیعت کند تا نباید که لشکریان بدعت که قبول کرده است و ضلالات افتد زیرا
شیطان از هر عمل که عادة شده باشد و آید و از بدعت بمعصیت در آید و بکفر
دعوت کند بواسطه آنکه چون از معصیت پشیمان شود پس بکفر اعتقاد کند کافر
گردد نعوذ بالله منها و حذر کرده باشد و خود را مسلمان پندارد باشد و عجب شان شده که
حدیث مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم اشارت بر آنکه سیاتی زمان علی الناس که
یصلی فی المسجد الف رجل او زیادة لا یکون فیهم مؤمن یعنی بیاید زمانه بر مردمان
که نماز گزارند در مسجد هزار کس یا زیاده از آن و نباشد در میان ایشان یک مومن
نقل فی خزانة الفواید و نیز نقل است که حضرت امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه
فرماید که شکست دین از دو کس پیدا شود یکی عالم بی عمل و دیگر زاهد مبتدع و حج
دین علما اخلاق را زینت است که مقتدا ایشان شوند و فردا قیامت علماء خلق
دست بر مراتب ایشان زنند والسلام علی من اتبع الهدی

باب سیزدهم در بیان

شریعت و متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
اگر هستید شما که دوست میدارید خدای تعالی را پس پیروی کنید مرا در امر تا شما را خدای تعالی
دوست دارد و بیامرزد مر شما را گناهان شما را و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است

۲۱۵

متابعت کنند مرا و را نیز حق تعالی میفرماید که و من یطع الله و رسوله و یخش الله
و یتقه فاولئک هم الفائزون یعنی و هر که فرمان برد خدای تعالی را در
فرایض او و سنت رسول او و بترسد خدای تعالی را از گناهان گذشته
و بپرهیزد از معصیت در زمان آینده ایشانند رستگاران و اینجا نیز
شریعت و طریقت و حقیقت است شریعت عبارة از ادای فرایض و سنت است
و طریقت عبارة از زیادت بر فرایض و سنت که رفتنی است و حقیقت عبارت
فرایض و سنت یافتنی است چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که الشریعة
اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی یعنی شریعت گفتار منست
و طریقت فعل منست و حقیقت حال منست که شریعت بیرون طریقت نیست و
طریقت بیرون حقیقت نیست شریعت و طریقت و حقیقت یکی است همچنانکه
برود اشتهای طعام حالست و از دندان خائیدن فعلست و تحصیل آن قولست
همچنین جان بجای حقیقت است که رفتست و استخوان بجای طریقت است و پوست
بجای طریقت است شریعت و اگر پوست را اهتمام (?) نیست از کفر و شرک و بدعت
و ضلالت برسر جهت آنکه جان را [illegible] که حقیقت است همچنین اگر پوست چرکین باشد
از غفلت و عصیان خود بود برآن جان را رسد که بجای حقیقت است پس شر
یعت علی طریقت و حقیقت است و حقیقت علیها شریعت چنانچه [illegible] درست
همچنین چراغ را روغنست و فتیله است و روشنائی همچنین [illegible] است
و تار و پوست همچنین درخت معرفت را که میوه اصل جانان از آن حاصلست بر

اندرخت بجای شریعت

۲۱۶

اندرخت بجای شریعت است و مغز اندرخت بجای طریقت است و دانه اندرخت
که آبست ~~اندرخت بجای شریعت~~ است و بجای حقیقت است پس آب را بمیوه و اصل
از جانب پوست که شریعت است مقرر است نه غیر پوست اگر پوست محکم نباشد از بیخ
تا شاخ اندرخت خشک می شود و میوه وصل جانان منقطع گردد والعیاذ بمعرفت
حق سبحانه و تعالی چون قصر است بلند و زمینها او اقرار بزبان و تصدیق
بدل محکم بنا او از سنگها امر و نهی و وعده و وعید حصن بجای شریعت
وجوها آن قصر از اطوار قلوب و احوال روح و تزکیه نفس و تجلیه دل بجای
طریقت است و طاقها و ایوانها و کنگرهای آن قصر که علم الله و توحید حقیقت است
و مشاهده و تجلیات است بجای حقیقت است پس اگر بنیاد آن قصر که بجای شریعت است
خلل افتد همه آن قصر ویران خراب بود گردد پس یقین دانید که شریعت علم
طریقت است و حقیقت علیها شریعت است چنانچه در رساله امام قشیری آورده که
هر حقیقت که مخالف شریعت باشد باطل است و هر شریعتی که مخالف متابعت سنت
نبوی است کذب است ذکر فی العوارف قال ابو سعید خراز قدس سره کل باطن یخالف
الظاهر فهو باطل یعنی هر باطنی که مخالف ظاهر شرع است آن باطل است و در ربیع و قال
ابن عبدالله کل شیء وجد لا یشهد به الکتاب و السنة فهو باطل یعنی هر چیزی که پیدا شود
که اهر داده نشود آنچیز را که موافق کتاب الله و سنت نبوی نباشد پس آنچیز باطل است و قال
فی فصل الخطاب [illegible] اسرار المعرفت باطن ینا قض ظاهر الشرع بل باطن
المتفرقت و یکمه قال النبی صلی الله تعالی علیه و سلم کل طریقة ردتها الشریعة
فهو زندقة یعنی هر طریقتی که رد میکند حکم شریعت را پس آن طریقت راه زندقاست

کما قال النبی صلی الله علیه وسلم لو رایت رجلا یمشی علی البحر ویطیر فی الهوا و ویترک
سنة من سنتی رسول الله علیه الصلوة والسلام فهو ملعون یعنی اگر بینی تو مردی را
که بر روی آب و طیران کند در هوا و ترک کند سنتی از سنت رسول علیه السلام
بس اگر دو لعنتی است گر بلندی و قرب حق طلبی دست در شرع مصطفی در زن
سنت او بجان و دل بگزین آرزو های نفس را ان بشکن ای عزیزان و برادران
و دوستان دیگر بگویم بر شما که درخت معرفت را که میوه وصل حق تعالی
مقصود است و آن درخت را پوست و مغز است در ظاهر و باطن و ظاهر آن
پوست در شریعت است و باطن آن حقیقت است پس باید به عبادت جهد کرد راه
در میان پوست است که شریعت نه مغز پوست است و اگر پوست را خلل شود تمام
آن درخت خشک شود و امید وصل جانان منقطع گردد شریعت
را مقدم دار اکنون شریعت از طریقت نیست پروا هر آنکه در شریعت
کامل آید در حقیقت ز فضل حق گشت سیر چشم همت از دو عالم دوختیم
سر حق را ز محرمان نهفتیم چون نماندم هیچ فان گشته ام فام بردم بجهد
۳۱۷ کنیم سوختم تمت هذه النسخه المتبرکة فی علم التصوف المسمی بهدایات
الاعمی فی الوقت الظهر فی یوم شنبه اول ماه صفر سنه ۱۲۰۷ فی ید العبد
الضعیف النحیف الاحقر الافقر الحقیر الراجی الی رحمة الله الخبیر السمیع البصیر ملا
(۱۲۰۷ ...) ابن ملا شاه ... غفر الله
ذنوبه وستر عیوبه اللهم اغفر لصاحبه و لکاتبه و لمن نظر فیه تمت
هذه النسخة الشریفة فی راس المزار فیض آثار شهیدان قدس سره ...
فی موضع قریه جبر داغ